تاریخ فرهنگ ایران را معمولاً به دو دورهٔ پیش از اسلام و اسلامی تقسیم می‌کنند. هر چند ممکن است این تقسیم بندی گویای بخشی از واقعیات تاریخی و فرهنگی باشد، ولی، در واقع، فرهنگ کهنسال ما رشته‌ای بهم پیوسته است که از دوران تمدن مشترک هند و ایرانی آغاز می‌گردد، دوره‌های تمدن «اوستائی - مادی - هخامنشی» و «اشکانی - ساسانی» را فرا می‌گیرد و در دورهٔ اسلامی، با دیدی تازه، ادامه می‌یابد.

زنده بودن و ادامه یافتن این فرهنگ درست از آن روی بوده است که هرگز پیله‌ای بگرد خویشتن نتنیده و در طی دوران دراز تحول و تکامل خود توانسته است با فرهنگ بومی این سرزمین، با فرهنگ آسیای غربی و مدیترانه‌ای کهن و با فرهنگ اسلامی درآمیزد و خود را با جهان‌های تازهٔ اقتصادی، فکری و فرهنگی هماهنگ سازد و هر زمان، با خونی تازه، زندگی خود را نیروئی تازه بخشد.

بدین روی شناخت درست هیچ یک از مراحل فرهنگی ملت ما و تجزیه و تحلیل عوامل سازندهٔ آن ممکن نیست مگر این کل واحد و مراحل قبلی و بعدی هر دوره مورد توجه و مطالعهٔ دقیق قرار گیرد. از این جمله است شناخت و تجزیه و تحلیل فرهنگ سترگ و پرارج دوران اسلامی ایران که رشته‌های بسیاری آن را با فرهنگ پیش از اسلام ما پیوند می‌دهد. توجیه و تحلیل آئین‌ها، مذاهب، افکار عرفانی و دیگر جنبه‌های تمدن ایران اسلامی، بی‌آشنائی و شناخت درست فرهنگ باستانی ایران، هرگز درست و کامل نخواهد بود.

بنیاد فرهنگ ایران، با توجه به نکات مذکور، بر آن است که نوشته‌های ایرانی باستان را به زبان پارسی بازگرداند و به شناساندن فرهنگ آن دوران پردازد تا نه تنها به بررسی دقیق تاریخ تمدن ایران یاری رسانیده باشد، بلکه توشهٔ راهی نیز برای پژوهندگان ادبیات و فرهنگ اسلامی ایران فراهم آورده باشد.

دبیر کل

پرویز ناتل خانلری

فرهنگ ایران باستان

«۲»

مینوی خرد

ترجمهٔ

احمد تفضلی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲۰۱

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۴ در چاپخانهٔ زر
چاپ شد

فهرست مطالب کتاب

پیشگفتار

دادِستان مینوی خرد (یا حکمها و رأیهای مینوی خرد) را از جهت در برداشتن اندرزها و حکم بسیار می‌توان در عداد اندرزنامه‌های پهلوی به‌شمار آورد. بیشتر نصایح مذکور در این کتاب از نوع اندرزهای دینی است، امّا مینوی خرد منحصراً اندرزنامه نیست، بلکه در آن از آفرینش و وقایع اساطیری و معاد و غیره نیز سخن رفته است. کتاب دارای یک مقدمه و ۶۲ پرسش و پاسخ است. سؤالات از جانب شخصیّتی خیالی که «دانا» نامیده شده است مطرح می‌شود و «مینوی خرد» (=روح عقل) به‌آنها پاسخ می‌گوید. در مقدمهٔ کتاب در مورد این «دانا» آمده است که چگونه به‌دنبال حقیقت به‌سرزمینهای مختلف سفرکرد و با علمای مختلف محشور و با عقائد گوناگون آشنا شد و سرانجام خرد را برگزید و «مینوی خرد» براو متجلّی شد و دانا سؤالات خویش را براو عرضه‌کرد. این مقدمه با

آنچه در باب برزویهٔ طبیب در کلیله و دمنه[1] و آنچه در مقدمهٔ شکند گمانیگ وزار[2] و شعری در توصیف خرد[3] آمده، شباهت دارد.

نگارنده چند سال پیش واژه‌نامه‌ای از مینوی خرد تدوین کرد که در سال ۱۳۴۸ در سلسله انتشارات بنیادفرهنگ ایران منتشر شد و در پیشگفتار آن کتاب وعده کرد که متن تصحیح شده و ترجمهٔ مینوی‌خرد را نیز منتشر کند. مدتی بعد این ترجمه آماده شد، اما به سبب کارهای تحقیقاتی دیگر که در دست تهیه بود، آمادگی نهایی آن برای چاپ تاکنون به تعویق افتاد.

در این ترجمه کوشیده‌ام که متن پهلوی را به‌فارسی معمول و مفهوم برای خوانندهٔ فارسی زبان امروزی ترجمه کنم و بدین جهت از استعمال کلمات پهلوی و یابه‌کارگرفتن لغات مهجور فارسی خودداری کرده‌ام. خواننده‌ای که علاقه‌مند به دانستن صورت اصلی پهلوی است، می‌تواند به واژه‌نامهٔ مینوی خرد مراجعه کند. درتعلیقات این ترجمه‌دربارهٔ بعضی از موضوعات‌مذکور در کتاب توضیحات اضافی برای اطلاع بیشتر و دقیقتر خواننده آورده‌ام.

احمد تفضلی
خردادماه ۱۳۵۴

۱ــ بکوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۴۴ به‌بعد.

۲ــ بکوشش ژ. دومناش، فریبورگ، ۱۹۴۵، فصل ۱ بند ۳۵ به‌بعد.

۳ــ متون پهلوی جاماسب آسانا، ص ۱۶۵ بند ۱۶.

اصلاح بفرمایید

ص ۶۰ س ۷	و گوش
ص ۷۲ س ۱۱	سوشیانس
ص ۸۰ س ۱	چینامروش
ص ۹۱ س ۱	نظر
ص ۱۱۲ حاشیه ۱۰	ج ۲
ص ۱۲۱ حاشیه ۴	ص ۳۸
ص ۱۳۷ حاشیه 4	*BSOS* 6,*P*.80, *TPS* 1959. *P*.111

مقدمهٔ ناسخ

به نام و نیرو و یاری آفریدگار اورمــزد و امشاسپندان، سروران خوب نیکوکار، و همه ایزدان مینو و ایزدان‌گیتی، به بخت نیك و فال (=مروای) خوب، می‌نویسم «دادستان[1] مینوی خرد» را به‌کام ایزدان.

۱ـ دادستان (*dādestān*) در اینجا به‌معنی «حکم، رأی، فتوی» است.

مقدمهٔ مؤلف

< ۱ به نام و ستایش آفریدگار اورمزد که دهندهٔ همه سودهاست. ۲ و همه ایزدان آفریده در مینو و گیتی، ۳ و فرهنگ فرهنگها ــ دین مزدیسنی ــ ۴ که سرچشمهٔ دانائی و تشخیص[1] از آن است، ۵ به‌فرّه و کام مقدسان دو جهان، تعلیمات آفریدگار اورمزد ۶ و همه ایزدان بسیار نیرومند ۷ و توجه[2] در بردارندهٔ آسایش فراوان از سوی ایزدان، دانایان خاصی که کارشان منطقی است. ۸ پاداشهای نونو به دارندهٔ خرد (رسد)، ۹ از راه یافتن سود دوجهانی بــه فراوانــی، < که > (= خرد) شفا بخشترین است برای تن و روان.

۱۰ چنانکه در بهدین پاك مزدیسنان، معجزهٔ معجزات، منزه از گمان، بی‌مثال، بنابر گفتار آفریدگار اورمزد و زرتشت سپیتمان در جاهای بسیاری فتوی داده شده است ۱۱ که آفریدگار بسیار نیك این مخلوقــات را بــه خرد آفرید ۱۲ و آنان را ... (؟)[3] به‌خرد نگاه می‌دارد. ۱۳ و به‌سبب

---

* از بند ۱ تا ۲۸ مقدمه ازنسخهٔ کپنهاك افتاده است. این قسمت از روی متن پازند و بعضی نسخ متأخر پهلوی که احتمالا برگردانیدهٔ تحریر پازند است، ترجمه شده است.

۱ــ متن پازند *vajīdār* به جای *wizīdārīh* «گزینش، تشخیص»

۲ــ متن پازند *pardāzišnī*

۳ــ در متن پازند کلمهٔ *a-vīn-gardihā* آمده است کــه برمن روشن نیست بــاز گردانیدهٔ چه کلمهٔ پهلوی است.

افزار (= قدرت) خرد که سودبخشترین است، آنان را پایدار و بی دشمن، به جاودانگی همیشگی، از آن خود کند.

۱۴ به همین دلیل پیداست **۱۵** که دانایی بود که گفت **۱۶** که اگر این معلوم است که دین ایزدان راستی و قانون نشان خوبی است و بر مخلوقات نیک کامه و بخشاینده‌اند، **۱۷** به چه علت است که بیشتر مردمان دارای کیشها و گروشها و اصول بسیاراند **۱۸** و بیشتر آن کیشها و قانونها و گروشها به کار ایزدان گزند رسانند و خوب نیستند؟ **۱۹** و این را نیز اندیشید که: **۲۰** برای تشخیص این امر باید رنج برد **۲۱** و به این چیز آگاه باید بود. **۲۲** زیرا که در پایان کار تن به خاك آمیخته شود و اتکاء بر روان باشد. **۲۳** و هر کسی باید برای روان رنج برد، **۲۴** و از کار نیك آگاه باشد. **۲۵** زیرا که آن کار نیکی که مردم ناآگاهانه کنند، کار نیك کمتری به شمار می‌آید. **۲۶** (ولی) آن گناهی که ناآگاهانه کنند، آن گناه برذمه‌شان باشد. **۲۷** و از اوستا پیداست **۲۸** که > «کسی که تاکنون کاری برای روانش نکرده است، کاری نکرده است. **۳۰-۲۹** و از این به‌بعد نیز کاری نمی‌کند، کسی که برای روانش کار نکند. **۳۱** زیرا که مینو و گیتی[1] مانند دو دژاند. **۳۲** و مسلم است که یکی را می‌ستانند (= تسخیر می‌کنند) و دیگری را نمی‌توان گرفت.»

۳۳ پس آن چیزی را انبارکن که نیك است و مسلماً پیداست که کسی نمی‌تواند آن را بگیرد. **۳۴** و چون به این ترتیب نگریست، **۳۵** به‌خواستاری خرد در این جهان شهر به شهر و ناحیه به ناحیه درآمد. **۳۶** و از بسیار کیشها و گروشهای مردمانی که آنان را در دانایی برتر می‌اندیشید،

۱ــ گیتی و مینو دارای معانی مختلف‌اند. در اینجا غرض از گیتی امور جسمانی: مادی و دنیوی و از مینو امور روحانی و غیر مادی است.

پرسید و پژوهش کرد و بر آنها اطلاع یافت. **۳۷** و چون دید که هریك از آنها چنان متناقض ومخالف دیگری است، **۳۸** آنگاه دانست که این کیشها و گروشها و فرقه‌ها که در این جهان با یکدیگر چنین متناقض‌اند، نمی‌توانند از آفرینش ایزدان باشند. **۳۹** زیرا که دین ایزدان راستی و قانونشان درستی است. **۴۰** و به این (مطلب) بی‌گمان شد که کسانی که به این دین پاك نیستند، در هرچیزی شك دارند، **۴۱** و به همین دلیل دچار آشفتگی می‌شوند.

۴۲ پس از آن در جستجو و عمل دین کوشاتر شد **۴۳** و از دستورانی[1] که در دین داناتر و آگاهتر بودند، پرسید **۴۴** که برای نگاهداری تن و نجات روان چه چیز بهتر و برتر است. **۴۵** و آنان بنابر آنچه در < دین > معلوم شده است <گفتند **۴۶** که از (همه) نیکیهایی که به مردمان می‌رسد> خرد بهتر است. **۴۷** زیرا که گیتی را به <نیروی> خرد می‌توان اداره کرد **۴۸** و مینو را هم به نیروی خرد می‌توان ازآنِ خود کرد. **۴۹** این نیز پیداست که اورمزد این آفریدگان در گیتی را به «خرد غریزی»[2] آفریده است. **۵۰** و ادارهٔ گیتی و مینو به خرد است.

۵۱ و چون بزرگ سودی و ارجمندی خرد را به این گونه دید، نسبت به اورمزد خدا و امشاسپندان و مینوی خرد سپاسگزارتر شد. **۵۲** و مینوی خرد را به پناه گرفت **۵۳** و به مینوی[3] خرد نماز و پرستش بیشتر

۱ـ دستوران: پیشوایان دینی زردشتی

۲ـ در ادبیات دینی زردشتی دو نوع خرد ذکرشده یکی خرد غریزی و دیگر خرد اکتسابی.

۳ـ مینو در اینجا به معنی «روح» است.

کرد تا به دیگر امشاسپندان. **۵۴** و این را دانست که همه کارهای نیك و اعمال خوب را به نیروی خرد می‌توان از آن خود کرد ، **۵۵** و باید در خشنودی مینوی خرد کوشا باشد. **۵۶** و از آن به بعد در ستایش کردن مینوی خرد کوشاتر شد.

۵۷ پس از آن مینوی خرد برای اندیشه و کامهٔ آن دانا تن خویش را بدو نمایاند، **۵۸** و بدو گفت **۵۹** که ای دوستِ ستاینده، ٭ نیکی (متن: نیك) از برترین تقدس[1] است ، **۶۰** از من، مینوی خرد، تعلیم خواه تا ترا به‌سوی خشنودی ایزدان و نیکان، و درگیتی به نگاهداری تن و در مینو به رستگاری روان راهنما باشم.

۱ــ « برترین تقدس » ترجمهٔ *ahlāyīh ī pahlom* است که خود برگردانیدهٔ دو کلمهٔ اوستایی «اشم وهو» است که نام دعای معروف زردشتیان است . (صورت کامل آن «**آشم وهو آستی**» است. یسن ۲۷ بند ۱۴) به احتمال زیاد در اینجا غرض همین دعاست. زیرا پس از این که «دانا» به دین مزدیسنی ایمان کامل پیدا می‌کند ، روح خرد این دعا را که در واقع در حکم ایمان به دین است بر او می‌خواند.

۱

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چگونه می‌توان نگاهداری و آسایش تن را خواست < بدون زیان رسانیدن به روان؛ و نجات روان را بدون زیان رسانیدن به تن >؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که آن‌که از تو کوچکتر است او را برابر و آن‌که برابر توست او را بزرگتر ۵ و آن که از تو بزرگتر است او را سالار، و سالار را خدا (= سرور) به شمار آور. ۶ و نسبت به خدایان (= سروران) یگانه (= وفادار) و فرمانبردار و راست‌گفتار باش ۷ و نسبت به دشمنان فروتن و چرب (= نرم) و نیک چشم[1] باش.

۸ افترا مزن ۹ تا بدنامی و بدکاری به تو نرسد ۱۰ چه گفته شده است ۱۱ که افترا سخت‌تر از جادوگری است. ۱۲ و در دوزخ حرکت هر دروجی (= دیوی) به پیش است، (ولی) حرکت دیو افترا

۱ـ نیک چشم در مقابل حسود به کار می‌رود. در متون پهلوی آسانا (ص ۱۲۲ بند ۸) آمده است که دش چشم (ضد نیک چشم) کسی است که از نیکی دیگران او را دشواری رسد. (نعمتهایی که دیگران دارند بر او گران آید).

به سبب گناه گران به پس است .

۱۳ بـه آز متمایل مباش **۱۴** تـا دیـو آز تـرا نفریبد **۱۵** و چیزهای گیتی برای تو بیمزه و چیزهای مینو تباه نشود.

۱۶ خشمگینی مکن **۱۷** چه مـرد هنگامی که خشم گیرد کارهای نیك و نماز و پرستش ایـزدان فرامـوشش شود . **۱۸** و هرگونه گناه و بزه به اندیشه‌اش افتد و تا نشستن خشم **۱۹** برابر اهرمن شمرده شده است.

۲۰ غم مخور **۲۱** چه غمخورنـده را رامش گیتی و مینو از میان می‌رود **۲۲** وکاهش به تن و روانش افتد.

۲۳ شهوت رانی مکن **۲۴** تا از کردارت زیان و پشیمانی به تـو نرسد. **۲۵** رشك زشت مبر **۲۶** تا زندگیت بیمزه نشود.

۲۷ از برای < ننگ[۱] > گناه مکن **۲۸** چـه نیکی و آراستگی و ثروت و قدرت و هنر و شایستگی به‌کام و کردار مردمان نیست بلکه به تقدیر سپهر وکام ایزدان باشد.

۲۹ بیش از حد مخواب **۳۰** تا کارهای نیکی که باید انجام دهی ناکرده نماند.

۳۱ زن باگوهر (= اصیل) بگزیـن **۳۲** چـه بهتر آن است کـه سرانجام نیکنامتر است.

۳۳ در هنگام غذا خـوردن سخن مـگـو **۳۴** تـا از تـو نسبت بـه خرداد[۲] و مرداد[۳] امشاسپند گناه گران سرنزند.

۱ــ آبرو

۲ــ امشاسپند محافظ آب.

۳ــ امشاسپند محافظ گیاه.

۳۵ بدون کستی[۱] و سدره[۲] راه مرو **۳۶** تا از تو به دو پایان و چهار پایان و به فرزندان گزند نرسد.

۳۷ با یك کفش راه مرو **۳۸** تا گناه گران به روانت نرسد.

۳۹ ایستاده ادرار مکن **۴۰** تا به قانون دیوان گرفتار نشوی **۴۱** و به سبب آن گناه دیوان ترا به دوزخ نکشند.

۴۲ کوشا و میانه‌رو باش **۴۳** و از (حاصل) کوشش نیك خویش بخور **۴۴** و ایزدان و نیکان را بهره‌برسان. **۴۵** چنین به وظیفه رفتار کردن، ترا مهترین کار نیك است.

۴۶ از خواستهٔ دیگران مدزد **۴۷** تا کوشش درست خودت از میان نرود. **۴۸** چه گفته شده است **۴۹** که آنکه نه از کوشش خویش بلکه از چیز دیگری خورد، مانند کسی است که سر مردمان را به دست دارد و مغز مردمان را خورد.

۵۰ از زن دیگران بپرهیز **۵۱** چه ممکن است این هرسه چیزت از میان برود: هم خواسته و هم تن و هم روان.

۵۲ با دشمنان به انصاف ستیزه کن. **۵۳** با دوست به پسند دوستان رفتار کن.

۵۴ با مرد کینه‌ور نبرد مکن **۵۵** و به هیچ‌گونه او را میازار.

۵۶ با مرد آزور (= حریص) شریك مباش. **۵۷** و به سالاری مگمارش.

۱ـ کمربند خاص زردشتیان. هر زردشتی موظف است آن را پیوسته برکمر داشته باشد.

۲ـ پیراهن خاص زردشتیان. در متن چنین آمده است «گشاده راه مرو» که منظور از آن این است که بدون کستی و سدره راه مرو.

۵۸ با مرد مفتری به دربار پادشاهان مرو. **۵۹** با مرد بدنام پیوند مکن. **۶۰** با مرد نادان همکار و مشترك در پرداخت تاوان مباش[۱]. **۶۱** با مرد احمق پیکار مکن. **۶۲** با مرد مست در راه مرو[۲]. **۶۳** از مرد بدگوهر (= بداصل) وام مستان.

۶۴ در سپاسگزاری نسبت به ایزدان و پرستش و نیایش و عبادت و دعا و تعلیم و فرهنگ (= تربیت) کردن کوشا و جانسپار باش. **۶۵** چه گفته شده است **۶۶** که در (به دست آوردن) یاریِ بخت برای مردمان خرد بهتر است[۳]. **۶۷** و در نام خواستن و رستگاری روان، رادی (= بخشندگی) بهتر است **۶۸** و در اجرای امور، کامل اندیشی بهتر است. **۶۹** و در شهادت دادن (؟) در برگزاری مدافعه (؟) راستی بهتر است. **۷۰** و در پیشرفت کار، کوشش بهتر است. **۷۱** و برای این که آدمی معتمد همه باشد، استواری بهتر است، **۷۲** و برای این که نیکی به آدمی برسد، سپاسگزاری بهتر است. **۷۳** و برای این که آدمی خویشتن را بی‌عیب دارد، میانه‌روی گفتار در راه راستی بهتر است **۷۴** و برای بازداشتن متجاوز بدکار[۴] از خویشتن، انجام وظیفه بهتر است. **۷۵** و پیش خدایان (= سروران) و صاحب قدرتان میانه روی در گفتار و در مجلس، خوب‌گفتاری بهتر است. **۷۶** و نسبت به دوستان اندیشیدن به آسایش (آنان) و دوستی بهتر است. **۷۷** و برای به خویش (جلب) کردن همالان، رساندن سود (به آنان) بهتر است. **۷۸** و نسبت به

۱ــ کاری مکن که شریك جرم او شوی.

۲ــ همسفر مشو.

۳ــ مردمان به خرد می‌توانند یاری بخت را به دست آورند.

۴ــ منظور اهرمن است.

مهتران نرمی و فروتنی بهتر است. **۷۹** و نسبت به کهتران سازش و ادب درگفتار بهتر است. **۸۰** و نسبت به کنندگان (کارنیك) سپاسگزاری و تشکر بهتر است. **۸۱** و نسبت به هم تخمگان (= بستگان، هم‌نژادان) نیك اندیشی بهتراست. **۸۲** و در تندرستی میانه‌روی در خوراك وتن به‌کار داشتن بهتر است. **۸۳** و نسبت به سپاس‌شناسان، عمل (نیك) بهتر است. **۸۴** و نسبت به سالاران یگانگی (= وفاداری) و طلب سود (برای آنان) بهتر است. **۸۵** و در مورد یگانگان (= وفاداران) و بندگان، نیکو داشتن آنان و اظهار احترام به آنان بهتر است. **۸۶** و نسبت به تن خویش، کم رنج داشتن و خرسندی (= قناعت) بهتر است. **۸۷** و در سالاری، نیکان را به نیکی و بدان را به‌بدی شناختن و نیکان را پاداش دادن و بدان را سرزنش کردن بهتر است. **۸۸** و در هرگاه و زمان خویشتن را از گناه دور کردن و به کار نیك کوشا بودن بهتر است. **۸۹** و در هر روز اورمزد را به آفریدگاری و اهرمن را به نابودسازی اندیشیدن و در یاد داشتن بهتر است. **۹۰** برای این که بی‌احترامی به آدمی نرسد، خویشتن‌شناسی بهتر است. **۹۱** این همه درست و راست و همان گونه است (که بیان شد). **۹۲** ولی (انجام) وظیفه و نگاهداری زبان برتر از هر چیزی است.

۹۳ از بت پرستی و دیو پرستی سخت (تحت‌اللفظی: دور) بپرهیز **۹۴** چه پیداست **۹۵** که اگر کیخسرو بتکدهٔ (ساحل) دریاچهٔ چیچست[1] را نکنده بود، در این سه هزارهٔ هوشیدر و هوشیدرماه و

۱ــ همان دریاچهٔ ارومیه است. در ادبیات پهلوی (بندهش ص ۹۲ س ۲، زادسپرم فصل ۳ بند ۲۴) این دریاچه چنین توصیف شده است: آب آن گرم و شور است و هیچ جانوری در آن زندگی نمی‌کند. بنش به دریای فراخکرد پیوسته است. آتشکدهٔ آذرگشنسب در ساحل آن قرار داشته است. در بندهش (ص۱۲۵س۵) و...

سوشیانس[1] که جداجدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را باز آراید و پیمان شکنان و بت‌پرستان را در کشور بزنند، آنگاه آن بدکار (= اهرمن) چنین قویتر میشد که رستاخیز و تن پسین[2] کردن ممکن نبود.

۹۶ به انبار کردن کار نیك کوشا باش . **۹۷** تـا در جهان مینوی به فریادت رسد.

۹۸ به هیچ نیکی گیتی تکیه مـکن . **۹۹** چه نیکی گیتی همچون ابری است که در روز بهاری[3] آید که به هیچ کوه باز نپاید.

۱۰۰ بسیارگیتی‌آرای مباش . **۱۰۱** چه مرد گیتی‌آرا تباه کنندهٔ مینو باشد .

۱۰۲ به چیز (= دارائی) و خـواستهٔ بسیار تکیه مکن . **۱۰۳** چه سرانجام همه را بایدت هشتن.

۱۰۴ به قدرت اعتماد مکن . **۱۰۵** چـه سرانجام بـی‌قـدرت بایدت بودن.

۱۰۶ به آزرم (= احترام) وگرامی بودن (= عزت) تکیه مکن.

۱۰۷ چه در مینو احترام به فریاد نرسد. **۱۰۸** و به پیوند و تخمهٔ بزرگ تکیه مکن. **۱۰۹** چه سرانجام اعتماد به کردار خودت باشد.

← دینکرد (ص۵۹۹ س۲) نیز به برانداختن این بتکده اشاره شده است.

۱ــ در مورد این سه تن رجوع کنید به تعلیقات پایان کتاب.

۲ــ تن پسین یا آخرین بدن تنی است که در پایان جهان موجودات با آن برانگیخته می‌شونـد و همیشه در آن بـاقی می‌مانند. تن پسین کـردن معمولا مترادف بـا رستاخیز و فرشگرد کردن (به کمال رسانیدن موجودات) به کار رفته است.

۳ــ متن آبسالان به معنی بهاران. رك به مقالهٔ نگارنده در نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۴ شمارهٔ ۱ ص ۴۲ .

۱۱۰ به زندگی تکیه مکن **۱۱۱** چه سرانجام مرگ بر تو رسد **۱۱۲** و لاشه‌ات را سگ و پرنده پاره‌پاره کنند **۱۱۳** و استخوانت به زمین افتد **۱۱۴** و تا سه شبانه روز روان به بالین تن نشیند **۱۱۵** و روز چهارم بامدادان به همراهی سروش مقدس و وای نیك و بهرام نیرومند و با مخالفت استوهات و وای بد وفرزیشت دیو و نزیشت دیو[1] و با بدخواهی خشم بدکار دارندهٔ نیزهٔ خونین تا به‌پل چینور[2] بلند سهمگین ــ که هرمؤمن و هر کافری بدان می‌آید و بسیار دشمن در آنجا ایستاده‌اند ــ می‌رود **۱۱۶** همراه با بدخواهی خشم دارندهٔ نیزهٔ خونین و استوهات که همه آفریدگان را می‌بلعد و سیری نمی‌شناسد **۱۱۷** و با میانجیگری مهر و سروش و رشن. **۱۱۸** و رشن عادل (اعمال او را) می‌سنجد **۱۱۹** با ترازوی مینوی که به‌هیچ سوی‌گرایش ندارد نه برای مؤمنان و نه برای کافران، نه برای سروران و نه برای فرمانروایان. **۱۲۰** و به اندازهٔ تار مویی منحرف نمی‌شود و آزرم ندارد (= ملاحظه‌نمی‌کند). **۱۲۱** و سرور و فرمانروا را با خردترین مردم در داوری یکسان به شمار می‌آورد. **۱۲۲**

۱۲۳ هنگامی‌که روان پارسایان به‌آن پل می‌گذرد به مانند یك فرسنگ آن پل پهن می‌شود **۱۲۴** و روان پارسایان به همراهی سروش مقدس (از پل) می‌گذرد. **۱۲۵** وکردار نیك وی به شکل دوشیزه‌ای[3] به پذیره‌اش می‌آید **۱۲۶** که از هر دوشیزه‌ای در جهان زیباتر و بهتر است. **۱۲۷** و روان پارسایان گوید **۱۲۸** که تو که هستی که هرگز دوشیزه‌ای از تو زیباتر و بهتر در گیتی ندیده‌ام؟ **۱۲۹** آن دوشیزه سیما پاسخ دهد

۱ــ در مورد ایزدان و دیوان نام برده در این قسمت رك به تعلیقات.

۲ــ در مورد این پل رك به تعلیقات.

۳ــ رك به تعلیقات.

۱۳۰ که من دوشیزه نیستم، بلکه‌کردار نیك توام ای جوان نیك اندیش نیك گفتار نیك‌کردار نیك دین. ۱۳۱ چه تو چون در گیتی دیدی که کسی دیو پرستی کرد، آنگاه تو نشستی و پرستش ایزدان کردی. ۱۳۲ و چون دیدی که کسی ستم و دزدی کرد و مردم نیك را آزرد و تحقیر کرد و خواسته از بزه اندوخت، آنگاه تو ستم و دزدی خویش را از آفریدگان بازداشتی. ۱۳۳ و به مردمِ نیك اندیشیدی و مهمانی و پذیرایی کردی و هدیه دادی ۱۳۴ چه به آن که از نزدیك فراز آمد و چه به آن که از دور. و خواسته از درستی اندوختی ۱۳۵ و چون دیدی که کسی داوری دروغ و رشوه ستانی کرد و گـواهی به دروغ داد ، آنگاه تو نشستی و سخن راستی و درستی گفتی. ۱۳۶ منم این اندیشهٔ نیك و گفتار نیك و کردار نیکی که تو اندیشیدی وگفتی وکردی. ۱۳۷ چه چون محترم بودم ، باز تو محترمترم کردی ۱۳۸ و چون گرامی بودم ، باز تو گرامیترم کردی ۱۳۹ و چون فره‌مند بودم، باز تو فره‌مندترم کردی.

۱۴۰ و چون از آنجا فراز رود، بادی خوشبوی به پذیره‌اش آید که از همه عطرها خوشبوتر است. ۱۴۱ روان پارسایان از سروش پرسد ۱۴۲ که این چه بادی است که هرگز در گیتی بادی چنین خوشبوی به مشامم نیامد . ۱۴۳ آنگاه سروش مقدس بـه روان پارسایان پاسخ دهد ۱۴۴ که این باد از بهشت است که چنین خوشبوی است .

۱۴۵ پس نخستین گام به اندیشهٔ نیك و دوم به گفتار نیك و سوم به کردار نیك[۱] بالا رود. ۱۴۶ و چهارم گام به روشنی بی پایان

۱ــ نام طبقات آسمان که منتهی به بهشت می‌شوند. رك به تعلیقات.

پر از خوشی رسد. **۱۴۷** و همه ایزدان و امشاسپندان به پذیره‌اش آیند. **۱۴۸** و سخن ازو پرسند **۱۴۹** که چگونه از آن جهان پرخطر و پربیم و پربدی به این جهان خالی از خطر و آفت آمـدی ای جوان نیک‌اندیش نیك گفتار نیك کردار نیك دین.

۱۵۰ پس اورمزد خدای گوید **۱۵۱** که سخن ازو مپرسید چه از آن تن گرامی جدا شده و از آن راه پربیم آمده است. **۱۵۲** خوشترین خوراکها را که روغن بهاری است برای او ببرید، **۱۵۳** تا روان از آن عذاب سه شبه‌ای که از استووهات و دیگر دیوان بدو رسیده است، بیاساید **۱۵۴** و به تخت کاملا زینت شده برنشانیدش.

۱۵۵ چنین پیداست **۱۵۶** که برای پـارسایان، چه مرد و چه زن، پس از درگذشتن، خوشترین خوراکها را (که) ...[1] ایزدان مینویی است، می‌برند. ــ ... عبارتست از روغن بهاری. ــ و او را به تخت کاملا زینت شده می‌نشانند. **۱۵۷** و تا ابد در خوشی کامـل با ایــزدان مینوی، جاودانه، می‌ماند.

۱۵۸ هنگامی که بدکاری بمیرد، روانش سه شبانه‌روز در نزدیکی سر آن کافر می‌دود و می‌گرید: (و می‌گوید) **۱۵۹** که به کجا روم و اکنون که را به پناه گیرم؟ **۱۶۰** و هرگناه و بزه‌ای که در گیتی کرده است، در آن سه شبانه روز به چشم می‌بیند. **۱۶۱** روز چهارم نزرش دیو می‌آید و روان بدکاران را به بدترین طریقه‌ای می‌بندد. **۱۶۲** و علیرغم مخالفت سروش مقدس او را تا پل چینور می‌کشد. **۱۶۳** پس رشن عادل روان بدکاران را به بدکاری آشکارا (= رسوا) می‌کند.

۱۶۴ پس نزرش دیو روان بدکاران را می‌گیرد و بی‌آزرمانه و

۱ــ متن *kzy* یا *KZY* ظاهراً نام خوراکی است. رك تعلیقات.

از روی میل به خشم می‌زند و به آن آسیب می‌رساند . **۱۶۵** و روان بدکاران بلند می‌گرید و زاری می‌کند و لابه‌گرانـه بسیار خواهش (=التماس) می‌کند و ناتوانانه برای جان (خویش) بسیار کـوشش می‌کند. **۱۶۶** چون هیچ گونه کوشش و لابه‌گری او را سودی ندارد و از بغان و از دیوان کسی به فریادش نمی‌رسد، پس نزرش دیو او را به بدی به ...[1] دوزخ می‌کشد.

۱۶۷ پس دوشیزه‌ای که به دوشیزه نمی‌ماند به پذیره‌اش آید. **۱۶۸** روان بدکاران به آن دوشیزهٔ بد گوید **۱۶۹** که تو که هستی کـه هرگز در گیتی دوشیزهٔ بدی از تو بدتر و زشتتر ندیدم؟ **۱۷۰** و بـه پاسخ بـدو گوید **۱۷۱** که من دوشیزه نیستم بلکه کردار توام ای زشت بداندیش بدگفتار بدکردار بد دین. **۱۷۲** زیرا که چون تو دیدی که کسی پرستش ایزدان کرد، آنگاه تو نشستی و دیو پرستی کـردی **۱۷۳** و دیوان و دروجان را پرستیدی. **۱۷۴** و چون دیدی که کسی مردم نیك را مهمانی[2] و پذیرائی کرد و هدیه داد، چه به آن که از نزدیك فراز آمد و چه به آن که از دور، **۱۷۵** آنگاه تو مردم نیك را تحقیر و خوار کردی و هدیه ندادی ، حتی در (خانه) را ببستی. **۱۷۶** و چون تو دیدی که کسی داوری راست کرد و رشوه نستد و گواهی راست داد و گفتار نیك گفت ، **۱۷۷** آنگاه تو نشستی و داوری دروغ کردی و گواهی دروغ

۱ــ متن *w/nlz* که معنی و قرائت آن روشن نیست. ظاهراً صفتی است برای دوزخ.

۲ــ در متن پهلوی *aspanj* آمـده است کـه معـادل آن در فـارسی سپنج است در «سرای‌سپنج» که اصلا بـه معنی «مهمان سرا» است و مجازاً برای «دنیا» به‌کار رفته‌است.

دادی و گفتار نادرستی گفتی. **۱۷۸** منم آن اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بدی که اندیشیدی و گفتی و کردی. **۱۷۹** چه چون بی حرمت بودم، باز تو مرا بی حرمت‌تر کردی **۱۸۰** و چون بی‌آزرم (= بی‌احترام، خوار) بودم باز مرا بی‌آزرمتر کردی. **۱۸۱** و چون در جای رسوایان می‌نشستم، تو مرا رسواتر کردی.

۱۸۲ پس نخستین‌گام به اندیشهٔ بد وگام دوم به گفتار بد و گام‌سوم به‌کردار بد[1] اندر رود. **۱۸۳** و گام چهارم به پیش گنّا مینوی (= اهرمن) بدکار و دیگر دیـوان اندر رود. **۱۸۴** و دیوان افسوس (= استهزاء) و مسخره‌اش کنند. **۱۸۵** که از اورمزد خدا و امشاسپندان وبهشت خوشبوی و خرّم چه شکایت (= مُست) و گله‌ای داشتی که به یاد دیدار اهرمن و دیوان و دوزخ تاریك افتادی ، **۱۸۶** تا ما ترا عذاب کنیم و نیامرزیم و دیرزمان عذاب بینی.

۱۸۷ و گنامینو به دیـوان گوید **۱۸۸** کـه سخن از او مپرسید. **۱۸۹** چه از تن گرامی جدا شده و از آن گذر بدآمده است، **۱۹۰** بلکه برای او ریمن‌ترین (= کثیف‌ترین) و بدترین خوراك را از میان خـوراکها که در دوزخ پرورده شده است، ببرید.

۱۹۱ کُش (= زهر) و زهر مار و گژدم و دیگر جانورانی که در دوزخ‌اند بیاورند **۱۹۲** و به خوردش دهند **۱۹۳** و تا رستاخیز وتن پسین باعذاب بسیار و پادافراه گوناگون باید در دوزخ باشد. **۱۹۴** و پرگست[2]

۱ــ نام سه طبقهٔ دوزخ است که درست در برابر سه طبقهٔ بهشت قرار دارد. رك به‌بند ۱۴۵ و تعلیقات.

۲ــ این کلمه را نیبرگ *frayist*(*Manual*, 11, p.78) «بیشتر» خوانده است. املاء کلمه در متن و فحوای عبارت نظر او را تأیید نمی‌کند.

(=پناه برخدا) که آنجا خوراکی باید بخورد که همانند مادهٔ فاسدی است.

۱۹۵ مینوی خرد غریزی به دانا گفت **۱۹۶** که آنچه دربارهٔ نگاهداری تن و نجات روان پرسیدی، بخوبی به توگفتم و اندرز دادم. **۱۹۷** بدان نیك بپرداز و آن را به کار دار **۱۹۸** چه این ترا مهترین راه برای نگاهداری تن و نجات روان است.

۲

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که رادی (= بخشندگی) بهتر است یا راستی **۳** یا سپاسداری یا خرد **۴** یا کامل‌اندیشی یا خرسندی (= قناعت)؟

۵ مینوی خرد پاسخ داد **۶** که برای روان رادی و برای همه جهان راستی **۷** و نسبت به ایزدان سپاسداری و در تن مرد خرد **۸** و در همه کارها کامل‌اندیشی و برای آسایش تن و روان و زدن اهرمن و دیوان خرسندی بهتر است.

۳

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که کدام کار نیك مهتر و بهتر است؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد **۴** که مهترین کار نیك رادی و دوم

راستی و ازدواج با نزدیکان **۵** و سوم گاهنبار[۱] و چهارم همه (دستورات) دینی را اجرا کردن[۲] **۶** و پنجم پرستش ایزدان و مهمانی مسافران کردن **۷** و ششم برای هرکسی نیکی آرزو کردن **۸** و هفتم نیک‌چشمی[۳] نسبت به نیکان.

۴

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که کدام زمین شادتر است؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد **۴** که آن زمین شادتر است که مرد پارسای راست‌گفتار در آن اقامت کند. **۵** دوم (زمینی) که خانهٔ آتشها (= آتشکده‌ها) را در آن سازند **۶** و سوم آنجا که گاوان و گوسفندان در آن خوابند. **۷** چهارم زمین کشت نشده و ناآبادان هنگامی‌که آن را باز به‌کشت و آبادانی آورند. **۸** پنجم (زمینی) که لانهٔ حیوانات موذی[۴] را از آن بکنند. **۹** ششم (زمینی) که پرستش و آمد و شد ایزدان و نشست نیکان در آن باشد. **۱۰** هفتم وقتی (زمین) ویرانی را آبادان کنند. **۱۱** هشتم وقتی که از ملکیت بدان به ملکیت نیکان رسد. **۱۲** نهم وقتی که از بر و حاصلی که از آن به دست می‌آید به ایزدان و نیکان و ارزانیان

۱ــ رك به تعلیقات.

۲ــ در متن «همه دین... کردن».

۳ــ رك به پرسش ۱ بند ۷.

۴ــ در متن پهلوی خرستر (= خرفستر): حیوانات موذی و زیان‌آور خصوصاً خزندگان.

(=مستحقان) بهره رسانند. **۱۳** دهم (زمینی) کـه زوهر[۱] و یزش[۲] در آن کنند.

۵

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که کدام زمین ناشادتر است؟ **۳** مینوی خرد پاسخ داد **۴** که آن زمینی آزرده‌تر است که دوزخ در آن ساخته شده است. **۵** دوم وقتی کـه مـرد مقـدس بیگناهی را در آن بکشند. **۶** سوم (زمینی) که دیوان و دروجان حـرکت[۳] (؟) در آن کنند. **۷** چهارم (زمینی) کـه بتکده در آن بسازند. **۸** پنجم وقتی کـه مرد کافر بدکار در آن اقـامت کند. **۹** ششم وقتی کـه لاشه‌ای در زیـر آن دفـن شده است. **۱۰** هفتم (زمینی) که حیوانات موذی در آن لانه دارنـد. **۱۱** هشتم وقتی که از ملکیت نیکان به ملکیت بـدان بـرسد. **۱۲** نهم وقتی کـه (زمین) آبادانی را ویران کنند. **۱۳** دهم زمینی که شیون و مویه در آن کنند.

۱ـ از زوهر در این جا غرض «آب زوهر» یا «نثار بـه آب» است. رك به تعلیقات.

۲ـ از یزش در اینجا احتمالا غرض مراسم یسنه (*yasna*) است. رك بـه تعلیقات.

۳ـ رك به تعلیقات.

٦

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که بهشت چگونه و چند ۳ و برزخ چگونه و چند ۴ و دوزخ چگونه و چند است ۵ و پارسایان را در بهشت وضع چه و نیکی از چیست . ۶ و بدکاران را در دوزخ عذاب و آسیب چیست . ۷ و وضع آنان که در برزخ‌اند چه و چگونه است؟

۸ مینوی خرد پاسخ داد ۹ که بهشت نخست از ستاره‌پایه تا ماه‌پایه ۱۰ و دوم از ماه‌پایه تا خورشیدپایه ۱۱ و سوم از خورشیدپایه تا گرزمان آنجا که آفریدگار اورمزد برنشیند . ۱۲ و بهشت نخست «اندیشهٔ نیک» و دوم «گفتار نیک» و سوم «کردار نیک» است[۱].

۱۳ پارسایان در بهشت آسوده از پیری و مرگ و بیم و غم و آسیب‌اند ۱۴ و همیشه پرفرّه و خوشبوی و خرّم و پر شادی و پرنیکی‌اند. ۱۵ و هر زمان باد خوشبوی و بویی همانند بوی گل به پذیرهٔ آنان آید که از هرخوشی خوشتر و از هر عطر خوشبوتر است . ۱۶ آنان را از بودن در بهشت سیری نیست . ۱۷ و نشست و حرکت و دیدار و شادمانیشان با ایزدان و امشاسپندان و مؤمنان است تا ابد .

۱۸ در مورد برزخ این معلوم است که از زمین تا ستاره پایه

۱ــ نیز رك به پرسش ۱ بند ۱۴۵ و تعلیقات آن.

است ۱۹ و بجز سرما و گرما آنان را (=کسانی‌که در آن به‌سر می‌برند) هیچ آفت دیگری نیست.

۲۰ و دوزخ نخست «اندیشهٔ بد»، دوم «گفتار بد» و سوم «کردار بد» است. ۲۱ گام چهارم شخص بدکار به تاریکترین دوزخ می‌رسد[1] ۲۲ و او را به نزدیکی اهرمن بدکار می‌برند. ۲۳ و اهرمن و دیوان او را افسوس (=استهزاء) و مسخره‌کنند ۲۴ که ترا از اورمزد و امشاسپندان و بهشت خوشبوی خرّم چه شکایت و گله بود که به یاد دیدار ما و دوزخ تاریك افتادی؟ ۲۵ که ما ترا عذاب دهیم و نیامرزیم و دیرزمان عذاب بینی. ۲۶ پس عقوبت (= پادافراه) و عذاب گوناگون بدو کنند.

۲۷ و جایهایی از آن از سردی همچون سردترین یخ و برف است. ۲۸ و جایهایی از آن از گرمی همچون گرمترین و سوزانترین آتش است. ۲۹ در جایهایی از آن حیوانات موذی چنان آنان را پاره پاره کنند که سگ استخوان را. ۳۰ و جایهایی از آن از بدبویی چنانست‌که بلرزند و بیفتند. ۳۱ همواره آنان را تاریکی چنانست که به دست بتوان گرفت[2].

۷

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که اورمزد این آفریدگان را

۱ــ نیز رك به پرسش ۱ بند ۱۸۲.

۲ــ تاریکی به حدی است که گویی با دست می‌توان آن را لمس کرد. در بندهش (ص ۱۸۸ س ۱۲) نیز همین مطلب ذکرشده‌است.

چگونه و به چه آیین آفرید **۳** و امشاسپندان و مینوی خرد را چگونه و به چه آیین ساخت و آفرید. **۴** و اهرمن بدکار دیوان و دروجان <و دیگر فرزندان اهرمنی را> چگونه زایید. **۵** < و هر نیکی و بدی به مردمان و آفریدگان دیگر چگونه رسد> **۶** و چیزی را که مقدّر شده است می‌توان برگرداند (= تغییر داد) یا نه؟

۷ مینوی خرد پاسخ داد **۸** که آفریدگار اورمزد این آفریدگان و امشاسپندان و مینوی خرد را از روشنی خویش و به آفرین (= دعای) زروان[1] بیکران آفرید. **۹** زیرا که زروان بیکران عاری از پیری و مرگ و درد و تباهی و فساد[2] و آفت است و تا ابد هیچ کس نمی‌تواند او را بستاند و از وظیفه‌اش باز دارد[3].

۱۰ و اهرمن بدکار دیوان و دروجان و دیگر فرزندان اهرمنی را از عمل لواط خود به وجود آورد. **۱۱** و نه هزار زمستان (= سال) در زمان بیکران با اورمزد پیمان بست[4] **۱۲** و تا تمام شدن (آن زمان) هیچ‌کس نمی‌تواند (او را) بگرداند یا تغییر دهد. **۱۳** و چون نه هزار سال تمام شد، اهرمن از فعالیت باز داشته شود. **۱۴** و سروش مقدس خشم را بزند **۱۵** و مهر و زروان بیکران و مینوی عدالت، که به هیچ کس دروغ نمی‌گوید، و بخت و بغ‌بخت[5] همه آفریدگان اهرمن را، و در پایان دیو

۱ــ زروان: خدای زمان و تقدیر. رك به تعلیقات.

۲ــ در مورد دو صفت «عاری از تباهی و فساد» رك به تعلیقات.

۳ــ تحت‌اللفظی: هیچ کس نمی‌تواند او را در وظیفه‌اش بی‌قدرت کند.

۴ــ رك به تعلیقات.

۵ــ در مورد این دو اصطلاح رك به‌پرسش ۲۳ بند ۷.

آز را نیز بزنند. ۱۶ و همه آفریدگان اورمزد باز چنان بی‌آفت شوند که در آغاز وی آنان را آفرید و خلق کرد.

۱۷ هر نیکی و بدی که به مردمان و نیز به آفریدگان دیگر می‌رسد از هفتان (= هفت سیاره) و دوازدهان (= دوازده برج) می‌رسد. ۱۸ و آن دوازده برج در دین به منزلهٔ دوازده سپاهبد از جانب اورمزد ۱۹ و آن هفت سیاره به منزلهٔ هفت سپاهبد از جانب اهرمن خوانده شده‌اند. ۲۰ و همه آفریدگان را آن هفت سیاره شکست می‌دهند و به (دست) مرگ و هرگونه آزار می‌سپارند. ۲۱ به طوری که آن دوازده برج و هفت سیاره تعیین کنندهٔ سر-نوشت و مدبر جهان‌اند.

۲۲ کام اورمزد نیکی است و هرگز آزار را نپذیرد (=مورد قبولش نیست) و نپسندد. ۲۳ و اهرمن را آزار و بدی آرزوست و هیچگونه نیکی نیندیشد و نپذیرد. ۲۴ اورمزد چون بخواهد گاهی می‌تواند آفریدگان اهرمن را و اهرمن نیز چون بخواهد گاهی می‌تواند آفریدگان اورمزد را بگرداند (= تغییر دهد). ۲۵ ولی چنان می‌تواند بگرداند که سرانجام اورمزد را زیان نرسد. ۲۶ چه پیروزی نهایی از آن اورمزد است. ۲۷ چه پیداست که اورمزد جمشید وفریدون و کاووس را بیمرگ آفرید[۱]. ۲۸ و اهرمن چنان (آنان) را تغییر داد که معروف است. ۲۹ و اهرمن بیوراسب (= ضحاك) و افراسیاب و اسکندر را چنان می‌پنداشت که جاودانه‌اند ۳۰ و اورمزد برای سود بزرگی (که این کار در برداشت) (آنان

۱ــ رك به تعلیقات.

را) تغییر داد، چنان که معروف است .

۸

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که از اقلیمی به اقلیم دیگر می‌توان رفت یا نه ؟ ۳ و آسمان از چه گوهری[1] ساخته شده است . ۴ و اختلاط آب در زمین چگونه و به چه آیین است؟

۵ مینوی خرد پاسخ داد ۶ که از اقلیمی به اقلیم دیگر بجز به هدایت ایزدان یا دیوان نمی‌توان رفت .

۷ و آسمان از گوهر آهن درخشنده ساخته شده است که آن را الماس (= فولاد) نیز خوانند .

۸ و اختلاط آب در زمین همچون خون در تن مردمان است.

۹

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که اهرمن بدکار و دیوان و فرزندانش با اورمزد و امشاسپندان هیچگونه آشتی و دوستی با یکدیگر می‌توانند داشته باشند یا نه ؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که به هیچ وجه نمی‌توانند داشته باشند. ۵ چه اهرمن گفتار دروغ بد اندیشد و کارش خشم و کین و قهر است . ۶ و اورمزد درستی اندیشد و کارش کار نیك و نیکی و راستی است . ۷ و هر چیزی را می‌توان گردانید (= تغییر

[1] ــ گوهر : جوهر

داد) بجز گوهر نیك و بد . ۸ گوهر نیك را بـه هیچ وسیله بـه بدی و گوهر بدی را به هیچ طریقه به نیکی نمی‌توان بـرگردانید . ۹ اورمزد به سبب نیك گوهری هیچ بدی و دروغزنـی را نپسندد . ۱۰ و اهرمن به سبب بـدگوهـری هیچ نیکی و راستی را نپذیرد . ۱۱ و بدین سبب ایشان را با یکدیـگر هیچگونـه آشتی و دوستی نمی‌تواند بود.

۱۰

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که خرد بهتر است یـا هنر یا نیکی؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که خردی که با آن نیکی نیست آن را خرد نباید شمرد ۵ و هنری که خرد با آن نیست ، آن را هنر نباید شمرد.

۱۱

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا چیزهای مینو چنین درست و چیزهای‌گیتی چنین دروغ (= نادرست) قسمت شده است.

۳ مینوی خرد پـاسخ داد ۴ کـه چیزهـای گیتی در آغـاز آفرینش چنان راست قسمت شده بـود کـه چیزهـای مینو . ۵ و

آفریدگار اورمزد همه نیکی این آفریدگان را به عهدهٔ مهر[1] و ماه و آن دوازده برج که در دین دوازده سپاهبد نامیده شده‌اند، سپرد. **۶** و آنان نیز برای براستی (= عادلانه) و سزاوارانه قسمت کردن، آن را از اورمزد پذیرفتند.

۷ پس اهرمن آن هفت سیاره را که هفت سپاهبد اهرمن نامیده‌اند، برای *برهم زدن[2] و ربودن آن نیکی از مخلوقات اورمزد و برای مخالفت با مهر و ماه و آن دوازده برج آفرید. **۸** و هر نیکی که آن بروج به آفریدگان اورمزد بخشند، **۹** آن سیارات تا آنجا که توانایی بدانان داده شده است، از آنان می‌ربایند، **۱۰** و به نیروی دیوان و دروجان و بدان می‌دهند.

۱۱ و چیزهای مینو برای این راست است که اورمزد خدا با همه ایزدان و امشاسپندان مبرا از آسیب‌اند **۱۲** و ستیز با اهرمن و دیوان و نیز حساب روان مردمان را براستی (= عادلانه) کنند. **۱۳** و هر که را کار نیک بیشتر است جای او در بهشت است. **۱۴** و هر که را کار نیک و گناه با هم برابر است، جای او برزخ است **۱۵** و اگر گناهش بیشتر است، راهش به دوزخ است.

۱ـ مهر که اصولا ایزد پیمان است، با خورشید ارتباط نزدیکی دارد و در پیشاپیش او حرکت می‌کند (مهریشت بند ۱۳، روایات پهلوی فصل ۶۵ بند ۱۵). این نزدیکی سبب شده است که گاهی مهر با خورشید یکی دانسته شود. نیز رك پرسش ۵۲ بند ۴.

۲ـ در نسخه K_{43} کلمه به‌صورت *wišūdan* به معنی «زادن» ضبط شده و همین صورت در واژه‌نامهٔ مینوی خرد (ص ۲۴۱ س ۳) اتخاذ گردیده است. در نسخه TD_2 صورت *šwt* آمده است. مسلماً در این عبارت *wišuftan* صحیح است چنانکه در نسخه‌های پازند آمده است.

۱۲

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا گاوان و گوسفندان و مرغان و پرندگان و ماهیان، هر یك از آنان، به دانش خویش سزاوارانه صاحب آگاهی‌اند. ۳ (ولی) مردمان تا برآنان آموزش نبرند و بسیار رنج و هزینه (صرف) نکنند، نمی‌توانند دانش مردمی را بیابند و بدانند.

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که مردمان در آغاز آفرینش چنان دانا بودند که هرکار نیك و گناهی که می‌کردند، پاداش کار نیك و عقوبت گناه را به چشم خویش می‌دیدند. ۶ و هیچگونه گناه از مردمان سر نمی‌زد. ۷ پس اهرمن بدکار پاداش کار نیك و عقوبت گناه را نهفت. ۸ و به این جهت در دین گفته شده است ۹ که از هر بدیی که گنّای بدکار ملعون (= اهرمن) به آفریدگان اورمزد کرد <این> چهار <چیز بدتر و گرانتر است: ۱۰ هنگامی که مزد کار نیك و> عقوبت <گناه> و اندیشهٔ مردمان و فرجام کار را نهفت.

۱۱ و به همین دلیل کیشها و گروشهای نادرست بسیار را در جهان رواج داد. ۱۲ و مردمان به علت ندانستن کار نیك، هرکسی بیشتر به آن کیشی گرود و (آن را) نیك انگارد که آموزشش در آن بوده است. ۱۳ و بخصوص آن کیشی نیرومندتر است که قدرت با آن باشد ۱۴ بجز (در) یکتا حکومت و پادشاهی گشتاسب شاهنشاه ۱۵ که برای این که دین درست و راست

مطابق گفتار آفریدگار اورمزد را با بیگمانی و اطمینان بدانند ، آن را از زردشت سپیتمان[1] یکتا پذیرفت ، ۱۶ که هرگونه چیز گیتی و مینو در بهدین مزدیسنان روشن و نیکو بیان شده و عاری از گمان معلوم گردیده است . ۱۷ بجز آن (دین) هیچ‌گروشی نیست‌که در آن امور گیتی و مینو را چنین نیکو بیان شده و روشن بتوان یافت و دانست ، ۱۸ اما (کیشهای دیگر) به سبب تناقض‌گویی بسیار چنان آغشته و پیچیده‌اند که گفتار آغازین‌شان با میانین و میانین با فرجامین بسیار بی شباهت است .

۱۳

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که کدام پناه مستحکمتر ۳ و کدام دوست ۴ و کدام نامبردار بهتر است ۵ و کدام رامشیار[2] بهتر ۶ و کدام خواسته خوشتر ۷ و شادیی که از هر شادی برتر است کدامست ؟

۸ مینوی خرد پاسخ داد ۹ که پناه ایزد مستحکمتر ۱۰ و دوست، برادر نیك بهتر ۱۱ و نامبردار ، فرزند نیك دیندار بهتر است . ۱۲ و رامشیار ، زن نیك خوشخوی بهتر ۱۳ و خواسته آن بهتر و خوشتر است که از نیکوکاری اندوخته شده است و با کار نیك (آن را) بخورند و نگاه دارند . ۱۴ و شادیی که از هر شادی برتر است تندرستی و امنیت (=بی‌بیمی) و

۱ـ نام خانوادگی زردشت .

۲ـ شادی‌بخشنده .

نیکنامی و نیکوکاری است.

۱۴

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که درویشی بهتر است یا توانگری یا قدرت ؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که درویشی توأم با درستی بهتر است از توانگری از دارایی دیگران . ۵ چه گفته شده است ۶ که درویشترین و بینواترین کس چون اندیشه و گفتار و کردارش درست باشد و آن را در کار ایزدان دارد ، از هر کار نیکی که مردم در جهان می‌کنند او را هم بحق بهره‌ای است . ۷ و نیز مرد توانگر بسیار خواسته اگر خواسته از درستی گرد نکرده باشد، حتی اگر آن را در کار نیك و احسان هم خرج کند ، آن کار نیك از آن او نباشد . ۸ چه کار نیك از آن کسی است که از وی (آن مال) ربوده شده است . ۱۱– ۹ و مرد بسیار خواسته که از کوشش درست ، دارایی اندوخته است و با کار نیك و شادی بخورد و نگاه دارد ، او را مهتر و بهتر و برترین باید شمرد[۱] .

۱۲ و دربارهٔ قدرت گویند ۱۳ که کسی که در دهی حکمران نیك است بهتر است از کسی که در اقلیمی حکمران بد است . ۱۴ چه آفریدگار اورمزد برای حمایت آفریدگان حکومت نیك را آفرید . ۱۵ و اهرمن بدکار قدرت بد را به مخالفت با

۱ـ در این قسمت نسخ پهلوی مغشوش است ، از متن پازند و به قرینهٔ عبارات قبلی اصلاح شده است .

قدرت نیك آفریده است .

۱۶ قدرت نیك آن است که کسی کشور را آبادان و درویشان را آسوده از ستم ، و داد و آیین درست را نگاه دارد و فرماید **۱۷** و داد و آیین نادرست را دور دارد . **۱۸** و آب و آتش را خوب و به آیین **۱۹** و پرستش ایزدان و کار نیك را رائج دارد . **۲۰** و درویشان را یاوری و حمایت کند . **۲۱** و برای بهدین مزدیسنان تن و حتی جان خویش را بسپارد (= فدا کند) . **۲۲** و اگر کسی است که از راه ایزدان منحرف است، برای تهذیب او دستور دهد . **۲۳** و او را گرفتار کند و به راه ایزدان باز آورد . **۲۴** و از خواسته‌ای که دارد بهرهٔ ایزدان و ارزانیان (= مستحقان) و نیکوکرداران و درویشان را ببخشد . **۲۵** و تن را بخاطر روان بسپارد (= فدا کند). **۲۶** این گونه حکمران نیك برابر ایزدان و امشاسپندان خوانده شده است .

۲۷ و قدرت بد آن باشد **۲۸** که کسی داد و آیین و طریقهٔ راست و درست را برهم زند **۲۹** و ستم و دزدی و بیداد در کار دارد **۳۰** چیز مینو را تباه کند **۳۱** و کار نیك را خوار دارد. **۳۲** و مردم نیك‌کردار را از کردن کار نیك باز دارد . **۳۳** و به آنان گزند برساند **۳۴** و همه توجه‌اش به تن خویش **۳۵** و آرایش چیز گیتی **۳۶** و دارایی و احترام به بدان **۳۷** و آسیب و سرزنش نیکان **۳۸** و نابودی درویشان باشد . **۳۹** این گونه حکمران بد برابر اهرمن و دیوان خوانده شده است .

۱۵

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که از خوراکی که مردمان خورند و پوشاکی که مردمان پوشند کدام ارجمندتر و بهتر است؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که از خوراکی که مردمان خورند شیر گوسفندان بهتر آفریده شده است. ۵ چه مردم و چارپای که از مادر بزایند تا زمانی که بتوانند غذا بخورند، نمو و پرورششان از شیر است. ۶ و با شیر بهتر می‌توانند زیست. ۷ و اگر مردم را هنگامی که از شیر مادر بازگیرند، به شیر گوسفندان آموخته کنند، ۸ دیگر نان (= غذا) به کارشان نیاید. ۹ چه پیداست ۱۰ که خوراك مردمی که در ارزَه، سَوَه، فرَددَفش، ویدَدَفش، وورو‌بَرش و ووروجَرش[1] اند شیر گوسفندان و گاوان است. ۱۱ و غذای دیگری نخورند ۱۲ و مردم شیرخوار تندرستتر و زورمندتراند و نیز تولد فرزندانشان بی‌گزندتر باشد.

۱۳ و از غلاّت گندم مهتر و بهتر گفته شده است، ۱۴ چه سرور غلات است[2] ۱۵ و نیز از اوستا نامش به عنوان سرور غلات پیداست[3].

۱ـ نام شش اقلیم از اقالیم هفتگانه. رك به تعلیقات.

۲ـ در بندهش (ص ۱۲۱ س ۱۳) آمده است که «گندم ستبردانه رد (= سرور) غلات است».

۳ـ احتمالا اشاره به *نیرنگستان* بند ۲۸ است: «از میان غلات، گندم خشنودکنندهٔ ردان است.» نیز رك به پرسش ۶۰ بند ۱۱.

۱۶ و از میوه‌ها خرما و انگور مهتر و بهتر گفته شده است. **۱۷** و چون نان فراهم نشود، برای میوه باید درون[1] یشت . **۱۸** و چون از میوه‌ها خرما یا انگور دعا خوانده شود ، می‌توان هر میوه‌ای را خورد. **۱۹** و چون اینها فراهم نشود آن میوه‌ای را باید خورد که دعا خوانده باشد .

۲۰ دربارهٔ می پیداست که گوهر نیك و بد به می آشکار تواند شد[2] **۲۱** و نیکی مرد در خشم و خرد مرد در شهوت بدی‌ـ انگیز . **۲۲** چه هرکه خشم بر او تازد و خویشتن را بتواند نگاه دارد در نیکی‌اش ، **۲۳** و هرکه شهوت بر او تازد و خویشتن را بتواند نگاه دارد در خردش **۲۴** و هرکه می بر او تازد و خویشتن را بتواند نگاه دارد ، در گوهرش **۲۵** پژوهش کردن لازم نیست.

۲۶ چه مرد نیك‌گوهر چون می خورد مانند جام زرین و سیمین است که هر چه بیشتر آن را بیافروزند (= صیقل دهند) ، پاکتر و روشنتر می‌شود ، **۲۷** و اندیشه و گفتار و کردار (خویش را) نیکتر دارد ، **۲۸** و نسبت به زن و فرزند و همالان (= دوستان ، یاران) دوستتر و چربتر و شیرینتر شود . **۲۹** و به هر کار نیك کوشاتر شود .

۳۰ و مرد بدگوهر چون می خورد خویشتن را از اندازه بیشتر اندیشد و پندارد **۳۱** و با همالان نبرد کند و چیرگی نشان دهد و افسوس (= مسخره) و استهزاء کند . **۳۲** و مردم نیك را

۱ـ در مورد درون (*drōn*) «نان دعا خوانده» رك به تعلیقات .

۲ـ قس با شعر رودکی :

می‌آرد شرف مردمی پدید — وآزاده‌نژاد از درم‌خرید

تحقیر کند **۳۳** و به زن و فرزند و مزدور و بنده و پرستار خویش آزار رساند **۳۴** و مهمانی نیکان را برهم زند. **۳۵** و آشتی را را ببرد و قهر آورد.

۳۶ اما هرکس در به اندازه خوردن می باید هوشیار باشد. **۳۷** چه از به اندازه خوردن می این چند نیکی بدو رسد: **۳۸** چه غذا را هضم کند (= گوارد) **۳۹** و آتش (بدن را) بیافروزد **۴۰** و هوش و حافظه و تخم (= منی) و خون را بیافزاید **۴۱** و رنج را دور کند. **۴۲** و گونه را (رنگ چهره) برافروزد. **۴۳** و چیز فراموش شده را به یاد آورد. **۴۴** و نیکی در اندیشه جای گیرد **۴۵** و بینایی چشم و شنوایی گوش و گویایی زبان را بیافزاید. **۴۶** و کاری که باید کرد و انجام داد آسانتر می‌شود. **۴۷** و در بستر خوش خوابد و سبك برخیزد. ۴۸ و بدان جهت نیکنامی به تن و تقدّس به روان رسد و مورد پسندنیکان قرار گیرد.

۴۹ و هرکه می بیش از اندازه خورد این چند عیب در او پیدا شود **۵۰** چه خرد و هوش و حافظه و تخم و خونش را کاهش دهد. **۵۱** و جگرش را تباه کند و بیماری اندوزد. **۵۲** و رنگ گونه را برگرداند **۵۳** و زور و مقاومتش را کاهش دهد. **۵۴** و نماز و ستایش ایزدان فراموشش شود. **۵۵** و بینایی چشم و شنوایی گوش و گویایی زبان کم شود. **۵۶** و خرداد و مرداد[1] را بیازارد. **۵۷** و میل به خواب مفرط پیدا کند. **۵۸** و آنچه که باید بگوید و بکند انجام نیافته برجای ماند. **۵۹** و به دشواری

۱ــ ایزد آب و گیاه، گاهی از این دو خود «آب» و «گیاه» نیز اراده می‌شود.

بخوابد و به ناخوشی برخیزد . **۶۰** و بدان جهت خویشتن و زن و فرزند و دوست و خویشاوندش آزرده و غمگین می‌شوند **۶۱** و دشمن صلبی‌اش شاد می‌شود . **۶۲** و ایزدان از او خشنود نباشند . **۶۳** و بدنامی به تن و بدکاری به روانش می‌رسد .

۶۴ و از جامه‌ای که مردمان پوشند ، برای تن پرنیان و برای روان پنبه بهتر است **۶۵** زیرا که پرنیان از حیوان موذی[۱] است . **۶۶** و پرورش پنبه از آب و نمواش از زمین و برای کار روان مهتر و بهتر و ارجمندتر دانسته شده است .

۱۶

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که آن شادی کدام است که از غم بدتر است ؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد **۴** که آن کسی که خواسته از گناه اندوخته است و بدان شاد است ، پس آن شادیش از غم بدتر است .

۱۷

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که چرا مردمان به این چهار چیزی که باید بیشتر در ذهن خود بدان بیاندیشند، کمتر می‌اندیشند:

۱ـ ابریشم که مادهٔ پرنیان است از کرم ابریشم (رك بندهش ۱۴۴ س ۵) به دست می‌آید که جزو خرفستران (حیوانات موذی) است .

۳ گذران بودن چیز گیتی و مرگ تن و حساب روان و بیم دوزخ؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که به سبب فریب دیو آز و به سبب ناخرسندی (= عدم قناعت).

۱۸

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که با بیم و سخن دروغ زیستن بدتر است یا مرگ؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که با بیم و سخن دروغ زیستن از مرگ بدتر است. ۵ چه برای زندگی هرکس شادی و خوشی گیتی لازم است. ۶ و اگر شادی و خوشی گیتی را ندارد و بیم و سخن دروغ نیز با اوست، (چنین‌زندگی) از مرگ بدتر دانسته شده است.

۱۹

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که برای پادشاهان چه چیزی سودمندتر و چه زیان‌رسانتر است؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که پادشاهان را مصاحبت با دانایان و نیکان سودمندتر است ۵ و آنان را گفتگو و مصاحبت با افترا زنندگان و دو رویان[1] زیان‌رسانتر است.

۱ــ تحت‌اللفظی : «دوسخنان».

۲۰

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که فرجام مرد گیتی‌آرا و مینوبرهم‌زن چیست **۳** و فرجام مرد استهزاءکننده[۱] **۴** و فرجام کسی که به وظیفهٔ خویش رفتار نمی‌کند **۵** و کینه ور **۶** و کاهل چیست **۷** و فرجام دروغ‌اندیش چیست **۸** و فرجام مرد تحقیرکنندهٔ (دیگران) چیست ؟

۹ مینوی خرد پاسخ داد **۱۰** که مرد گیتی‌آرا و مینو-برهم‌زن در مجازات سدوش (= سه شبه)[۲] چنین تباه شود که آتش درخشان چون آب برآن رسد .

۱۱ و در تن و روان مرد استهزاء کننده فرّه نبود . **۱۲** و هربار که دهان باز کند ، بدکاری او افزوده شود . **۱۳** و هر دروجی به تن او چنان جایگزین شود که در تن او هیچ نیکی را راه ندهد . **۱۴** و نیکان را مسخره و بدان را ستایش کند . **۱۵** و در گیتی تنش بدنام و در مینو روانش بدکار باشد **۱۶** و در دوزخ او را برای مجازات به دروج استهزاءکننده بسپارند . **۱۷** و آن دروج در هر عقوبت او را همان گونه استهزاء و مسخره کند .

۱۸ و مردی که به وظیفه عمل نمی‌کند به غیر از این که بدکار است ، بسیار (اتفاق می‌افتد) که در گیتی مرگ بر او

۱ـ تحت‌اللفظی : «افسوسگر» .

۲ـ منظور سه شب نخستین پس از مرگ است . رجوع کنید به پرسش ۱ بند ۱۱۴ به بعد .

می‌رسد .....[۱] زاید (یا : زاده شود) .

۱۹ و برای مرد کینه‌ور عقوبت روان گرانتر است از دیگر بدکارانی که در دوزخ‌اند . **۲۰** زیرا که کین در پیوند (=نسل به نسل) ادامه می‌یابد. **۲۱** و هر گناهی را بهتر از کینه می‌توان اصلاح کرد . **۲۲** چه کینه در پیوند می‌ماند **۲۳** و گاهی هم تا فرشگرد[۲] دوام می‌یابد . **۲۴** چه از دین پاك به روشنی پیداست **۲۵** که اصل بدخواهی[۳] رومیان و نیز ترکان نسبت به ایرانیان از کینی بود که با کشتن ایرج کاشتند[۴] **۲۶** و تا فرشگرد همچنان دوام می‌یابد .

۲۷ و مرد کاهل ناشایسته‌ترین مردمان دانسته شده است. **۲۸** چه از دین پیداست **۲۹** که آفریدگار اورمزد برای مردم کاهل غلّه نیافرید . **۳۰** و به مردم کاهل چیزی به عنوان هدیه و صدقه نباید داد . **۳۱** و مهمانی و پذیرایی از آنان نباید کرد . **۳۲** زیرا که خوراکی که مرد کاهل می‌خورد به نادرستی و برخلاف شرع می‌خورد . **۳۳** و به سبب کاهلی و خوردن برخلاف شرع ، تنش بدنام و روانش بدکار می‌شود .

۳۴ و مرد دروغ‌اندیش به نیکان همچنان شکاك است که به

۱ـ معنی بقیهٔ عبارت برمن روشن نیست . نظیر آن در پرسش ۲۵ بند ۱۰ نیز آمده است .

۲ـ «کامل سازی جهان» وآن در پایان دنیا است. رك به پرسش ۱ بند ۹۵.

۳ـ تحت‌اللفظی «انیرانی» که اسم معنی است از کلمهٔ «انیران» به معنی «ناایرانی» . در اینجا معنی «کینه‌جویی ، بدخواهی» می‌دهد.

۴ـ در این مورد رك به تعلیقات .

بدان ۳۵ و به امور گیتی و مینو و حتی به عبادت و ستایش و پرستش ایزدان شکاك است ۳۶ و بدان سبب ایزدان و امشاسپندان عبادت و ستایشی را که او می‌کند کمتر می‌پذیرند. ۳۷ و حاجتی را که می‌خواهد کمتر بدو می‌دهند ۳۸ و در دهان نیکان همواره بدنامست. ۳۹ و روانش بدکار است.

۴۰ و مرد تحقیرکنندهٔ (دیگران) را دوست اندك و دشمن بسیار است. ۴۱ و هدیه‌ای را هم که به کسی می‌دهد و پرستشی را هم که برای ایزدان می‌کند به سبب تحقیر کمتر می‌پذیرند. ۴۲ و حاجتی را هم که می‌خواهد کمتر می‌دهند ۴۳ و در دوزخ برای عقوبت روانش، او را به دروج (= دیو) تحقیر می‌سپارند. ۴۴ و دروج تحقیر عقوبت گوناگون بدو می‌کند و نمی‌آساید.

۲۱

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که با کوشش چیز و خواستهٔ گیتی را می‌توان به دست آورد یا نه؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که با کوشش آن نیکیی را که مقدّر نشده است، نمی‌توان به دست آورد ۵ ولی آنچه مقدّر شده است با کوشش زودتر می‌رسد. ۶ ولی کوشش هنگامی که زمان[1] با آن نباشد در گیتی بی‌ثمر است ولی پس از این در مینو به

۱ــ چنین است در نسخهٔ پهلوی اما در تحریر پازند به جای «زمان» کلمهٔ «یزدان» آمده است.

فریاد رسد و در ترازو[1] افزوده شود.

۲۲

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که به خرد و دانایی با تقدیر می‌توان ستیزه کرد یا نه؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که حتی با نیرو و زورمندی خرد و دانایی هم با تقدیر نمی‌توان ستیزه کرد. ۵ چه هنگامی که تقدیر برای نیکی یا بدی فرا رسد دانا در کار گمراه و نادان کاردان ۶ و بددل دلیرتر و دلیرتر بددل ۷ و کوشا کاهل و کاهل کوشا شود. ۸ و چنان است که با آن چیزی که مقدّر شده است سببی نیز همراه می‌آید ۹ و هرچیز دیگر را می‌راند.

۲۳

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که از طریق درخواست حاجت و خوب‌کرداری و شایستگی، ایزدان به مردمان هیچگونه چیزی بخشند یا نه؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که بخشند. ۵ چه چنین گویند که «بخت» یا «بغوبخت». ۶ «بخت» آن است که از آغاز مقدّر

۱ـ منظور ترازویی است که با آن اعمال را می‌سنجند. رجوع کنید به پرسش ۱ بند ۱۱۹.

شده است . ۷ و «بغوبخت»[1] آن است کـه پس از آن بخشند . ۸ اما ایزدان آن بخشش را بدین سبب کمتر مـی‌کنند و بـه مینو آن را آشکار می‌کنند که اهرمن بدکار به آن بهانه به نیروی هفت سیّاره خواسته و نیز هر نیکی دیگر را از نیکان و شایستگان می‌ـدزدد و به بدان و ناشایستگان بیشتر می‌بخشد .

۲۴

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که از توانگران که درویشتر و از درویشان که توانگرتر است ؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که از تـوانگران کسی درویشتر است که به آنچه او راست خرسند نیست ۵ و برای بیش بـودن چیز تیمار برد[2].

۶ و از درویشان آن توانگرتر است که به آنچه آمده است (ـ بدو رسیده است) خـرسند است . ۷ و بـه بیشتر بـودن چیز نیاندیشد .

۲۵

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ کـه کـورچشم بـدتر است

۱ــ پهلوی *baɣo–baxt* تحت‌اللفظی به معنی «مقدر شده بوسیلهٔ خـدایان» است . نیز رك به پرسش ۷ بند ۱۵ .

۲ــ غم می‌خورد .

یا کوردل ۳ و نادان بدتر است یا بدخیم؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که کورچشم هنگامی که شناسایی به چیز دارد[۱] و آموزش گیرد باید او را درست‌چشم به شمار آورد. ۶ و درست‌چشم هنگامی که دانش و شناسایی ندارد و آنچه او را آموزند نپذیرد، پس او از کورچشم بدتر است.

۷ و بدی بدخیم کمتر از نادان است ۸ چه بدخیم جز از طریق عدالت نمی‌تواند از کسی چیزی بستاند ۹ (در صورتی که) همه کامهٔ مرد نادان به ستم و دزدی است. ۱۰ و در مورد نادان معلوم است که جز از تقدیر ....[۲] زاید (یا: زاده شود.)

۳۶

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا مردمی که در زمان گیومرث و هوشنگ پیشداد و فرمانروایان و حکمرانان بودند تا زمان گشتاسب شاهنشاه چنین کامکار بودند ۳ و از نیکی بیشتر بهره یافتند؟ ۴ و (حال آنکه) بیشتر کسانی بودند که نسبت به ایزدان ناسپاس بودند ۵ و حتی بودند کسانی که بسیار ناسپاس و پیمان‌شکن و گناهکار بودند. ۶ پس هر یك از ایشان برای چه نیکیی آفریده شده‌اند، ۷ و از ایشان چه بر و سودی به دست آمد؟

۸ مینوی خرد پاسخ داد ۹ که آنچه در مورد ایشان از

۱ــ وقتی اشیاء را بشناسد.

۲ــ بقیهٔ عبارت روشن نیست. رك به پرسش ۲۵ بند ۱۸.

جهت نیکی یا بدی مـی‌پرسی ، آگاه بـاش و بدان **۱۰** کـه کار جهان همه به تقدیر و زمانه و بخت مقدّر (پیش) می‌رود کـه خود زروان فرمانروا و «دیرنگ خدا» ست.[۱] **۱۱** به گونه‌ای کـه در هر دوره‌ای برای هرکسی مقدّر شده است که آنچه لازم است بیابد، به همان گونه آن چیز براو می‌رسد. **۱۲** چنانکه از همان خانوادهٔ آن پیشینیان گذشته هم پیداست **۱۳** که سرانجام آن نیکیی کـه از ایشان بایست به آفریدگان اورمزد می‌رسید، رسیده است.

۱۴ چه از گیومـرث ایـن سودها بـود : **۱۵** نخست کشتن ارزور[۲] و سپردن تن خویش به اهرمـن از روی مصلحت **۱۶** و سود دوم ایـن بود **۱۷** کـه مـردم[۳] و همه فـروهـر فـرشگرد کنندگان[۴]، نران و مادگان ، از تن او آفریده شدند . **۱۸** و سوم

۱ــ زروان که مدت حکمرانیش طولانی است. رك به پرسش ۷ بند ۸ و تعلیقات آن .

۲ــ در مورد این دیو رك به تعلیقات .

۳ــ «در هنگام درگذشت گیومرث ، نطفهٔ او بـه زمین رفت و پس از ۴۰ سال مشی و مشیانه (نخستین زوج بشر) از آن روییدند...» (بندهش ص ۱۳ ــ ۶۹ تا ۵ــ۷۰) .

۴ــ فرشگردکنندگان جاویدانانی هستند که در پایان جهان در «کامل سازی دنیا» به سوشیانس کمك می‌کنند. تعداد آنان در بندهش (۲ــ۲۲۵) ۳۰ تن (۱۵ مرد و ۱۵ زن) ذکر شده است، اما نام همه آنان را در دست نداریم و در میان نامهایی که ذکر شده ، نام زنی دیده نمی‌شود . در مورد نام این جاودانان رك به تعلیقات سوتکرنسك از کتاب نهم دینکرد از نگارنده (آماده چاپ).

این که فلز نیز از تن او آفریده و خلق شد[۱].

۱۹ و از هوشنگ پیشداد این سود بود **۲۰** که از سه بخش دیوان مازندر نابودکنندهٔ جهان دو بخش را بکشت[۲].

۲۱ و از تهمورث زیبا این سود بود **۲۲** که گنّای بدکار معلون را (= اهرمن) سی سال بارهٔ خود کرد[۳]. **۲۳** و هفت گونه خط دبیری را که آن بدکار پنهان داشته بود، آشکار کرد[۴].

۲۴ و از جمشید خوب‌رمه پسر ویونگهان این سودها بود **۲۵** که شش‌صد[۵] سال برای همه آفریدگان اورمزد بیمرگی فراهم آورد. **۲۶** و آنان را عاری از درد و پیری و آفت کرد. **۲۷** و دوم این که ور جمکرد[۶] را ساخت **۲۸** که چون آن باران ملکوسان[۷] آید، چنانکه در دین پیداست که مردم و آفریدگان دیگر اورمزد خدا بیشتر نابود شوند، **۲۹** آنگاه در آن ور جمکرد گشاده شود. **۳۰** و مردمان و گوسفندان و آفریدگان دیگر اورمزد از آن ور (= قلعه) بیرون آیند. **۳۱** و جهان را باز آرایند. **۳۲** و سوم این **۳۳** که پیمان گیتی را که آن نادان بدکار بلعیده بود، از شکمش باز آورد[۸]. **۳۳(الف)** و چهارم این که گوسفند را در عوض پیل به دیوان نداد[۹].

۱ــ چون تن گیومرث از فلز ساخته شده بود، وقتی درگذشت، از تن او هفت نوع فلز به وجود آمد (بندهش ۱۵ــ۶۹).

۲ تا ۵ رك بــه تعلیقات.

۶ــ رك فصل ۱۶ بند ۱۵.

۷ــ رك به تعلیقات.

۸ــ رك به تعلیقات.

۹ــ رك به تعلیقات.

۳۴ و از ضحاك بیوراسب و افراسیاب تور معلون این سود بود **۳۵** که اگر فرمانروایی بــه بیوراسب و افراسیاب نرسیده بود ، آنگاه گنّا مینوی ملعون (= اهرمن) آن فرمانروایی را به «خشم»[۱] داده بود **۳۶** و اگر به خشم رسیده بود تا رستاخیر و تن پسین باز ستدن آن از او ممکن نمی‌شد . **۳۷** زیرا کــه «خشم» صورت مجسّم ندارد .

۳۸ و از فریدون این سودها بــود **۳۹** مــانند زدن و بستن ضحاك بیوراسب که چنان گران گناه بود . **۴۰** و بسیار دیو مازندر[۲] دیگر را نیز زد و از کشور خنیرس (= خنیره)[۳] بیرون کرد .

۴۱ و از منوچهر این سودها بود **۴۲** که سلم و تور را به کین ایرج که نیایش بود ، <بکشت>[۴]، **۴۳** و از آسیب رسانیدن به جهان باز داشت . **۴۴** و از زمین پدشخوارگر[۵] تا بُنِ گوزگ[۶] که افراسیاب گرفته بود ، بــه پیمان از افــراسیاب بــاز ستد و بــه ملکیت ایــرانشهر آورد . **۴۴(الف)** و افــزودن دریاچهٔ کانسه[۷] کــه افراسیاب آن را پایمال کرده بود ، و آب را از آن روانه ساخت .

۱ــ خشم از دیوان به شمار می‌آید .

۲ــ مازندر لغةً به معنی «بزرگ» است و اصطلاحاً برای دسته‌ای از دیوان یا غولان به کار می‌رود . رك به تعلیقات .

۳ــ کشور میانی از هفت کشور (= اقلیم). رك به تعلیقات پرسش ۱۵ بند۱.

۴ــ رك به تعلیقات .

۵ــ مازندران .

۶ــ ناحیه‌ای میان گوزگان و جیحون . در واژه‌نامهٔ مینوی خرد ، ص ۱۴۹ به اشتباه گنجك (گنجه) خوانده شده است . رك به تعلیقات .

۷ــ دریاچهٔ هامون . رك به تعلیقات .

۴۵ و از کیقباد این سود بود **۴۶** که نسبت به ایزدان سپاسدار بود **۴۷** و نیکو پادشاهی کرد **۴۸** و پیوند و تخمهٔ کیان از او ادامه یافت .

۴۹ و از سام[۱] این سود بود **۵۰** که مار شاخدار[۲] و گرگ کبود که پَشَن نیز خوانند[۳] و دیو آبی گَنْدَرو[۴] و مرغ کَمَک[۵] و دیو بیابانی[۶] را بکشت . **۵۱** و نیز بسیار کارهای بزرگ و ارجمند دیگر کرد . **۵۲** و آفتهای بسیار را از جهان باز داشت ، **۵۳** که اگر خدای ناکرده (= پرگست) از آن آفتها یکی باز می‌ماند ، رستاخیز و تن پسین کردن ممکن نمی‌شد .

۵۴ و از کاووس این سود بود **۵۵** که سیاوش از تن او آفریده شد . **۵۶** و بسیار اعمال دیگر از وی سر زد .

۵۷ و از سیاوش این سودها بود **۵۸** مانند زادن کیخسرو و ساختن کنگدز[۷].

۵۹ و از کیخسرو این سودها بود **۶۰** چون کشتن افراسیاب[۸] **۶۱** و کندن بتکدهٔ (ساحل) دریاچهٔ چیچست[۹] **۶۲** و پا برجا ساختن کنگدز **۶۳** و سوشیانس پیروزگر که مرتب‌کنندهٔ مردگان است ، در تن پسین رستاخیز را به یاری او بهتر می‌تواند

۱ــ سام نام خانوادگی گرشاسب است و گاهی این قهرمان به این نام خوانده می‌شود . نیز رك به پرسش ۶۰ بند ۲۰ .

۲ تا ۶ــ رك به تعلیقات .

۷ــ رك به پرسش ۶۱ بند ۱۳ و تعلیقات آن .

۸ــ رك به پرسش ۱ بند ۹۵ .

۹ــ رك به پرسش ۱ بند ۹۳ تعلیقات ذیل سوشیانس .

انجام دهد[۱].

۶۴ و از کی‌لهراسب این سود بود ۶۵ که خوب پادشاهی کرد ۶۶ و نسبت به ایزدان سپاسگزار بود و اورشلیم جهودان را کند و جهودان را آشفته و پراگنده کرد[۲]. ۶۷ و کی‌گشتاسب دین‌پذیرنده از تن او آفریده شد.

۶۸ و از گشتاسب این سودها بود ۶۹ مانند پذیرفتن و پرستش بهدین مزدیسنان، ۷۰ بنا به گفتار بغان، اهونور[۳]، سخن آفریدگار اورمزد؛ ۷۱ و تباه کردن و شکستن کالبد دیوان و دروجان[۴] ۷۲ و خوشی و آسایش آب و آتش و همه ایزدان مینوی و گیتی ۷۳ و پرامیدی نیکان و شایستگان ۷۴ به آرزوی درست بنابر پسند خویش. ۷۵ و خشنود و شاد ساختن اورمزد و امشاسپندان ۷۶ و آزار و زدن اهرمن و زادگانش.

۲۷

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چه کسی متحملتر

۱ـ در کتابهای تاریخی دوران اسلامی آمده است که بخت‌النصر اسپهبد لهراسب به دستور وی بیت‌المقدس را خراب کرد (رك به تاریخ طبری، ج ۲ ص ۶۴۶، سنی ملوك‌الارض ص ۳۶، غررالسیر ص۲۴۴، مروج‌الذهب ج ۱ ص ۲۶۸).

۲ـ اهونور یا اهونود (*ahu(na)war*) در اوستا *yaθā ahū vairyō* (یسن ۲۷ بند ۱۳) نام مهمترین دعای زردشتیان است.

۳ـ پیش از زردشت دیوان به شکل انسان بر روی زمین رفت‌وآمد می‌کردند. چون زردشت چهار بار دعای اهونور را خواند، همه به زیرزمین پنهان شدند (رك به هوم یسن بند ۱۵ و زام یشت بند ۸۰).

۳ چه کسی نیرومندتر ۴ چه کسی تیزتر ۵ چه کسی شادتر ۶ چه کسی غمگین‌تر است؟

۷ مینوی خرد پاسخ داد ۸ که اورمزد خدا (از همه) متحمل‌تر است ۹ که نُه هزار سال بدی را نسبت به آفریدگان خود از سوی اهرمن بیند ، با این همه بجز به عدالت و با تحمل او را نزند.

۱۰ و سپهر نیرومندتر ۱۱ و حافظهٔ مردمان تیزتر ۱۲ و روان نیکوکاران شادتر ۱۳ و روان بدکاران غمگین‌تر است .

۲۸

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چه کسی را بیشتر باید مورد توجه و حمایت قرار داد؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که بچهٔ نابالغ و زن و ستور و آتش را بیشتر باید مورد حمایت و توجه قرار داد .

۲۹

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که کدام زندگی بدتر ۳ و از نظر خرد چه کسی ناپسندیده‌تر[1] است؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که زندگی کسی بدتر است که با بیم و گفتار دروغ زندگی کند . ۶ و از نظر خرد کسی

۱ــ در متن *’psd’nyk* و در بند (۶) *’pyhd’nyk* آمده است. شاید تصحیف *a-pasandišnīg* «ناپسند» یا *a-pursišnīg* «غیرمسؤول» باشد.

ناپسندیده‌تر است که به مینو نگرود و گیتی را بیاراید .

۳۰

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که وظیفهٔ هریك از (طبقات) روحانیان و نظامیان و دهقانان چیست؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که وظیفهٔ روحانیان دین را خوب نگاه داشتن ۵ و پرستش و ستایش ایزدان را خوب و بادقت کردن ۶ و فتوی و حکم و آیین و رسم را همچنان که از بهدین پاك مزدیسنان آشکار است <درست داشتن> ۷ و مردمان را از کار خوب و نیکی آگاهاندن ، ۸ و راه به سوی بهشت و بیم و پرهیز از دوزخ را نشان دادن است .

۹ وظیفهٔ نظامیان دشمن زدن ۱۰ و شهر و بوم خویش را ایمن و آسوده داشتن است .

۱۱ وظیفهٔ کشاورزان کشاورزی و آبادانی کردن ۱۲ و تا حد امکان جهان را راحتی بخشیدن و آبادان داشتن است.

۳۱

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که وظیفهٔ صنعتگران و مزدوران (= پیشکاران) چیست؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که وظیفهٔ مزدوران این است ۵ که آن کاری را که ندانند دست بدان نبرند ۶ و آنچه دانند

خوب و با دقت انجام دهند . **۷** و مزد عادلانه خواهند . **۸** چه کسی که کاری را نداند و به انجام آن دست زند، ممکن است آن کار تباه شود یا ناکرده برجای ماند و حتی اگر آن مردی را که کار از آن اوست (= صاحب کار) بسیار خشنود کند ، با این همه آن گناه بر ذمهٔ او باشد .

۳۲

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که کدام سرور **۳** و سالار **۴** و دوست **۵** و خویشاوند **۶** و زن **۷** و فرزند **۸** و سرزمین بدتر است؟

۹ مینوی خرد پاسخ داد که **۱۰** آن سروری بدتر است که نتواند کشور را ایمن و مردمان را بی‌ستم دارد. **۱۱** و آن سالاری بدتر است که از نظر هنر بد و نسبت به (نیکی)کنندگان ناسپاس باشد و شاگردان را یار و مدافع[1] نباشد . **۱۲** و آن دوست بدتر است که بدو اعتماد نتوان کرد . **۱۳** و آن خویشاوند بدتر است که در هنگام بدبختی یاور نباشد . **۱۴** و آن زن بدتر است که با او به شادی نتوان زیست . **۱۵** و آن فرزند بدتر است که نامبردار نباشد . **۱۶** و آن سرزمینی بدتر است که به نیکی و ایمنی و آسایش[2](؟) در آن نتوان زیست.

۱- پهلوی *Jādag-gōw* : مدافع حق

۲- **hū-bāmīh* در مورد این کلمه رك به واژه‌نامهٔ مینوی خرد ، تعلیقات، ص ۲۵۴.

۳۳

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که آفریدگار اورمزد در گیتی هیچ آفریده‌ای خلق کرده است که اهرمن نتواند بدو آسیب برساند؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که به مردم خردمند و خرسند (= قانع) کمتر می‌تواند آسیب برساند.

۳۴

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چه مردمی را توانگر و چه مردمی را درویش باید به شمار آورد؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که این چند (دسته) مردم را باید توانگر به شمار آورد: ۵ یکی آن که به خرد کامل (است) ۶ و دوم آن که تنش سالم است و در ایمنی زندگی می‌کند. ۷ و سوم کسی که به آنچه بدو رسیده است خرسند است. ۸ و چهارم آن که بخت در نیکوکاری یار اوست. ۹ و پنجم آن که به چشم ایزدان و زبان نیکان نیك‌نام است. ۱۰ و ششم کسی که اعتقادش بر این بهدین یکتای پاك مزدیسنان است. ۱۱ و هفتم کسی که توانگریش از درستی است.

۱۲ و این چند (دسته) مردم را باید درویش به شمار آورد. ۱۳ یکی آن که خرد ندارد. ۱۴ دوم آن که تنش سالم نیست.

۱۵ و سوم آن که با بیم و ترس و دروغ زندگی مـی‌کند . ۱۶ و چهارم آن که برخود مسلط نیست. ۱۷ و پنجم آن که بخت یار او نیست. ۱۸ و ششم آن که در چشم ایزدان و زبان نیکان بدنام است. ۱۹ و هفتم آن که پیر است و فرزند و پیوندی ندارد.

۳۵

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که کدام گناه گرانتر است؟
۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که از گناهانـی که مـردمان می‌کنند، لواط گرانتر است. ۵ و دوم کسی که مفعول یا فاعـل (عمل لـواط باشد). ۶ و سوم کسی کـه مرد مقدس را بکشد . ۷ و چهـارم کسی کـه ازدواج بـا نـزدیکان[۱] را بـرهـم زنـد . ۸ و پنجم کسی که امـر قیمومت را بـرهم زند. ۹ و ششم کسی که به آتش بهرام[۲] زیان رساند. ۱۰ و هفتم کسی که سگ آبـی[۳] را بکشد. ۱۱ و هشتم کسی که بت بپرستد. ۱۲ و نهم کسی که به هرکیش بگرود و بخواهـد آن را پـرستش کند . ۱۳ و دهم کسی که چیزی را که برای نگاهداری پذیرفته است بخورد و منکر شود . ۱۴ و یازدهم کسی‌که به سبب گناهکاری اعتماد بر بدکاری کند . ۱۵ و دوازدهم کسی که کار نکند ولی ناسپاسانه و ناعادلانه

۱ــ پهلوی خویدوده *xʷēdōdah* .
۲ــ رك به پرسش ۵۲ بند ۵ (تعلیقات).
۳ــ پهلوی *babrag* ، فارسی بَبَر .

بخورد. **۱۶** و سیزدهم کسی‌که زندیقی[1] کند. **۱۷** و چهاردهم کسی که جادوگری کند. **۱۸** و پانزدهم کسی که بدعت‌گذاری کند. **۱۹** و شانزدهم کسی که دیوپرستی **۲۰** و هفدهم کسی که دزدی یا میل به دزدی **۲۱** و هجدهم کسی که پیمان شکنی **۲۲** و نوزدهم کسی که کینه‌وری **۲۳** و بیستم کسی که برای تصاحب مال دیگران ستم کند. **۲۴** و بیست و یکم کسی که به مرد مقدس آزار رساند. **۲۵** و بیست و دوم کسی که اتهام زند **۲۶** و بیست و سوم کسی که تحقیر کند. **۲۷** و بیست و چهارم کسی که نزد زن مردمان (= دیگران) شود. **۲۸** و بیست و پنجم کسی که ناسپاسی کند. **۲۹** و بیست و ششم کسی که دروغ و نادرست بگوید. **۳۰** و بیست و هفتم کسی که در مورد چیزی که از میان رفته است، ناخرسندی کند. **۳۱** و بیست و هشتم کسی که شادیش از بدی و آزار نیکان است. **۳۲** و بیست و نهم کسی‌که گناه را رواج دهد و کار نیك را به رنج و دور دارد. **۳۳** و سی‌ام آن که از نیکیی که به کسی کرده است، پشیمان شود.

۳۶

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که مردمان به چند راه و بهانهٔ کار نیك به بهشت بیشتر می‌رسند؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد **۴** که نخستین کار نیك رادی(=

۱ــ تفسیر غیرمجاز متون دینی. رك به تعلیقات.

بخشندگی) **۵** و دوم راستی **۶** و سوم سپاسداری **۷** و چهارم خرسندی **۸** و پنجم آرزوی نیکی کردن به نیکان و درست بودن نسبت به هر کس **۹** و ششم به این بی‌گمان بودن که آسمان و زمین و هرنیکی گیتی و مینو از آفریدگار اورمزد است. **۱۰** و هفتم بی‌گمانی به این که هر بدی و آسیب از اهرمن بدکار ملعون است. **۱۱** و هشتم بی‌گمانی به رستاخیز و تن پسین **۱۲** و نهم کسی‌که برای دوستی روان با نزدیکان ازدواج کند. **۱۳** و دهم کسی که امور قیمومت را برعهده گیرد. **۱۴** و یازدهم کسی‌که کوشش نیکوکارانه کند. **۱۵** دوازدهم کسی که به این بهدین پاك مزدیسنان بی‌گمان باشد. **۱۶** و سیزدهم کسی که نسبت به هنر و افزار هرکسی نیك‌چشم (= بی حسد) باشد. **۱۷** و چهاردهم کسی که نیك‌چشمی نیکان را خواهد و خود نیز نسبت به نیکیی که در نیکان می‌بیند نیك‌چشم باشد. **۱۸** و پانزدهم کسی که دوستی نیکان را خواهد. **۱۹** و شانزدهم کسی که کین و دشمنی را از اندیشه دور دارد. **۲۰** و هفدهم کسی‌که رشك زشت نبرد. **۲۱** و هجدهم کسی‌که میل به شهوت نکند. **۲۲** و نوزدهم کسی‌که دشمنی با کسی نکند. **۲۳** و بیستم کسی که برای چیز گذشته و از دست رفته غم نخورد. **۲۴** و بیست‌ویکم کسی که خشم را به تن راه ندهد. **۲۵** و بیست و دوم کسی‌که برای ننگ (= آبرو) گناه نکند. **۲۶** و بیست‌وسوم کسی که از روی کاهلی میل به خواب مفرط[1] نکند. **۲۷** و بیست‌وچهارم کسی که نسبت به ایزدان بی‌گمان باشد. **۲۸** و بیست و پنجم کسی که به

۱ــ تحت‌اللفظی «بوشاسب، گوشاسب»

هستی بهشت و دوزخ و حساب روان و خوشی در بهشت و بدی در دوزخ بی‌گمان باشد . ۲۹ و بیست و ششم کسی که از افترا و رشك با چشم[1] پرهیز کند. ۳۰ و بیست و هفتم کسی که خود نیکی کند و به دیگران نیز تعلیم نیك دهد . ۳۱ و بیست‌وهشتم کسی که نیکان را یار و بدان را دشمن باشد . ۳۲ و بیست‌ونهم کسی که از فریب و <خود> خواهی خود را دور دارد . ۳۳ و سی‌ام کسی که دروغ و ناراست نگوید. ۳۴ و سی‌ویکم کسی که خود را از پیمان‌شکنی سخت دور دارد . ۳۵ و سی‌ودوم کسی که برای خواستن سود و نیکی خویش از بدی نسبت به دیگران پرهیز کند . ۳۶ و سی‌وسوم کسی که بیماران و عاجزان و مسافران را مهمانی کند .

۳۷

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا نیکی گیتی را بنابر شایستگی (به‌هرکسی) قسمت نمی‌کنند ولی روان را در جهان دیگر بنابر شایستگی کردارش مؤاخذه می‌کنند؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که اورمزد خدا به علت مهربانیش نسبت به آفریدگان، هم به نیکان و هم به بدان همه گونه نیکی می‌بخشد . ۵ امّا اگر از روی حساب به آنان نمی‌رسد به سبب ستم اهرمن و دیوان و دزدی آن هفت سیّاره است[2].

۱ــ متن *čašm- areškanīh* غرض حسدی است که در آدمی از دیدن نعمتی در دیگران ایجاد می‌شود .

۲ــ رك به پرسش ۷ بند ۱۷.

۶ و در جهان دیگر به این جهت <روان را> بنابر شایستگی کردارش مؤاخذه می‌کنند که بدکاری هرکس به کرداری است که انجام داده است .

۳۸

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که کدام نیرو شایسته‌تر ۳ و از نظر خرد چه کسی کاملتر ۴ و از نظر خیم (= خوی) چه کسی استوارتر ۵ و گفتار چه کسی خوبتر ۶ و نیکی در اندیشهٔ چه کسی کمتر ۷ و از نظر مهر چه کسی بدتر ۸ و خوشی در اندیشهٔ چه کسی کمتر ۹ و از نظر دل چه کسی شایسته‌تر ۱۰ و در تحمل چه کسی پسندیده‌تر است . ۱۱ و چه کسی را معتمد نباید داشت. ۱۲ و آن چیست که سزاوار است آن را در مورد هرکسی به کار برند. ۱۳ و آن چیست که آن را در مورد هیچکس نباید به کار برد. ۱۴ و چه کسی را باید معاشر گرفت. ۱۵ و چه کسی را به عنوان گواه نباید پذیرفت. ۱۶ و نسبت به چه کسی فرمانبردار باید بود. ۱۷ و به چه چیز بیشتر باید اندیشید و سپاس داشت. ۱۸ و چه چیز را به هیچوجه نباید نامحترم (= خوار) کرد . ۱۹ و آن کیست که در پایهٔ خود برابر اورمزد و امشاسپندان ۲۰ و آن کیست که در پایهٔ خود برابر اهرمن و دیوان <دانسته شده است>؟

۲۱ مینوی خرد پاسخ داد ۲۲ که به نیرو کسی شایسته‌تر است که چون او را خشم گیرد، بتواند خشم را بنشاند و گناه

نکند و خویشتن را آرام گرداند . **۲۳** و بـه خـرد کسی کاملتر است که بتواند روان خویش را نجات بدهد . **۲۴** و از نظر خیم (= خوی) کسی استوارتر است که هیچگونه فـریب و بهانـه‌ای در او نیست . **۲۵** و گفتار کسی خوبتر است کـه راستتر گوید . **۲۶** و نیکی در اندیشهٔ مرد خشمگین کم است **۲۷** و از نظر مهر مـرد کینه‌ور آزاررساننده بدتر است . **۲۸** و خـوشی در انـدیشهٔ مرد حسود کمتر است . **۲۹** و از نظر دل کسی شایسته‌تر است که گیتی را رها کند و مینو را بگیرد ، **۳۰** و به میل خویش پارسایی را به گردن پذیرد . **۳۱** و در تحمل کسی پسندیـده‌تـر است کـه بدی و آفتی را که از اهرمن و دیـوان و بـدان براو می‌رسد بـه خرسندی و از روی میل به گردن پذیرد . **۳۲** و به هیچوجه روان خویش را نیازارد . **۳۳** و کسی را نباید استوار (= معتمد) داشت که از ایزدان بیم و دربارهٔ مردم شرم ندارد . **۳۴** و آنچه که در مورد هـرکسی سزاوار است بـه کار بـرده شود ، آشتی و دوستی است . **۳۵** و آنچه در مورد هیچکس نباید به‌کار برده شود ، کین و دشمنی است . **۳۶** و این سه را بایـد مصاحب بـه شمار آورد : انـدیشهٔ نیك ، گفتار نیك و کـردار نیك در انـدیشه و گفتار و کردار خویش . **۳۷** و این سه را به عنوان گواه نباید پذیرفت : زن و کودك نابالغ و مرد بنده . **۳۸** و این چند تن را فرمانبردار باید بود و پرستش باید کرد : **۳۹** زن شوهر را **۴۰** و فرزند پدر و مادر و سالار و دستور و استاد و قیّم و خـویشاوند عاجز را . **۴۱** و نسبت به سروران (= خدایـان) و سالاران و استادان بـایـد فرمانبردار بود . **۴۲** و به ایزدان بیشتر باید انـدیشید و (آنان را)

سپاس داشت. ۴۳ و روان خود را به هیچ‌وجه بی‌حرمت(= خوار) نباید کرد، ۴۴ و همیشه در یاد باید داشت. ۴۵ و داوری که داوری درست کند و رشوه نستاند از نظر پایهٔ خویش برابر اورمزد و امشاسپندان ۴۶ و آن که داوری دروغ کند از نظر پایهٔ خویش برابر اهرمن و دیوان دانسته شده است.

۳۹

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چه سردتر و چه گرمتر ۳ و چه روشنتر و چه تاریکتر ۴ و چه پُرتر و چه تهیتر ۵ و چه در پایان بی‌برتر است. ۶ و چیست آن چیزی که کس را از آن سیری نیست. ۷ و چیست آنچه که کسی نتواند آن را برباید. ۸ و چیست آن چیزی که به بها نتوان خرید. ۹ و چیست آن چیزی که هرکسی از آن همیشه خشنود است. ۱۰ و چیست آنچه که هیچ‌کس از آن خشنود نیست. ۱۱ و چیست آن تنها آرزویی که اورمزد خدا از مردمان انتظار دارد. ۱۲ و چیست آن تنها آرزویی که اهرمن بدکار از مردمان انتظار دارد. ۱۳ چیست فرجام گیتی و چیست فرجام مینو؟

۱۴ مینوی خرد پاسخ داد ۱۵ که دل پارسایان گرمتر و دل بدکاران سردتر ۱۶ و پارسایی روشنتر و بدکاری تاریکتر ۱۷ و امید و پناه به ایزدان پُرتر و به دیوان تهی‌تر است. ۱۸ و فرجام مرد گیتی‌آرا و مینوبرهم‌زن بی‌برتر است. ۱۹ و دانایی است که کسی از آن سیری ندارد. ۲۰ و فرهنگ و هنر است

که کسی نمی‌تواند آن را برباید . **۲۱** و هوش و حافظه است که به بها نتوان خرید . **۲۲** و خرد است که هرکس و خویشتن (= صاحبش) از آن بی‌مُست (= بی‌گله) و خشنود است. **۲۳** و حماقت و نادانی است که هرکس و حتی خویشتن (= صاحبش) از آن گله‌مند و ناخشنود است.

۲۴ و آن تنها آرزویی که اورمزد خدا از مردمان انتظار دارد این است **۲۵** که «مرا بشناسید، چه هرکه مرا بشناسد، از پس من آید و به خشنودی من کوشد.» **۲۶** و آن تنها آرزویی که اهرمن از مردمان انتظار دارد این است **۲۷** که «مرا نشناسید» چه می‌داند که هرکسی آن بدکار را بشناسد ، از پس آن بدکردار نرود **۲۸** و هیچگونه نیرو و یاری از آن مردم بدو نرسد .

۲۹ و آنچه در مورد مینو و گیتی پرسیدی : گیتی را در فرجام مرگ و ناپیدایی است . **۳۰** و مینو در فرجام چنین است که روان پارسایان بدون پیری و مرگ و آسیب ، پرفرّه و پر-خوشی، جاودانه با ایزدان و امشاسپندان و فروهر نیکوکاران است . **۳۱** و عقوبت و درفش[1] و پادافراه بدکاران در دوزخ جاودانه است[2]. **۳۲** و روان بدکاران علاوه براین که آنان را عقوبت است ، دیدار با دیوان و دروجان نیز چنان به نظرشان می‌آید که در جهان (دیدار)

۱ـ متن پهلوی «دروش» به معنی داغ (نهادن) است (قس فارسی داغ و درفش) و توسعاً به معنی عقوبت به کار رفته است .

۲ـ در اینجا از جاودانه غرض «تا روز رستاخیز» است، زیرا در دین زردشتی دوزخ آفریدهٔ اهرمن و دیوان است و پس از نابودی آنان ، از میان خواهد رفت و هیچیک از موجودات اورمزد در آن رها نخواهد شد.

مردم تندرست با بیمار سخت.

۴۰

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که کدام مـرد دلیرتر ۳ و کدام راه تـرسناکتر ۴ و کـدام آمـار (= حساب) سختتر ۵ و کدام بند خوشتر ۶ و کدام کار پشیمانتر (= بیشتر موجب پشیمانی است) ۷ و کدام بخشش بی‌سودتر است ؟

۸ مینوی خرد پاسخ داد ۹ که آن مرد شجاعتر است کـه با دروج (= دیو) خویش بتواند ستیزه کند ۱۰ و بـویژه آن که این پنج دروج را از تن دور دارد ۱۱ که عبارتند از آز و خشم و شهوت و ننگ و نـاخرسندی . ۱۲ و راه عبور از پل چینور[۱] ترسناکتر است . ۱۳ و آمار (= حساب) در مورد روان بدکاران سختتر است. ۱۴ و بند (= پیوستگی، عـلاقهٔ) فرزند خـوشتر و شایسته‌تر است. ۱۵ و آن کار بیشتر موجب پشیمانی است که برای ناسپاسان کنند . ۱۶ و آن بخشش بی‌سودتـر است کـه بـه نا- مستحقان دهند .

۴۱

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که مردم چند نوع‌اند؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که مردم سه نوع‌اند : ۵ یکی

۱ــ رك به تعلیقات پرسش ۱ بند ۱۱۵ .

مردم و یکی نیم‌مردم و یکی نیم‌دیو.

۶ مردم آن باشد که به آفریدگاری اورمزد و نابودکنندگی اهرمن و بودن رستاخیز و تن پسین و نیز به هر نیکی و بدی دیگری که در گیتی و مینو است بی‌گمان (باشد)، ۷ که بن (اصل) یکی از آن دو اورمزد و دیگری اهرمن است. ۸ و گروشش به این تنها بهدین پاك مزدیسنان است ۹ و به هیچ فرقهٔ ضاله نگرود گوش فرا ندهد.

۱۰ نیم‌مردم آن باشد که چیز گیتی و مینو را به پسند خود کند بنابر خرد خویش و خودرأیانه، ۱۱ گاهی کار نیك به کام اورمزد و گاهی به کام اهرمن از او سرزند.

۱۲ نیم‌دیو آن باشد که بجز این که نام مردمی و مردم‌زادگی دارد، به هر کار و کردار به دیو دوپا شبیه است. ۱۳ نه گیتی شناسد و نه مینو ۱۴ نه کار نیك شناسد و نه گناه ۱۵ نه بهشت شناسد و نه دوزخ ۱۶ و حتی به آمار (= حساب) روان نیز نیندیشد.

۴۲

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که اورمزد و امشاسپندان و بهشت خوشبوی و خرّم را به چه بیشتر می‌توان از آن خویش کرد. ۳ و اهرمن بدکار و دیوان را چگونه می‌توان شکست داد و از دوزخ بی‌بها و تاریك چگونه می‌توان رست؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که اورمزد خدا و امشاسپندان و بهشت خوشبوی خرّم را از آنِ خویش کردن و اهرمن بدکار و

دیوان را شکست دادن و از دوزخ تاریك بی‌بها رستن چنین ممکن است : ۶ وقتی که مینوی خرد را به پشتیبانی گیرند . ۷ و مینوی خرسندی را مانند سلاح و زره و جوشن[1] بر تن پوشند. ۸ و مینوی راستی را همچون سپر دارند. ۹ و مینوی سپاسداری را همچون گرز ۱۰ و مینوی کامل‌فکری را همچون کمان ۱۱ و مینوی رادی (= بخشندگی) را همچون تیر ۱۲ و مینوی پیمان را همچون نیزه ۱۳ مینوی کوشش را همچون٭ آبدست (= سلاح محافظ دست) دارند و مینوی تقدیر را به پناه گیرند. ۱۴ و به این آیین به بهشت و دیدار ایزدان می‌توان آمد و از اهرمن بدکار و دوزخ بی‌بها می‌توان رست.

۴۳

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که آسمان و زمین چگونه منظم شده است ۳ و ریزش و ترتیب آب در جهان چگونه است ۴ و ابر در کجا نشیند ۵ و دیو زمستان کجا مسلطتر است ۶ و کدام سرزمین بی‌آفت‌تر است ؟

۷ مینوی خرد پاسخ داد ۸ که آسمان و زمین و آب و هرچیز دیگری که درون آن است به شکل تخم است درست مانند تخم مرغان. ۹ و آسمان زبَر زمین مانند تخم مرغ به دستکاری (= صنعت) آفریدگار اورمزد منظم شده است. ۱۰ و شباهت زمین در میان. آسمان مانند زرده است میان تخم . ۱۱ <و آب در میان زمین و آسمان همچون آب در تخم است>.

۱ــ متن پهلوی *gurdīh* که نوعی زره است.

۱۲ و ریزش همه آبها در جهان از کشور (= اقلیم) ارزه است، **۱۳** آنجا که خورشید برآید و حرکت آنها به سوی کشور سَوَه[۱] است **۱۴** آنجا که خورشید فرو رود و حرکت آب در دریای پودیگ[۲] است. **۱۵** و از دریای پودیگ باز به دریای ورکش[۳] می‌رود.

۱۶ و اقامت و نشست ابر در البرز است .

۱۷ و دیو زمستان در ایرانویج[۴] مسلطتر است **۱۸** واز دین پیداست **۱۹** که در ایرانویج ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است **۲۰** و در آن دو ماه تابستان نیز آب سرد و زمین سرد و گیاه سرد است. **۲۱** و آفتشان زمستان است، **۲۲** و مار در آن بسیار است **۲۳** ولی آفتهای دیگر کم دارند.

۲۴ و پیداست که اورمزد ایرانویج را از دیگر جایها و روستاها بهتر آفرید . **۲۵** و نیکی‌اش این است که زندگی مردم در آنجا سیصد سال است **۲۶** و زندگی گاوان و گوسفندان صد و پنجاه سال . **۲۷** و درد و بیماری کم دارند **۲۸** و دروغ نمی‌گویند **۲۹** و شیون و مویه نمی‌کنند **۳۰** و دیو آز به تن آنان

۱ــ در مورد ارزه و سوه رك به پرسش ۱۵ بند ۵ (تعلیقات) .

۲ــ پودیگ (*pūdīg*) دریای بزرگ و شور و پر جزر و مدی است در جنوب و پیوسته به دریای ورکش یا فراخکرد. (زادسپرم فصل سوم بند ۱۹، بندهش ص ۸۲ س ۱۶ به بعد).

۳ــ ورکش در کتابهای پهلوی بیشتر به دریای فراخکرد معروف است و آن دریایی است در ناحیهٔ جنوب در کنارهٔ البرز و یك سوم زمین را در بر می‌گیرد (زادسپرم فصل سوم بند ۱۹، بندهش ص ۸۱ س ۱۱).

۴ــ سرزمین اصلی و اولیه‌ای که ایرانیان از آنجا آمده‌اند.

کمتر مسلط است . ۳۱ و ده مرد از نانی (= غذایی) که می‌خورند سیر می‌شوند . ۳۲ و به هر چهل سال از زنی و مردی فرزندی زاده شود . ۳۳ و قانونشان بهی و دینشان پوریوتکیشی[1] است . ۳۴ و چون بمیرند پارسایند. ۳۵ و رد (= سرکرده) آنان گوبد[2] است و سرور و پادشاهشان سروش[3] است .

۴۴

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که اهرمن مردمان را به چه بیشتر می‌فریبد و به دوزخ می‌کشد ۳ و شادیش از چه بیشتر است ۴ و مکان در کجا دارد . ۵ و همراه با دیوان حضورش در کجا بیشتر است ۶ و خوراکش از چیست؟

۷ مینوی خرد پاسخ داد ۸ که اهرمن مردمان را به افراط و تفریط و دروغ و بدعت و شك و حرص بیشتر می‌فریبد . ۹ و خوشی‌اش از دشمنی مردمان (با یکدیگر) بیشتر است . ۱۰ و خوراکش از ناتوانی و ناپیدایی مردمان است . ۱۱ و مکانش در (میان) کینه‌وران است . ۱۲ و رفت و آمدش با خشمگینان بیشتر است .

۱ــ آیین نخستین پیروان زردشت.

۲ــ رك به پرسش ۶۱ بند ۳۱ .

۳ــ رك پرسش ۱ بند ۱۱۵، تعلیقات.

۴۵

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که اهرمن به مردمان کدام ستم را زیان‌رسانتر و بزرگتر می‌پندارد؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که اهرمن هنگامی که ازمردمان زندگی و زن و فرزند و همه نیکیهای گیتی را برباید، نمی‌پندارد که به هیچوجه زیانی به آن کس رسانیده است، ۵ ولی هنگامی که روان یکتا را برباید و تباه کند، آنگاه می‌پندارد که «زیانی کامل بدو رسانیدم» یعنی آنچه که انجامش آرزوی اوست، در وضع جسمانی (= هنگامی که روان در بدن است) انجام داده است.

۴۶

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چیست که از هرخواسته برتر است . ۳ و چیست آن چیزی که بر هرچیزی مسلّط است ۴ و چیست آن چیزی که کسی از آن نمی‌تواند بگریزد؟

۵ مینوی خرد پاسخ داد ۶ که خرد است که بهتر از همه خواسته‌هایی است که در جهان است . ۷ و بخت است که بر هرکسی و هرچیزی مسلط است . ۸ و «وای بد»[۱] است که کسی از آن نمی‌تواند بگریزد.

۱ــ دیو مرگ. رك به پرسش ۱ بند ۱۱۵

۴۷

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که جایگاه هوش و حافظه و تخم[۱] مردمان در تن چگونه است؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که جای هوش و حافظه و تخم مردمان در مغز سر است. ۵ و اگر مغز سر سالم باشد هوش و حافظه و تخم رو به افزایش است. ۶ و هنگامی که آدمی به پیری می‌رسد مغز سرش هم رو به کاهش می‌رود. ۷ و مرد پیر به سبب کاهش هوش و حافظه آنچه را به خرد باید بکند کمتر می‌بیند و کمتر می‌داند. ۸ و خرد نخست در مغز انگشت دست مردمان آمیخته می‌شود ۹ و بعد نشستگاه و اقامتگاهش در دل ۱۰ و (سپس) جایگاهش در همهٔ تن است، همچون کالبد پای در کفش.

۴۸

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که این ستارگان که در آسمان پیدا هستند و شمارشان چنین بسیار است، پس کار و تدبیر شان چیست ۳ و حرکت خورشید و ماه و ستارگان چگونه است؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که از ستارگان در آسمان نخست ستارهٔ تیشتر[۲] مهتر و بهتر و ارجمندتر و فره‌مندتر دانسته شده است.

۱ـ منی.

۲ـ تیشتر یا شعرای یمانی ستارهٔ باران و فرمانده شرق است. (بندهش ص ۲۷ س ۱).

۶ و همهٔ بهره‌مندی و رفاه جهان از راه تیشتر است.

۷ و ستارهٔ «آبْ چهره[1]» برای افزایش <آب> <۸ و ستارهٔ «زمین چهره» برای افزایش زمین> ۹ و ستارهٔ «گیاه چهره»[2] برای افزایش گیاه ۱۰ و ستارهٔ «گوسفند چهره»[3] برای افزایش گوسفند ۱۱ و ستارهٔ «آب و زمین و گیاه و گوسفند چهره» برای افزایش نژاد مردمان آفریده شده‌اند.

۱۲ و ستارهٔ ونند[4] در گذرها و درهای البرز گمارده شده است، ۱۳ جایی که دیوان و پریان و دروجان از آن در و گذر می‌گذرند، ۱۴ تا راه و گذر خورشید و ماه و ستارگان را نتوانند ببرند(= قطع کنند) و بشکنند.

۱۵ و ستارهٔ هفت‌اورنگ[5] با ۹۹۹۹۹ فروهر مقدسان در در وگذر دوزخ گمارده شده است ۱۶ برای باز داشتن آن ۹۹۹۹۹ دیو و دروج و پری و جادوگری که در مخالفت با سپهر و اخترانند. ۱۷ و حرکتش پیرامون دوزخ است ۱۸ و کار اساسیش این است که دوازده خانهٔ بروج را در دست (= اختیار) دارد به منظور درست آمدن و رفتن آنها. ۱۹ و آن دوازده برج هم همانگونه به یاری و نیروی هفت‌اورنگ حرکت می‌کنند. ۲۰ و هراختری

۱ـ ستارگانی که تخمهٔ آبها در آنهاست.

۲ـ ستارگانی که تخمهٔ گیاهان در آنهاست.

۳ـ ستارگانی که تخمهٔ حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند در آنهاست.

۴ـ ونند (*wanand*): نسرواقع. ستاره‌ای است که فرمانده غرب است. (بندهش ص ۲۷ س ۲)

۵ـ هفت‌اورنگ یا دبّ اکبر فرمانده شمال است.

چون به البرز داخل شود، پشت بـه هفت‌اورنگ دارد **۲۱** و پناه از هفت‌اورنگ خواهد.

۲۲ واختران بیشمار و بی‌حساب دیگری که آشکاراند، فـروهر موجـودات گیتی نامیده شده‌اند. **۲۳** چه همهٔ آفریدگـان اورمـزد آفریدگار که در «گیتی» آفریده شده‌اند، چه آنهایـی که زاینده‌اند و چه آنهایی که رونده‌اند، هرتنی را متناسب با گوهرش فروهری پیدا (= معیّن) است.

۲۴ و حرکت خورشید و ماه اساساً برای روشن‌سازی جهان **۲۵** و رشد دادن بـه همهٔ زاییدنیها و روییدنیها **۲۶** و درست داشتن روز و ماه و سال و تابستان و زمستان و بهار و پاییز و همهٔ حسابها و انگاره‌های دیگری است که مردمان می‌توانند دریـابند و ببینند و بدانند، **۲۷** و به سبب گردش خورشید و ماه بیشتر معلوم می‌شود.

۴۹

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که کدام توانگر را فرخ و کدام را بدفرّه (= بخت برگشته) باید شمرد؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد **۴** که کسی کـه توانگریش را از کوشش درست فراهم کرده است، فرّخ و آن که از نادرستی فراهم کرده است بدفرّه (= بخت برگشته) باید شمرد.

۵۰

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که به چه سبب است که مرد کاهل و نادان و ناآگاه به احترام و نیکی بزرگ می‌رسد ۳ و مرد شایسته و دانا و نیك گاهی به رنج گران و سختی و نیازمندی می‌رسد؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که مرد کاهل و نادان و بد هنگامی که بخت با او یار شود، کاهلیش به کوشش همانند شود و نادانیش به دانایی و بدیش به نیکی. ۶ و مرد دانا و شایسته و نیك هنگامی که بخت با او مخالف است، داناییش به نادانی و ابلهی تغییر می‌یابد و شایستگیش به ناآگاهی. ۷ و دانش و هنر و شایستگیش بی‌تحرك جلوه می‌کند.

۵۱

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که پرستش ایزدان و سپاسگزاری از نیکی ایزدان را چگونه باید کرد ۳ و توبه‌ای که برای رستگاری روان است چگونه باید کرد؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که پرستش ایزدان آن بهتر است که مطابق این بهدین پاك مزدیسنان کنند ۶ و بنش نیکی و راستی و بی‌گمانی نسبت به ایزدان است. ۷ و به اندك و بسیاری که به دست آمده است، سپاسگزار ایزدان بودن و به رضایت و آزادی

(= سپاس) ایزدان اندیشیدن و سپاس داشتن ۸ و حتی هنگامی که از اهرمن و دیوان سختی و بدی می‌رسد به چیز (= امور) ایزدان شکّاك نبودن ۹ و سپاسگزاری ایزدان را نکاهیدن. ۱۰ و هر گزندی که رخ دهد آن را به ستمکاری اهرمن و دیـوان نسبت دادن. ۱۱ و نیکی و سود خویش را به زیـان دیگری نخواستن. ۱۲ و نسبت به آفریدگان اورمزد بخشاینده بـودن . ۱۳ و در کار نیك فعال و کوشا بـودن ۱۴ بـه خصوص در مـراقبت از آب و آتش بیشتر کوشیدن. ۱۵ و به این بی‌گمان بودن که ایزدان به مردمان ، گذشته از نیکی، هیچگونه بدی نـدهند و اهرمن و دیوان، گذشته از بدی، هیچگونه نیکی ندهند .

۱۶ و در مورد توبه‌کار بودن کار اساسی این است کـه آدمی از روی خـودکامگی (= عمداً) گناه نکند، ۱۷ و اگر از نادانی یا سهل انگاری (= سهواً) یا ناآگاهی گناهی رخ دهد، آنگاه پیش دستوران و نیکان تـوبـه کند ۱۸ و پس از آن دیگر گنـاه نکند، آنگاه آن گناهی که کـرده است از تـن او دور شود، ۱۹ مانند باد سخت‌تـازی که تیز و سخت بیاید و دشت را چنـان بروبد کـه هر گیاهچه و هر چیزی را که آنجا افتاده است به دور برد[۱].

۵۲

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ کـه نماز و ستایش ایـزدان

۱ـ نظیر این تمثیل در وندیداد ۳ بند ۴۲ و ۸ بند ۳۰ آمده است.

را چگونه باید کرد؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که هرروز سه بار برابر خورشید و مهر[1]ـ چون (این دو) با هم حرکت می‌کنند ـ ایستادن. ۵ و به همین گونه ماه و آتش بهرام یـا آتش آذرو[2] را بـامداد و نیمروز و عصر نماز و ستایش کردن ۶ و سپاسدار بودن. ۷ و اگر خدا ناکرده (= پرگست) نسبت بـه ایـزدان مینو و گیتی و مـردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان و سگان و حیوانـات از نـوع سگ[3] و دیگر آفریدگان اورمزد خدا گناهی یا ترك اولیی سرزده است ۸ پیش خورشید و مهر و ماه و آتش اورمزد توبه‌کار و پشیمان بودن ۹ و برای برائت از گناه هرچه بهتر ممکن است کار نیك کردن .

۵۳

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا مرد نـادان هنگامی که او را تعلیم دهند، فرهنگ (= تربیت) و تعلیم دانایـان و نیکان را چنان خوار دارد که آموختن بدو دشوار می‌شود؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که به این سبب که مرد نادان، نادانی خویش را در اندیشه‌اش چنین نیك می‌پندارد کـه دانا دانایی

۱ـ ایزدمهر. رك به پرسش ۱۱ بند ۵.

۲ـ رك به تعلیقات.

۳ـ بنابه روایت بندهش (ص ۹۶ س ۴) سگ ده نـوع دارد مـانند ببر (سگ آبی) و ژوژ و راسو و غیره .

خویش را در اندیشه‌اش.

۵۴

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا مرد بدگوهر نیکان را دوست ندارد و مرد بی‌افزار (= بی چیز) افزارمندان را؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که به این علت که مرد بدگوهر را همیشه از افزارمندان بیم است ۵ که: «آنان ما را به هنر (= فضیلت) و افزار تحقیر کنند و از آن جهت بر ما نزد نیکان و دشمنان شرمندگی رسد.»

۶ و بدگوهر به این سبب نیکان را دوست ندارد که زمان نابودی و زدنشان از دست نیکان است.

۵۵

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که این کوهها و دریاهای در جهان چرا ساخته شده‌اند؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که این کوههای در جهان برخی انگیزندهٔ باد و برخی بازدارندهٔ (باد)اند. ۵ و برخی °جای[1] و (محل) ترتیب و جایگاه و مکان ابر بارنده‌اند. ۶ و برخی زنندهٔ اهرمن و دیوان ونگاهدارنده و زندگی‌بخش آفریدگان اورمزد خدای‌اند.

۷ و این دریاها را در جهان آفریدگار اورمزد برای نگاهداری

۱ــ رك به تعلیقات.

و زندگی‌بخشی آفریدگان خویش از کنار البرز ساخته است.

۵۶

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا بند دانش و کاردانی مینو و گیتی هر دو به تو پیوسته است؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که به این علت که از نخست من که «خرد غریزی»[1] هستم از مینوها و گیتی‌ها با اورمزد بودم. ۵ و آفریدگار اورمزد ایزدان آفریده در مینو و گیتی و دیگر آفریدگان را به نیرو و قدرت و دانایی و کاردانی «آسن خرد» (= خرد غریزی) آفرید و خلق کرد و نگاه می‌دارد و اداره می‌کند. ۶ و در سر فرشگرد اهرمن و فرزندانش را به نیروی خرد بیشتر می‌توان نابود کرد و از میان برد. ۷ و شوشیانس با کیخسرو و آنان که رستاخیز و تن‌پسین کنند[2] به سبب نیرو و یاری خرد (این کار را) بهتر می‌توانند انجام دهند.

۸ دانش و کاردانی گیتی و فرهنگ و آموزش در هرپیشه و همه ترتیبات امور مردم روزگار به خرد باشد. ۹ و روان پارسایان به سبب نیرو و نگاهبانی خرد بیشتر به رهایی از دوزخ می‌رسند و به بهشت و گرزمان (= عرش اعلی، بهشت) می‌آیند. ۱۰ و مردمان در گیتی زندگی خوب و شادی و نیکنامی و همه نیکیها را به نیروی خرد می‌توانند خواست.

۱ــ رك به مقدمهٔ مؤلف بند ۴۹.

۲ــ رك به پرسش ۱ بند ۹۵.

۱۱ و نگاه داشتن و نشاندن تخم مردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان و هرآفریدهٔ دیگر اورمزد خدا در شکم به گونه‌ای که از گرسنگی و تشنگی نمیرند و ایجاد خوراك بـرای آنان در شکم و تقسیم و رشد اندامها به سبب...[۱](؟) و پـرنیرویـی و زور خـرد بیشتر انجام می‌گیرد.

۱۲ و استقرار زمین و آمیزش آب در زمین و رویش و نمو گیاهان و رنگهای گونه‌گون و بوی و مزه و خوشی هرچیزی بیشتر به خـرد مقدّر و ساخته شده است. **۱۳** و استقرار البرز پیرامـون جهان و پیدایی زمینِ مشتمل بر هفت کشور (= اقلیم) و آسمان و حرکت خورشید و ماه و دوازده اختران زبرکوه البرز و شش گاه گاهان‌بار و پنج گاه فروردیگان[۲] و بهشت که در جای «اندیشهٔ نیك» و «گفتار نیك» و «کردار نیك» و «برترین گرزمان» دارندهٔ همهٔ خوشیها قـرار دارد[۳]، و پل چینور[۴] که گذر مینوها و گیتی‌هاست، به نیروی خرد ساخته و مقدر شده است .

۱۴ و ابر *آبگینه[۵](مانند) کـه آب را از دریـا مـی‌گیرد و در فضا می‌راند و به پیمانه، سرشك سرشك، به زمین می‌بیزد،و دانستن آفریدگان اورمـزد و چـگونگی بهشت و دوزخ و لطف اورمـزد و

۱ــ متن *dwl'nglyh* قرائت و معنی آن بر نگارنده روشن نیست. احتمال دارد جزء اول آن *dūr* «دور» باشد. نیبرگ (*Manual*,II, 68) آن را «هوش خوب دور بیننده» معنی کرده است.

۲ــ پنج روز (خمسهٔ مسترقه) در پایان سال که روزهای جشن بوده است.

۳ــ رك به پرسش ۱ بند ۱۴۵ (تعلیقات).

۴ــ رك به پرسش ۱ بند ۱۱۶ (تعلیقات).

۵ــ رك به تعلیقات.

امشاسپندان و ایزدان دیگر بر آفریدگان خویش و آسیب‌رسانی و مرگ‌آوری اهرمن و دیوان بر آفریدگان اورمزد، (همه را) به نیروی خرد بیشتر می‌توان دانست. **۱۵** و گفتار بهدین مزدیسنان و تعلیمات مینوان، شکستن کالبد گیتی (= مادی) دیوان و ناپدید کردن آنان از نظر مردمان[۱] به سبب برترین افزار خرد بهتر انجام گرفته است. **۱۶** و نیز ستیز و کارزار ایرانیان با ناایرانیان و زدن اهرمن و دیوان را به نیروی خرد می‌توان کرد. **۱۷** ونیز آب نهانی در زیر زمین را به دیدار خورشید آوردن و به کشت و ورز و آبادانی و سود و آسایش و خوشی مردمان و ستوران وگاوان و گوسفندان به کار بستن به نیروی خرد ممکن است. **۱۸** و شناختن درد و بیماری مردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان و جانوران دیگر و دارو و درمان و تندرستی و آسایش به‌آنان بردن به نیروی خرد بیشترممکن است انجام گیرد.

۱۹ و هرانسانی‌که از خرد بهره‌وری بیشتری دارد، بهره‌اش از بهشت بیشتر است. **۲۰** و نیز گشتاسب و زردشت و گیومرث و دیگر کسانی که بهره‌شان از بهشت بیشتر است به سبب آن است‌که خرد به آنان بیشتر رسیده است. **۲۱** و جم و فریدون و کاووس[۲] و سروران دیگری که از ایزدان نیرو و قدرت یافتند ــ همانگونه که گشتاسب و سروران دیگر از دین بهره‌وری داشتند ــ و نیامدنشان به بهشت[۳] و نیز این که نسبت به خدای خویش ناسپاس شدند، به سبب

۱ـ رک به پرسش ۲۶ بند ۷۱.

۲ـ رک به پرسش ۷ بند ۲۷ و تعلیقات آن.

۳ـ در متن پهلوی «دین» و در پازند «بهشت» آمده است. به نظر می‌ـ←

این بود که خرد به آنان کم رسیده بود.

۲۲ و نیز اهرمن و دیوان مردی را بیشتر می‌فریبند و به دوزخ می‌کشند که از نظر خـرد درویشتر و از جهت خیم سبکتر است. **۲۳** وپیداست که کسی که از نظر خیم و خوی و رفتار نیك است باید ازخرد سپاسگزار باشد. **۲۴** چه پیداست که اهرمن به زردشت گفت که اگر از این بهدین مزدیسنان بازایستی، آنگاه ترا هزار سال سلطنت گیتی دهم، **۲۵** همچنانکه به وذغان[1] فـرمانـروا ، ضحاك ، دادم . **۲۶** زردشت به سبب پرخردی و خیم و رفتار نیکو (به آن سخن) گوش فرا نـداد و به آن فریب گنامینوی (= اهرمن) ملعون فریفته و گمراه نشد . **۲۷** و به اهرمن گفت **۲۸** که مـی‌شکنم، نابود می‌کنم و سرنگون می‌کنم ترا و کالبد شما دیوان و دروجان و جادوگران و پریان را با هوم[2] و برسم[3] و با دین راستی بِهْ (= بهدین) که آفریدگار اورمزد به من آموخت . **۲۹** اهرمن چون آن سخن شنید مبهوت و مغلوب شد و به دوزخ دوید و زمان درازی مبهوت برجای ماند .

۳۰ این نیز پیداست که اورمزد هنگامی کـه اهرمـن را بـا

← رسد که صورت پازند با توجه به بند ۲۰ مرجح بـاشد، زیرا جم و کاووس و فریدون پیش از زردشت بودند .

۱ـ رك به تعلیقات .

۲ـ هوم گیاهی است که شیرهٔ آن در مراسم دینی زردشتی به‌کار می‌رود. نیز رك به پرسش ۴ بند ۱۳ (تعلیقات) ذیل «آب زوهر».

۳ـ برسم شاخه‌های بریدهٔ درخت است که موبد در مراسم دینی آن را در دست می‌گیرد .

همهٔ آفریدگانش بر سر پیمان آورده بود[۱] ، پس با همهٔ ایزدان و امشاسپندان انجمن کرد و از خرد خویش سپاسگزاری کرد و (سپاس) بر زبان آورد (تحت‌اللفظی: انگارد).

۳۱ این نیز پیداست کـه در مـدت نه هزار سال تا (زمـان) فرشگرد و رستاخیز و تن‌پسین[۲] همهٔ آفریدگان را خرد نگاه می‌دارد و اداره می‌کند.

۳۲ این نیز پیداست که مرد نادان بدخیم اگر هم بسیار بـه احترام و توانگری و قدرت برسد، با این همه نباید برای آن نیکی و قدرت بدو احترام گزارد.

۵۷

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که چـرا صاحب‌قدرت نادان به سبب قدرتی که دارد، نـادانی و ابلهی او به دانایی و هنرمندی مبدل می‌گردد **۳** و درویش دانا بـه سبب درویشی، دانایی و کار- دانیش به ابلهی و بی‌سودی مبدل می‌گردد؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد **۵** که به علت فریب و ستم دروج[۳] آز **۶** مردمان هـرکه خـواسته و تـوانگریش بیشتر است، دربارهٔ مردمی او سخن بیشتر گویند و کردار و فعالیت او را بیش انگارند.

۱- رك به پرسش ۷ بند ۱۱ (تعلیقات).

۲- رك به پرسشهای ۱ بند ۹۵ و ۷ بند ۱۱.

۳- دیو.

۷ ولی در چشم ایزدان و امشاسپندان درویش بی‌گناه و دانا بهتر و گرامیتر از صاحب‌قدرت و توانگر نادان است .

۵۸

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ کـه عیب روحـانیان چیست ۳ و عیب نظامیان چیست ۴ و عیب کشاورزان چیست ۵ و عیب صنعتگران چیست؟

۶ مینوی خرد پاسخ داد ۷ که عیب روحانیان بدعت‌گذاری و آزوری و فراموشکاری و غفلت و کوته‌اندیشی[1] و بداعتقادی در دین است .

۸ و عیب نظامیان ستم و آزار و پیمان‌شکنی و نـابخشایندگی و *خشونت[2](؟) و تکبر و تحقیر (دیگران) است .

۹ و عیب کشاورزان نادانی و رشك با چشم[3] و بدخواهی و کینه‌وری است.

۱۰ و عیب صنعتگران بداعتقادی و نـاسپاسی و زشت‌گویی و تندی و بی‌ادبی است .

۵۹

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که انسان به نیکی و بـدی

۱ــ تحت‌اللفظی «خرده نگرشی».

۲ــ رك به تعلیقات .

۳ــ رك به پرسش ۳۶ بند ۲۹.

کدامیك شناخته‌تر است؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که انسانی که نشست و کارش با °نیکان است و نامش را به نیکنامی و خوبی برند، آن مرد به نیکی شناخته‌تر است. ۵ و آن کسی که نشست و کارش با °بدان است و نامش را به بدنامی برند، آن مرد به بدی شناخته‌تر است.

۶ چه گفته شده است ۷ که کسی که با نیکان پیوندد، نیکی ۸ و کسی که با بدان پیوندد، بدی با خود آورد. ۹ همچون باد که چون به گندی[1] برخورد، گندی[1] ۱۰ و چون به عطر برخورد، عطر با خود آورد[2]. ۱۱ پس بدان ۱۲ که آن کسی که کارش با نیکان است، نیکی پذیرد. ۱۳ و آن که کارش با بدان است، بدی. ۱۴ ولی با این همه هر دو را باید به آزمایش داشت.

٦٠

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که رد (= سرکردهٔ) مردان کیست و رد زنان کیست ۳ و رد اسبان کیست و رد پرندگان کیست ۴ <و رد گاوان کیست> و رد ددان کیست و رد غلّات کیست؟

۵ مینوی خرد پاسخ داد ۶ که مرد دانای معتقد به دین سپاسگزار راستگو بر همالان رد است.

۷ زن جوان درست‌گوهر استوار (= معتمد) نیکنام خوش‌ـ

۱ـ عفونت.

۲ـ رك به تعلیقات.

خیم خانه‌افروز که شرم و بیمش (= ملاحظه) نیك و پدر و نیا و شوهر و سالار خویش را دوست دارد و زیبا و ...[۱](؟) است ، بر زنان همال خویش رد است.

۸ گاو فره‌مند بُرزگوش[۲] (= بلندگوش) رمه‌مند (= داری‌رمه) بر گاوان رد است.

۹ باز[۳] رد مرغان **۱۰** و اسب تیزرو رد اسبان[۴] **۱۱** و خرگوش رد ددان[۵] و گندم رد غلات[۶] است[۷].

٦١

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که کنگدز کجا قرار دارد **۳** ورِجمکرد کجا ساخته شده است **۴** تن سام کجا قرار دارد **۵** و اقامت سروش کجاست **۶** خر سه‌پا کجا قرار دارد **۷** هوم مرتب کنندهٔ مردگان ـ که مردگان را بدو مرتب کنند ـ و تن پسین بدان کنند کجا رسته است. **۸** گوبَد شاه به کدام جای است. **۹** و کَرماهی به چه کار گمارده شده است . **۱۰** سیمرغ کجا آشیان

۱ــ رك به تعلیقات .

۲ــ رك به تعلیقات.

۳ــ متن *čihrāb* رك به تعلیقات.

۴ــ رك به تعلیقات .

۵ــ رك به تعلیقات.

۶ــ رك به تعلیقات.

۷ــ رك به پرسش ۱۵ بند ۱۵ــ۱۳.

دارد. **۱۱** چیناموروش کجا نشیند و کارش چیست؟

۱۲ مینوی خرد پاسخ داد **۱۳** که کنگدز[1] در سوی مشرق نزدیك (دریاچهٔ) سدویس[2] گمارده شده است **۱۴** در مرز ایرانویج[3].

۱۵ ورجمکرد[4] در ایرانویج زیر زمین ساخته شده است. **۱۶** و همه‌گونه تخم از همهٔ آفریدگان اورمزد خدا از مردم و ستور و گوسفند و پرنده، هرچه بهتر و گزیده‌تر است، بدانجا برده شده است. **۱۷** و هر چهل سال از هر زنی و مردی که آنجا هستند فرزندی زاده شود **۱۸** و زندگیشان سیصد سال است. **۱۹** و درد و آفت کم دارند.

۲۰ و تن سام[5] در دشت پیشانسه[6] نزدیك کوه دماوند است. **۲۱** و در آن دشت بجز غلّه و چیزهای خوردنی که می‌کارند و می‌دروند و بدان زندگی می‌کنند، هیچگونه گیاه و درخت و روییدنی دیگر نیست. **۲۲** و زرگونی آن بیشتر از درمنه[7] است. **۲۳** و ایزدان و امشاسپندان برای تن‌سام ۹۹۹۹۹ فروهر پارسایان را به نگاهبانی گماشته‌اند، **۲۴** تا دیوان و دروجان به او آسیب نرسانند.

۲۵ جای اقامت سروش بیشتر در ارزه و پس از آن در سوه[8]

۱ــ رك به تعلیقات

۲ــ دریاچهٔ سدویس میان دریای فراخکرد و پودیگ قرار دارد. (بندهش ص۸۳ س۲)

۳ــ رك به پرسش ۴۳ بند ۱۷.

۴ــ رك به تعلیقات.

۵ــ رك به پرسش ۲۶ بند ۴۹.

۶ــ رك به تعلیقات.

۷ــ گیاهی است بیابانی.

۸ــ رك به پرسش ۱۵ بند ۱۰ و تعلیقات آن.

و همهٔ جهان است .

۲۶ خر سه‌پا میان دریای ورکش می‌نشیند . **۲۷** و هـر آب (آلـوده) به لاشه و دشتان (= حیض) و کثافتهای دیگر که ببارد، چون به خر سه‌پا رسد همه را با نگاه پاك و پاکیزه کند[1].

۲۸ و هوم مرتب‌کنندهٔ مردگـان در دریای ورکش در ژرفترین جای رسته است . **۲۹** و ۹۹۹۹۹ فـروهـر پارسایان به نگاهبانیش گماشته شده‌اند. **۳۰** و کرماهی پیوسته پیرامونش مـی‌گردد و وزغ و حیوانات موذی دیگر را از آن باز می‌دارد[2].

۳۱ گوبد شاه[3] در ایرانـویج در کشور خنیره[4] (= خنیرس) است . **۳۲** و از پای تا نیمهٔ تن گاو و از نیمهٔ تن تـا بـالا انسان است . **۳۳** و همواره در ساحل دریـا مـی‌نشیند **۳۴** و پـرستش ایزدان می‌کند و زوهر[5] به دریا می‌ریزد. **۳۵** و بـه علت آن زوهر ریختن او حیوانات موذی بی‌شماری در دریا می‌میرند . **۳۶** چه اگر خدای‌ناکرده (= پرگست) آن (مراسم) یزش[6] را نکند و آن زوهر را به دریـا نریزد تـا آن حیوانات مـوذی بـی‌شمار نـابود شوند ،

۱ـ رك به تعلیقات .

۲ـ رك به تعلیقات .

۳ـ *gōbad* پسراغریرث است. جزء اول نام او *gava* است که همان سغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گوَ» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده‌اند. نیز رك به پرسش ۴۳ بند ۳۵ و نیز به تعلیقات کتاب نهم دینکرد (سوتکرنسك) از نگارنده.

۴ـ رك به پرسش ۱۵ بند ۱۰ .

۵ـ رك به پرسش ۴ بند ۱۳ (تعلیقات).

۶ـ رك به پرسش ۴ بند ۱۳ (تعلیقات) .

پس هنگامی که باران ببارد، حیوانات موذی مانند باران فرو بارند.

۳۷ آشیان سیمرغ در درخت دور کنندهٔ غم[1] بسیار تخمه است. **۳۸** و هرگاه از آن برخیزد، هزار شاخه از آن درخت بروید. **۳۹** و چون بنشیند هزار شاخه از آن بشکند و تخم از آن پراگنده شود.

۴۰ و چینامروش[2] مرغ نیز آن نزدیکی می‌نشیند. **۴۱** و کارش این است که آن تخمهایی را که از درخت بسیار تخمهٔ دورکنندهٔ غم فرو ریزد، او برچیند و آنجا که تیشتر آب را می‌ستاند، بپراگند **۴۲** تا تیشتر آب را با همهٔ آن تخمها بستاند و با آن باران به جهان ببارد.

٦٣

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که کدام کار نیك از میان کارهای نیك بزرگتر و بهتر است و هیچ هزینه‌ای در کار آن لازم نیست؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد **۴ـ۵** که نسبت به ایزدان سپاسگزار بودن و برای همه نیکی آرزو کردن <**۶** و در هر جا و زمان اورمزد را به آفریدگاری و اهرمن را به نابود سازی در اندیشه

۱ــ پهلوی: ون جدبیش وس‌تخمگ. رك به تعلیقات.

۲ــ رك به تعلیقات.

داشتن و یاد کردن **۷** و به هستی ایزدان و دین و روان و بهشت و حساب سدوش[1] و بودن رستاخیز و تن‌پسین بی‌گمان بودن **۸** اساسی‌ترین است.>[2]، این از هرکار نیك بزرگتر و بهتر است و هیچ‌گونه هزینه‌ای در کارش لازم نیست .

درود و (نیك)بختی

۱ــ رك به پرسش ۲۰ بند ۱۰.

۲ــ قسمت میان دو قلاب در متن پهلوی نیست . احتمال دارد که افزودهٔ پازند نویسان باشد .

مؤخرهٔ کاتب نسخهٔ کپنهاک

پایان یافت بـه درود و شادی و رامش در روز شهریـور از ماه آبان از سال ۹۳۸ یزدگرد شاهنشاه[1]. من مهرآبـان پسر انوشك روان پسر رستم پسر شهریار نوشتم (آن را) برای ملکیّت خویش، از روی نسخهٔ دستور خـرّه‌پیروز پسر اسفندیار پسر خـره‌پیروز، و او از روی نسخهٔ دستور ایـزدیار[2] پسر بیژن پسر خسروشاه ، و او این چند گفتار را از نسخهٔ مـاه‌ونداد ـ بهشت بهرهٔ او بـاد ـ پسر نرماهان، پـارسا روان، نـوشته بـود و از کشور هندوستان پیش ما رسید و ما هم آن را نوشتیم. به کام ایزدان باد .

۱ـ ۱۵۸۹ میلادی.

۲ـ با «شهریار» .

تعليقات

پرسش ۱ بند ۹۳

هوشیدر و هوشیدرمـاه و سوشیانس سه فرزند زردشت و از موعودان مزدیسنی‌اند . هریك از ایـن سه در سر هـزاره‌ای ظهور می‌کند. زردشت خود در سر هزارهٔ چهارم آمده است. هوشیدر در آغاز هزارهٔ پنجم و هوشیدرماه در آغاز هزارهٔ ششم و سوشیانس در پایان این هزاره ظهور می‌کند . دربارهٔ چگونکی ایجاد و تـولد و کارهای هریك از ایـن سه تـن در متون زردشتی مطالب بـالنسبه مفصلی آمده است که در زیر خلاصه‌ای از آنها را بـراساس تلفیق روایات سه کتاب بندهش[۱] و دینکرد[۲] و روایات پهلوی[۳] می‌آوریم .

زردشت سه بار با زن خـود هوو (*hvōv*) نـزدیـکی کـرد و نطفهٔ او به زمین رفت. نریوسنگ ایزد، روشنی و زور آن نطفه را برگرفت و برای نگاهداری به ناهید ایزد سپرد تا در هنگام خود با نطفهٔ مادران آنان بیامیزند. بـرای نگـاهـداری ایـن نطفه‌ها **۹۹۹۹۹**

۱ـ بندهش، بکوشش تهمورث انکلساریا ص ۲۲۵ س ۹ بـه بعد و ۲۳۶ س ۵ به بعد .

۲ـ دینکرد، بکوشش مدن، ص ۶۶۱ س ۲۱ تا ۶۷۶ .

۳ـ روایات پهلوی، بکوشش دابار ، فصل ۴۸ (صفحات ۱۴۱ تا ۱۵۹).

فروهر مقدسان گماشته شده‌اند[۱]. جای نگاهداری این نطفه‌ها دریاچهٔ کیانسه (= هامون) است و گویند این نطفه‌ها مانند سه چراغ در بن این دریاچه می‌درخشند[۲].

هوشیدر

سی سال مانده به پایان سدهٔ دهم از هزارهٔ زردشت دوشیزه‌ای به نام نامیگ‌پد[۳] که نسبش به زردشت می‌رسد در آب می‌رود و می‌نشیند و از آن می‌خورد. نطفهٔ زردشت در بدن او داخل می‌شود وهوشیدر به‌وجود می‌آید و این همان نطفه‌ای است که مرتبهٔ سوم قبل از آخرین بار زردشت در هوو نهاده بود. آن دوشیزه نه قبل از پانزده‌سالگی و نه پس از آن با هیچ مردی هم بستر نمی‌گردد تا هوشیدر متولد شود. وقتی آن مرد به سی‌سالگی می‌رسد خورشید به مدت ده شبانه‌روز در اوج آسمان در همان جایی که در اول خلقت آفریده شده بود، می‌ایستد. بدین طریق مؤمنان می‌دانند که هزارهٔ زردشت به پایان رسیده است و ناباوران نیز متوجه دگرگونیی می‌شوند. همین زمان آن مرد با اورمزد و امشاسپندان گفتگو (= همپرسگی) می‌کند و فردای آن روز روشن و بارانی است[۴].

در دوران هوشیدر اتفاقاتی می‌افتد که عمدهٔ آنها عبارتست از: ایستادن ایزدمهر و خورشید به مدت ده شبانه‌روز در اوج آسمان.

۱ـ بندهش ص ۲۳۶ س ۵ به بعد.
۲ـ همان ماخذ ص ۲۲۰ س ۹ به بعد.
۳ـ *nāmīg-pid* یعنی «کسی که دارای پدر نامی است.»
۴ـ دینکرد هفتم، ص ۶۶۶ س ۲۱ به بعد.

به مدت سه سال گیاهانی که به کار نیایند خشك نمی‌شوند[۱] یا به تعبیر دینکرد برای گیاهان سه سال همیشه بهار خواهد بود[۲].

انواع گرگها در یك جا گرد آیند و همه به صورت یك گرگ واحدی شوند که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصدوسی وسه گام است. به فرمان هوشیدر مؤمنان به مقابلهٔ با این جانور می‌روند . امّا با دعاهای دینی از عهدهٔ او برنمی‌آیند. سرانجام با تیغ و شلاّق و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و سلاحهای دیگر آن دروج (= دیو) را می‌کشند . زهر این حیوان تا یك فرسنگ به زمین و گیاه می‌رسد و آنها را می‌سوزانند. از از آن دروج، جهی (= زن بدکاره‌ای) سیاه به شکل ابر بیرون می‌جهد و برای پرداختن به کارهای دیوی به پیش مار می‌رود و در مار جایگزین می‌شود و به همین علت ستمگری او کمتر است[۳].

در سدهٔ پنجم هوشیدر مَزَنها[۴] را که از نژاد دیواناند سرکوب می‌کند. افراط و تفریط ضعیف می‌شود و پیمان (=اعتدال) نیرومند می‌گردد. چند نوع از ماران دین مزدیسنی را ستایش می‌کنند[۵].

یکی از وقایع دورهٔ هوشیدر رسیدن دیو ملکوس ، جادوگر هفت ساله است . او که از تخمهٔ تور برادَروش[۶] قاتل زردشت

۱ــ روایات پهلوی ص ۱۴۱ .

۲ــ دینکرد ص ۶۶۸ س ۱۲ .

۳ــ روایات پهلوی، فصل ۴۸ بند ۵ به بعد . در دینکرد (ص ۶۶۸ س ۱۲) مطلب چنین خلاصه شده است: «نابودی تخمهٔ دروج (= دیو) چهارپا.»

۴ــ *mazan*

۵ــ دینکرد، همان ماخذ .

۶ــ *Tūr ī Brādaruš*

است[۱] در سدهٔ چهارم[۲] یا پنجم[۳] یا به روایتی در پایان هزارهٔ هوشیدر[۴] به جادویی سرما و باران ایجاد می‌کند. هنگامی که زمان آمدن باران فرا می‌رسد پیشوایان دینی به مردم توصیه می‌کنند که آذوقه ذخیره کنند. امّا آن سال باران نمی‌آید. سال دوم و سوم نیز به همین نحو می‌گذرد. سال چهارم بی‌اعتقادان دیگر ذخیره نمی‌کنند و گفتهٔ دینداران را بی‌پایه می‌دانند و ذخیره‌ای که کرده‌اند برای مدت ده سال کافی می‌دانند. در آن سال باران می‌رسد. سال اول سه بار در تابستان و سه بار در زمستان باران باز می‌ایستد و سال دوم دو بار در زمستان و دو بار در تابستان و سال سوم یک بار در زمستان و یك بار در تابستان. سال چهارم در ماه خرداد، روز «دی به مهر»[۵] برف شروع می‌شود و تا ماه دی، روز «دی به مهر» باز نمی‌ایستد[۶]. و بیشتر مردم و گوسفندان (= چارپایان اهلی) در آن چهار زمستان می‌میرند. سرانجام در زمستان چهارم به نفرین مزدیسنان (به روایت دینکرد[۷] به وسیلهٔ «دهمان آفرین») ملکوس می‌میرد. آنگاه مردمان و چارپایان از وَرجَمْکَرْد که قلعه‌ای است که جمشید به منظور حفاظت مردمان از این باران و سرما ساخته است، بیرون می‌آیند و در جاهای مختلف اقامت می‌کنند و نسلشان

۱ـ بندهش ص ۲۱۸ س ۱۳.
۲ـ روایات پهلوی، ۴۸ بند ۱۰.
۳ـ دینکرد، ص ۶۷۰ س ۱۱.
۴ـ بندهش، ص ۲۱۸ س ۱۳.
۵ـ روز پانزدهم ماه.
۶ـ روایات پهلوی، ۴۸ بند ۱۶.
۷ـ ص ۶۶۸ س ۲۲.

افزایش می‌یابد و از نطر بدن بزرگتر و شایسته‌تر و نیکوکارتـراند، زیرا که آن دروج (= دیو) نیرومند نمی‌تواند آنـان را درکارزار بکشد. فراوانی شیر گوسفندان سبب افـزایش مردم می‌شود. بعد از گذشتن آن زمستان گوسفند کمیاب می‌شود به طوری که مردم هرکجا جای پای گوسفند را ببینند در شگفت شوند.

ددکوهی و دشتی پیش مردم آیند به این گمان که مردم آنان را به منزلهٔ فرزندان خود بـه شمار آورنـد. اردیبهشت[1] نیز کشتن حیوانات را به طریق عادلانه و شرعی به مردم توصیه می‌کند و چارپایان به رغبت تن به کشته شدن می‌دهند تا مزدیسنان آنان را بخورند.

پس از گذشتن سدهٔ پنجم از ایـن هـزاره دوسوم مردم جهان پارسای و یك‌سوم بدکاراند.

هوشیدرماه

سی سال مـانده به پایـان هـزارهٔ هوشیدر دوشیزه‌ای بـه نام «وه پـد[2]» کـه نسبش بـه زردشت مـی‌رسد، در آب مـی‌رود و می‌نشیند و از آن می‌خورد و نطفهٔ زردشت که مرتبهٔ قبل ازآخرین بار آن را در هوو نهاده بود، در بدن آن دوشیزه داخل می‌شود و از آن هوشیدرماه به وجود می‌آید. آن دوشیزه نه قبل از پانزده‌ـ سالگی و نه پس از آن با مـردی همبستر نمی‌شود تا هـوشیدرماه متولد گـردد. وقتی هوشیدرمـاه سی‌ساله شود، خـورشید بـه مـدت بیست شبانه‌روز در اوج آسمان می‌ایستد. مؤمنان می‌دانند که هزارهٔ هوشیدر به پایان رسیده است و ناباوران متوجه تغییراتـی در جهان

۱ــ امشاسپند حامی چارپایان.

۲ــ *weh-pid* یعنی «کسی که دارای پدر خوب است.»

می‌شوند . همین زمان هوشیدرماه با اورمزد و امشاسپندان گفتگو (= همپرسگی) می‌کند. فردای آن روز روشن و بارانی است[۱].

اتفاقات عمدهٔ زمان هوشیدرماه عبارتست از: خورشید به مدت بیست شبانه‌روز در میان آسمان می‌ایستد. شش سال گیاهانی که به کار نیایند، خشك نمی‌گردند[۲]، یا به روایت بندهش، شش سال به گیاهان سرسبزی داده می‌شود[۳]. شیر گوسفندان به حد اکثر افزایش می‌رسد به‌طوری که شیر یك گاو برای هزار نفر کافی است. دیو گرسنگی و تشنگی نزار می‌گردند به گونه‌ای که مردم از یك وعده غذا برای سه شبانه‌روز سیر می‌شوند. پیری کم و زندگی بیشتر می‌شود، دوستی و آشتی و بخشندگی و شادی در جهان افزایش می‌یابد . چون ده سال از هزارهٔ آخر بگذرد مزدیسنان احتیاج کمتری به خوراك و پوشاك دارند و دوستی‌شان به گوسفندان کاملتر می‌شود. در هزارهٔ آخرین کسی نمی‌میرد مگر این که او را با اسلحه بکشند یا از پیری بمیرد. پنجاه‌وسه سال به پایان این هزاره مانده شیرینی و چربی در شیر و گیاه چنان کامل می‌گردد که مردم به علت بی‌نیازی از گوشت، گوشتخواری را رها می‌کنند و خوراك آنان شیر و گیاه باشد . سه سال به پایان هزاره مانده، شیرخواری را هم رها کنند و آشامیدن و خوراکشان از گیاه است[۴].

در این هزاره انواع مار به یك جای گرد آیند و به هم آمیزند و ماری به پهنای ۸۳۳ گام و به درازای ۱۶۵۶ گام به وجود

۱ــ دینکرد ص ۶۷۱ س ۱ .
۲ــ روایات پهلوی، ۴۸ بند ۲۴.
۳ــ بندهش ص ۲۱۹ س ۱۲ .
۴ــ دینکرد ص ۶۷۲ــ۶۷۳ .

آید. مزدیسنان به دستور هوشیدرماه سپاه آرایند و به کارزار آن مار روند و یزش (= اجرای مراسم دینی) کنند و آن دیو گداخته شود و زهری که از او بیرون می‌آید تا یك فرسنگ زمین و گیاه را می‌سوزاند. از آن دروج، جهی (= زن بدکاره‌ای) بیرون می‌آید سیاه به شکل ابر و پس از آن به علت جایگزینی او در دروجی که از تخمهٔ دو پایان است، کمتر ستمگری کند[1].

در دوران هوشیدرماه ضحاك از بند فریدون رها می‌شود و فرمانروایی خود را بر دیوان ومردم از سر می‌گیرد و دستور می‌دهد که هرکه آب و آتش و گیاه را نرنجاند به نزد او آورند تا او را بجود. آتش و آب و گیاه از مردمان شکایت پیش اورمزد برند و گویند که فریدون را برخیزان تا ضحاك را بزند، در غیر این صورت در زمین نمی‌مانیم. اورمزد همراه با امشاسپندان به نزدیك فریدون می‌رود و از او می‌خواهد که برای زدن ضحاك برخیزد. روان فریدون گوید که من نمی‌توانم او را بزنم، به پیش روان گرشاسب روید. اورمزد همراه با امشاسپندان به نزدیك گرشاسب می‌رود و او را برمی‌خیزاند و وی ضحاك رامی‌کشد. ضحاك در این مدت آن‌قدر فرصت می‌یابد که یك چهارم گوسفندان (= چارپایان اهلی) را در ایرانشهر بجود[2].

سوشیانس

سی سال مانده به پایان دهمین سده از هزارهٔ

۱ــ روایات پهلوی، فصل ۴۸ بند ۲۶ به بعد.

۲ــ روایات پهلوی، فصل ۴۸ بند ۳۰ به بعد.

هوشیدرماه ، دوشیزه‌ای پانزده‌ساله به نام گَواگْ‌پد[۱] که از نسل زردشت است در آب می‌رود و می‌نشیند و از آن می‌خورد . این دوشیزه که هرگز با مردی همبستر نشده است از نطفهٔ زردشت آبستن می‌شود و سوشیانس از او متولد می‌گردد. سوشیانس همانند خورشید نورانی است با شش چشم به هرطرف می‌نگرد و چارهٔ درد ناشی از دروج را می‌یابد. فرّهٔ کیانی با اوست. دوران او فقط پنجاه و هفت سال است. چون به سی‌سالگی رسد با اورمزد و امشاسپندان گفتگو کند و در این زمان به مدت سی شبانه‌روز خورشید در میان آسمان می‌ایستد[۲]. در بازگشت از این گفتگو کیخسرو سوار بر «وایِ دیرنگْ خدا[۳]» به استقبال سوشیانس می‌آید و کارهایی را که کرده است از قبیل برافگندن بتکدهٔ کنار چیچست و زدن افراسیاب تورانی شرح می‌دهد. بعد سوشیانس به کیخسرو می‌گوید که دین را بستای، کیخسرو دین را ستایش می‌کند. در آن مدت پنجاه و هفت سال کیخسرو فرمانروا و سوشیانس موبدان موبد است . در همین زمان طوس به نزد گرشاسب می‌رود و او را به دین می‌خواند وگرشاسب از بیم تیر طوس گرز خود را بر زمین می‌افگند و دین را می‌پذیرد[۴]. پیش از برانگیختن مردگان سوشیانس سپاهی بر می‌انگیزد و به کارزار با دیو بدعت (= اَهلموغی) می‌رود، یشتی می‌خواند و

۱ــ *gawāg-pid* (از اوستا -*ərədat-feδrī*) یعنی «کسی که دارای پدر افزاینده است.»

۲ــ دینکرد ص ۶۷۴ س ۴ به بعد .

۳ــ «وای که سلطنت او طولانی است.»

۴ــ روایات پهلوی ، ۴۸ بندهای ۳۹ تا ۵۲ .

آن دیو به بالا و پایین زمین می‌دود و سرانجام در سوراخ زمین می‌رود و شهریور امشاسپند[۱] بر این سوراخ فلز گداخته می‌ریزد و او را محبوس می‌کند و سرانجام این دیو به دوزخ می‌افتد[۲].

سوشیانس بعد از عقوبت بدکاران یشتی اجراء می‌کند و با پنج بار یشت کردن، همه دیوان نابود می‌شوند. دیو آز نخست خشم و دیوان دیگر را می‌بلعد و بعد سروش آز را می‌زند و اورمزد گنّامینو را با تاریکی و بدیهایی که آورده است از طریق سوراخی که از آن آمده بود[۳]، از آسمان بیرون می‌راند به گونه‌ای که دیگر نتواند بازگردد و این پایان کار اوست[۴].

دورهٔ ۵۷ سالهٔ سوشیانس دورهٔ تکامل موجودات اورمزدی است. همه دیوان از نسل دوپایان و چهارپایان نابود می‌شوند، بیماری و پیری و مرگ و آزار و ظلم و بدعت و همه بدیها از میان می‌رود. گیاهان همیشه در سرسبزی و رویش‌اند و همه آفریدگان در خوشی به‌سر می‌برند. هفده سال گیاه خوراك مردم است، سی سال آب و ده سال خوراکشان مینوی است[۵].

پرسش ۱ بند ۱۱۵

سروش از ایزدان بزرگ زردشتی است که وظیفهٔ اصلی او

۱ــ شهریور امشاسپند حافظ فلزات است.
۲ــ همان مأخذ بندهای ۷۳ تا ۸۸.
۳ــ در ابتدای خلقت اهرمن آسمان را سوراخ کرده و از آن طریق به جهان داخل شده بود.
۴ــ روایات، بندهای ۸۹ تا ۹۷.
۵ــ دینکرد ص ۶۷۵ س ۱۳ به بعد.

مراقبت برنظم جهان مادی است. هرشب سه بار نزد همهٔ مـردمـان می‌آید تا آنان از بیم دیوان مغلوب نشونـد. دیـوان از بیم او بـه دوزخ فرار می‌کنند[۱]. بـراساس همین وظیفه است کـه روان را پس از مرگ نیز همراهی می‌کند.

وای وِه و وَتر (**وای نیك و بد**) وای تحت‌اللفظی به معنی فضا یا بـاد است. در ادبیات زردشتی وای میان تاریکی و روشنی، اورمزد و اهرمن، قـرار دارد و از ایـن لحاظ دو جنبه دارد یکی جنبهٔ نیك و آن بخش زبرین است که از آن به «وای وِه» (وای خوب) تعبیر می‌شود و از ایزدان زردشتی است. وای دیـگر کـه بخش زیرین است «وای وتَر» نام دارد که دیو مـرگ است و در اوستا با صفت ناآمرزنده تـوصیف شده است و از راه اوست کـه باید مردگان بگذرند[۲]. همین دیو است که گناهکاران را مـی‌بندد و به دوزخ می‌کشد. وظیفهٔ «وای بد» جدا کردن جان از تن است[۳].

بهرام ایزد پیروزی و قدرت است. در اوستا بـه شکل گـراز یا شتر نر و غیره در می‌آیـد. همراهیش با روان درگـذشته برای حمایتش از نیروهای اهرمنی است.

استووهات یا استویـداد: تحت‌اللفظی بـه معنی «جداکنندهٔ استخوانها»ست. وی دیو مرگ است. در بندهش بـا «وای‌بد» یکی

۱ــ رك بندهش ص ۱۶۹ س ۵ به بعد.

۲ــ ائوگمندئچه بند ۷۷.

۳ــ دادستان دینیگ، پرسش ۳۶ بند ۵۲.

دانسته شده است[۱]. در همین کتاب[۲] آمده است : وقتی وی دست بر مردم زند ، خواب و وقتی سایه برآنان افگند تب بر آنان (مستولی می‌شود) و وقتی با چشم به آنان نگاه کند، جان را می‌زند. در اندرز پوریوتکیشان[۳] آمده است که «وقتی آدمی از پشت پدر به شکم مادر می‌رود ، استووهات پنهانی بندی در گردن او افگند و در طول زندگی نه بوسیلهٔ مینوی خوب و نه بوسیلهٔ مینوی بد نمی‌توانند آن بند را از گردن جدا کنند. اما بعد از مرگ کردار خوب مرد نیکوکار سبب می‌شود که آن بند از گردن او جدا شود . ولی مرد بدکار را با آن بند به دوزخ می‌کشند . به همین بند در پرسش ۲۲ بند ۳ کتاب «دادِستان دینیگ» نیز اشاره رفته است.

فرزیشت (*Frazīšt*) و نزیشت (*Nizīšt*) هر دو از دیوان مرگ و همکار استووهات‌اند.

پل چینور (*čīnwar*) یا چینود (*čīnwad*) پلی است که باید همهٔ مردم، پارسا و بدکار، پس از مرگ از آن بگذرند. در دینکرد[۴] و دادستان دینیگ[۵] و بندهش[۶] در مورد جای این پل چنین آمده است : در ایرانویج، در بالا، برقلهٔ داییتی (*Dāitī*) به بلندی یکصد مرد پل چینود قرار دارد و در زیر آن، در وسط ، دوزخ است .

۱ــ ص ۴۷ س ۱۵ و ۱۸۶ ص ۱۲ .

۲ــ بندهش ص ۱۸۶ س ۱۲ .

۳ــ بند ۳۱ .

۴ــ کتاب نهم ص ۸۰۹ س ۳ به بعد .

۵ــ پرسش ۲۵ .

۶ فصل ۳۵ ص ۱۹۹ به بعد .

در هنگام عبور پارسایان نه نیزه پهنای آن می‌شود، هر نیزه به درازای سه‌نای، و در هنگام عبور بدکاران مانند تیغ استره می‌شود. در دینکرد (همان مأخذ) آمده است که ایزد اَشتاد و مهر پیروان راستی را از آن تنگی رهایی می‌بخشند. در بندهش پل چینود به منزلهٔ دو بازوی ترازوی ایزد رشن تصور شده است که یك بازوی آن در بن البرز در شمال و بازوی دیگر در سر البرز در جنوب قرار دارد. پس ازگذشتن سه شب اول پس از مرگ روان را تا بن کوه البرز می‌برند و او بر آن پل عبور می‌کند تا به اوج آن قله می‌رسد، اگر بدکار است از آنجا به دوزخ فرو می‌افتد و اگر پارساست، به کمك ایزدان، بازوی دیگر ترازو را طی می‌کند و به اوج کوه البرز می‌رسد و از آنجا به بهشت می‌رود.

پرسش ۱ بند ۱۱۸

مهر: ایزدی است که وظیفهٔ اصلیش نظارت بر پیمانهاست. مهر و سروش و رشن به منزلهٔ سه قاضی‌اند که اعمال مردمان را پس از مرگ می‌سنجند.

رشن: ایزدی است که قضاوت اعمال مردم در آن جهان با اوست. وی در بندهش[1] با صفت «بدون خواب» توصیف شده است. رشن ترازویی دارد که میانهٔ آن در چگاد (= قلهٔ) دایتی قرار دارد و تیغه‌ای از آن در بن‌کوه البرز در شمال و تیغه‌ای برسرکوه البرز به سوی جنوب است[2].

۱ــ ص ۱۷۹ س ۱۵.

۲ــ بندهش ص ۱۹۹.

پرسش ۱ بند ۱۲۵

تجلی اعمال خوب و بد انسان بعد از مرگ به صورت انسانی زیبا یا زشت که به استقبال صاحبش مـی‌آید در متون دیگر پهلوی نیز ذکر شده است از جمله در ارداویـرافنامـه[۱]، دادستان دینیگ[۲]، روایات پهلوی[۳]، بندهش[۴] و زادسپرم[۵]. در کتاب احیاءالعلوم غزالی[۶] نظیر همین مطلب را که محتملا از منابع زردشتی اقتباس شده است مشاهده می‌کنیم: «ثم یأتیه آت حسن الوجه طیّب‌الریح حسن‌الثیاب. فیقول ابشر برحمة ربّك و جنات فیها نعیم مقیم. فیقول : بشرك‌الله بخیر من انت؟ فیقول انا عملك الصالح»: «پس مرد زیبا روی خوش بوی نیکو جامه‌ای پیش او (= روح مرده) آید و گوید : رحمت پروردگارت و بهشتهایی که در آن نعمت جاودانـی است ، برتو بشارت باد. (روح) گوید: بشارت به تو باد به خیر خدا، تو کیستی؟ گوید: من عمل نیك‌توام.

پرسش ۱ بند ۱۴۵

«اندیشهٔ نیك (*humat*) ، «گفتار نیك» (*hūxt*) و «کـردار نیك» (*huwaršt*) نام سه طبقهٔ بهشت است . بنابر معتقدات قدیمی زردشتی، چنانکه از اوستا بـرمی‌آید، بـرای آسمان چهار طبقه تصور مـی‌شده

۱ـ فصل ۴ بند ۱۸ به بعد .
۲ـ پرسش ۲۰ .
۳ـ فصل ۲۳.
۴ـ فصل ۳۰ ص ۲۰۳ س ۱۱.
۵ـ فصل ۳۱ بند ۵ .
۶ـ ج ۴ ص ۴۹۹ به نقل از مهدی محقق، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال هفتم، شمارهٔ ۴ ، ص ۱۵۳ .

است که به ترتیب نزدیکی آنها به زمین عبارتند از: طبقهٔ «ستارگان» «ماه»، «خورشید» و «روشنی بی‌پایان». گاهی پایگاه ابر نیز به عنوان پنجمین طبقه بر آنها اضافه می‌شده است . در ادبیات پهلوی برای این که شمارهٔ این طبقات را با تعداد خلقتهای اصلی اورمزد و نیز با شمارهٔ امشاسپندان وفق دهند و همچنین تحت تأثیر عقائد نجومی بابلی، گاهی به شش و یا هفت طبقهٔ آسمانی قائل شده‌اند، به این طریق که طبقه ستارگان را به دو طبقهٔ ستارگان ثابت و اختلاط ناپذیر تقسیم کرده‌اند[۱]. و در زیر «روشنی بی‌پایان» هم «جای امشاسپندان» را قرار داده‌اند. اما تقسیم‌بندی چهارگانهٔ قدیمی نیز در کتابهای پهلوی دیده می‌شود[۲]. بنا بر روایت دینکرد برزخ میان زمین و طبقهٔ ستارگان است و بهشت در ستاره‌پایه (طبقهٔ ستارگان) و از آنجا به بالاست[۳]. بهشت واقعی در خورشیدپایه است[۴] و ایزدان مینوی در آن جای دارند . طبقهٔ بالاتر از بهشت گرزمان است که در روشنی بیکران قرار دارد و جای اقامت امشاسپندان است[۵]. قرار گرفتن پارسایان در هر یك از طبقات بهشت بستگی به میزان کارهای نیك آنان دارد[۶].

سه طبقهٔ ستاره‌پایه و ماه‌پایه و خورشیدپایه را به طور نمادی (سمبلیك) به‌ترتیب «اندیشهٔ نیك» و «گفتارنیك» و «کردار نیك» که شعار دینی زردشتیان است، نیز نامیده‌اند[۷].

۱ــ بندهش ص ۲۸ س ۱ ، ص ۳۲ س ۱۲ تا ص ۳۳ س ۲.

۲ــ روایات پهلوی فصل ۴۶ بند ۷ .

۳ــ دینکرد ، ص ۴۴۱ س ۳ .

۴ــ روایات پهلوی فصل ۶۵ بند ۱ .

۵ــ دینکرد، کتاب سوم ، فصل ۳۵۰ ، ص ۳۳۸ س ۱۶ به بعد .

۶ــ روایات پهلوی ، فصل ۶۲ بندهای ۶ و ۱۰ .

۷ــ ارداویرافنامه ، فصلهای ۷ و ۸ و ۹ .

در بندهش[۱] و زادسپرم[۲] گذشتن روان پارسایان از این طبقات بـه بـالا رفتن از نردبان (*sard*) تشبیه شده است[۳]، امّا در دادستان دینیگ[۴] روان پرهیزگاران در گردونهٔ چهار چرخ مجللی این سفر را طی می‌کند .

پرسش ۱ بند ۱۵۶

کلمه‌ای که در متن آمده *KZY* خـوانده می‌شود که معمولا هزوارش کلمه *ahē* (یا در پهلوی اشکانـی *has*) بـه معنی «آغاز ، اول، نخست، قبلا» است. ظاهـراً ایـن معنی مناسب فحوای عبارت نیست . نیبرگ[۵] این کلمه را هـزوارش *has* مـی‌داند و معتقد است که در اینجا *has* به معنی «می» است که در پهلوی به صورت *HṢ* نوشته می‌شود و آن را هزوارش می‌دانند . وی معتقد است که *hs* به معنی «می» هزوارش نیست، بلکه معادل معنایی کلمهٔ *mad* «مـی» زبان پارتی است . بنابراین جمله را چنین تـرجمه مـی‌کند : «چنین پیداست که برای پارسایان چه مرد و چـه زن ، پس از درگذشتن، خوشترین غذاها را می‌آورند کـه عبارت است از «هس» (= می) ایزدان مینوی ـ «هس» یعنی روغن بهاری.»

این توجیه چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد ، «هس» (یا هر

۱ـ بندهش ص ۲۰۳ س ۱۴ـ۱۲ .

۲ـ فصل ۳۵ بند ۴۳ .

۳ـ رك به مقالهٔ نگارنده «Notes pehlevies» I, *JA*. 1970, p. 87.

۴ـ فصل ۳۰ بند ۲ .

5- S. H. Nyberg, *Henning Memorial Volume*, London, 1970, p. 345.

کلمهٔ دیگر) در اینجا «می» نیست، زیرا خود متن آن را «روغن یا کرهٔ بهاری» معنی می‌کند. در روایات پهلوی[1] کلمه را به صورت *mzd* همراه با لغت *MŠYʾ* (روغن) می‌یابیم.

پرسش ۳ بند ۵

گاهنبار یا گاهانبار نام جشنهای ششگانهٔ فصلی است. اولین گاهنبار در ۱۵ اردیبهشت، دومین در ۱۵ تیر، سومین در ۳۰ شهریور، چهارمین در ۳۰ مهر و پنجمین در ۲۰ دی و ششمین در آخرین روز خمسهٔ مسترقه (آخرین روز سال) جشن گرفته می‌شد. هریك از این جشنها پنج روز طول می‌کشید و روز آخر مهمترین روز جشن بوده است. در متون پهلوی پیدایی هریك از آفریدگان اورمزد در یکی از گاهنبارها دانسته شده است. مراسم گاهنبار هنوز میان پارسیان هند و زردشتیان ایران برگزار می‌شود[2].

پرسش ۴

در مورد زمینهای شاد و ناشاد نیز رك به وندیداد، فرگرد سوم.

پرسش ۴ بند ۱۳

زوهر: دو نوع «زوهر» (*zōhr*) وجود دارد: یکی «آتش زوهر» و دیگر «آب زوهر» (نثار به آتش یا به آب).

«آتش زوهر» عبارت است از پیه دمبهٔ گوسفند که در موارد

۱ـ فصل ۲۳ بند ۱۷.

۲ـ رك به پورداود، خرده اوستا، ص ۲۱۵ به بعد.

خاصی به آتش مقدس می‌دهند . یکی از این موارد هنگام تأسیس آتش بهرام است . به این منظور آتشهای گوناگون را گرد می‌آورند و در هم می‌آمیزند و بر آتش واحدی که درست می‌شود دعا می‌خوانند و بعد هیزمی را در بالای آتش می‌گیرند تا با حرارت آتش، بدون تماس با آن ، روشن شود. سپس از این هیزم روشن شده هیزم دیگری را روشن می‌کنند تا مجموعاً هفت بار این کار انجام گیرد. هفتمین شعله را که بدین طریق تطهیر شده است ، در آتشگاه قرار می دهند. بر این آتش باید هیمه و پیه دمبهٔ گوسفند و عطر نثار کنند و هر روز باید با این نثارها از آتش مراقبت کرد تا خاموش نشود[1].

در هنگام گاهنبارها (جشنهای فصلی) نیز زوهر به آتش بهرام می‌دهند.

مورد دیگر «آتش زوهر» در صبح روز چهارم پس از مرگ است . به اعتقاد مزدیسنان در این هنگام روان در گذشته در خانهٔ شاه بهرام پیروزمند (آتش بهرام) می‌آید و با دادن این زوهر به آتش، روان براحتی از پل چینود عبور می‌کند . اگر آتش بهرام در نزدیکی نباشد، روان به هرآتشکدهٔ دیگر که نزدیك است می‌رود، و در این صورت «زوهر» در مراسم آفرینگان باید به آتش پایین مرتبه‌تر داد شود. در متون پهلوی آمده است که زوهر را به‌آتشهای دیگر نیز می‌توان داد .

زوهر گوسفند و بز و گاو و حتی خر و خوك نیز جائز

۱ــ روایات داراب هرمزدیار، ج ۱ ص ۷۵ .

است[۱]. در قرنهای بعد از اسلام به تدریج زوهر خوك و گاو ترك شد.
«زوهر» همچنین در مورد گوشت قربانیی که به خدایان اهداء می‌شده، بـه کار رفته است. ایـن رسم در میان زردشتیان ایـران بسیار رائـج است و در میان پـارسیان هند نیز اثـری از آن را می‌یابیم: گوسفندی را می‌کشند و سرخ می‌کنند و قطعهٔ کوچکی از آن را موبد در هنگام اجرای مـراسم «یزش» خـاص می‌خورد. بخشی از آن را به فقرا می‌دهند و بقیه به موبد می‌رسد.

«آب زوهر» یا «نثار به آب» اکنون اساساً جزئی از مراسم یَسْنَه (*yasna*) است. پس از اتمام مـراسم دعاخوانی یسنه، زور مِلَوّی (*zōr-melavvi*)، بـه اصطلاح پارسیان هند، یـا «آب زور (*āb-zōr*)»، به اصطلاح زردشتیان ایران، اجراء می‌شود. زوت (موبد پیشوا که اجراء کننده است) هاونی را که محتوی پَراهومی است که در دفعهٔ دوم در طول مراسم یَسْنَه تهیه شده بـه چشمه‌ای که از آن آب برای مراسم یسنه برداشته‌اند، می‌برد و با خواندن اوستا که شامل یك «یَثا اَهُو وَیریُو» و یـك «اَشِم وُهُو» است آن را در سه دفعهٔ متوالی در آب می‌ریزد. پراهوم عبارتست از مخلوطی از (شیر و) شیرهٔ گیاه هوم که با آبِ دعا خوانده شده و گیاه دیگری آمیخته شده است. در طی مراسم یَسنه دو بار پراهوم تهیه می‌شود. در پراهوم نخست شیر به کار نمی‌رود و آن را زوت در طی خواندن یسن ۱۱ می‌نوشد. در پراهومی که بار دوم تهیه مـی‌-

۱ــ نامه‌های منوچهر، نامهٔ اول، فصل ۸ بند ۳ به نقل از مقالهٔ بویس که بعداً ذکر می‌شود.

شود و به عنوان «آبْ زوهر» به کار مـی‌رود ، شیر از اجزاءِ لازم آن است . این شیر را راسپی (موبد همکار زوت) قبل از مراسم آماده می‌کند و پس از پراهوم اول در روبروی زوت گذاشته می‌-شود . در قسمت دوم مـراسم یسنه (از یسنه ۱۱ به بعد) شاخه‌هـای برسم با قدری از ایـن شیر شسته می‌شود و قسمت دیگر شیر کـه جزء متشکلهٔ پراهوم دوم است در هاون ریخته می‌شود . این پراهوم دوم که متشکل از سه جزء است همان زئوثره (*zaoθra*) اوستاست که با سه صفت «آمیخته به هوم»، «آمیخته به شیر» و «آمیخته به أنار» آمده است .

غرض از ریختن زوهر بـه آب نیرو بخشیدن بدان ذکر شده است . در اوستا اشاراتی هست کـه برای ادای تـاوان گناهی کـه نسبت به آب مرتکب شده باشند ، بایستی زوهر نثار می‌کردند .

در میان زردشتیان ایران غیر از «آب زوهر» همراه بـا یسنه، ریختن زوهر به آب (بدون مراسم یسنه) نیز معمول است .

در این بند از مینوی خرد احتمالاً غرض از زوهر، «آب زوهر» همراه با مراسم یسنه است .

در مورد جزئیات «آب زوهر» و «آتش زوهر» رك به مقالهٔ مری بویس[1].

مراسم یسنه

مهمترین آیین پرستش زردشتی مراسم یسنه (= پرستش ، قربانی) است کـــه در مقابـل آتش در جـایی از آتشکـده معروف بـه

1 M .Boyce, «ātaš-zōhr and āb-zōhr», *JRAS* 1966,100–118.

اورویسگاه (*urwēsgāh*) انجام می‌گیرد. مراسم یسنه خود شامل دو قسمت است. درقسمت اول در طی آیینهایی وسائل کار مراسم اصلی یسنه تهیه می‌شود مانند تهیهٔ زوهر (رك به «زوهر») و برسم (شاخه‌های درخت که امروز شاخه‌های فلزی به جای آن به کار می‌رود) و دِرون (نان مقدس، رك به تعلیقات پرسش ۱۵ بند ۱۷) و تهیهٔ شیرهٔ گیاه هوم (= پراهوم. رك به آب زوهر در بالا). مراسم اصلی یسنه شامل خواندن ۷۲ فصل یسنه است. در این مراسم دو روحانی به نامهای زوت (که خواندن برعهدهٔ اوست) و راسپی (که بدو جواب می‌دهد و ضمناً وظیفه دادن خوراك به‌آتش نیز بر عهدهٔ اوست) شرکت دارند. در مورد این مراسم رك به کتاب مودی[1] و دوشن‌گیمن[2].

پرسش ۵ بند ۶

در نسخه‌های پهلوی کلمه به صورت *lwn'* و در پازند *handurun* آمده است. در واژه‌نامهٔ مینوی خرد (ص ۶۹) این کلمه با اتصال به *n'* که در آخر کلمهٔ قبلی آمده و در خط پهلوی نشانهٔ *lw* نیز هست، به صورت *x^varan* خوانده شده است. اکنون معتقد هستم که ـان متعلق به کلمهٔ قبل است، زیرا واژهٔ «دروجان» که به تبع دیوان آمده است الزاماً باید جمع باشد (قس پرسش ۷ بند ۴). لغت *lwn'* احتمالا نمایندهٔ تلفظ *rōn* است و معنی آن شاید «حرکت، هجوم» باشد. (قس وندیداد ۳ بند ۷) وشاید از

1 Modi, *The Religious Ceremonies of the Parsees*, p. 260 ff.

2 Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, p.71.

ریشهٔ *rav* «حرکت کردن» مشتق شده باشد. قس اوستایی[۱] *ravan* «رود»، پهلوی[۲] *ptlwtn* (*payrūdan*) «هجوم بردن».

پرسش ۷ بند ۸

زروان : در ادبیات پهلوی زردشتی زروان خدای زمان و تقدیر است. بر اساس اسطوره‌ای که نویسندگان خارجی (خصوصاً مسیحی) روایت کرده‌اند، در آیین زروانی زروان پدر اورمزد و اهرمن هر دو به شمار می‌آمده است. این آیین چنان‌که از این روایات بر می‌آید خصوصاً در دوران ساسانی از رواج کامل برخوردار بوده است. در کتابهای پهلوی گاهگاه به عظمت دیرینهٔ این خدا بر می‌خوریم. اما در این آثار عموماً زروان در مرحله‌ای پایین‌تر از اورمزد قرار دارد و در آفرینش جهان همچون افزاری در خدمت اوست. اورمزد از زمان بیکران که همچون خود او ازلی و ابدی است[۳]، زروان «دیرنگ خدای» را، یعنی زمانی که مدت سلطه‌اش طولانی است، آفرید. این زمان را زمان «کرانه‌مند» نیز گفته‌اند. از طریق زمان است که موجودات اورمزد در آغاز خلقت جهان مادی حرکت می‌یابند و باز بوسیلهٔ گذشت زمان است که سرانجام دوران فرمانروایی تجاوزکارانهٔ اهرمن پایان می‌یابد[۴]. زمان از همهٔ موجودات، چه آفریدگان اورمزد و چه مخلوقات اهرمن نیرومندتر است.

---

1 *Air. Wb.* 1512.

2 Nyberg, *Hilfsbuch*, II, 182, Zaehner, *Zurvan*, 290.

۳ــ بندهش ص ۳ س ۱ و ۳۱ س ۴.

۴ــ بندهش همان‌جا.

در مورد زروان رجوع کنید به کتاب زینر[1] و مقالات بویس[2] و موله[3] و نیز به کتاب دوشن گیمن[4]. به فارسی رجوع کنید به کتابهای کریستن‌سن[5] و بهار[6].

پرسش ۷ بند ۹

دو صفت «بدون تباهی» و «بدون فساد» ترجمهٔ *asohišn* و *apōhišn* است که بعضی «بدون گرسنگی» و «بدون تشنگی» ترجمه می‌کنند و در واژه‌نامهٔ مینوی خرد (ص ۲۱ و ۳۳) نیز همین نظر اتخاذ شده است. از آنجا که این دو کلمه ترجمهٔ دو کلمهٔ اوستایی *apuyant-* و *afriθyant-* «فساد ناپذیر، تباه نشدنی» است[7]، ترجمهٔ مأخوذ در متن مرجح است.

پرسش ۷ بند ۱۱

اشاره به پیمانی است که اورمزد با اهرمن در آغاز خلقت بست. عمر جهان براساس عقائد زردشتی، چنانکه در کتابهای پهلوی ذکر شده، دوازده‌هزار سال است که به چهار دورهٔ سه‌هزار ساله

1 R.C. Zaehner, *Zurvan*, Oxford,1955.

2 M. Boyce, «Some Reflections on Zurvanism» *BSOAS* 19, 1957, 304-316.

3 M. Molé, «Le problème zurvanite» *JA*. 1959, 431-469.

4 J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962,302.

۵ــ ایران در زمان ساسانیان. ترجمهٔ رشید یاسمی. تهران، ۱۳۳۲ ص ۱۷۱؛ مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶. ص ۱۲۳.

۶ــ مهرداد بهار، اساطیر ایران، تهران ۱۳۵۲ ص ۹ و ۶۵.

۷ــ رك به M.Molé, *La légende de Zoroastre*, Paris, 1967, p.148.

تقسیم می‌شود . در طول سه هزار سال اول ، مخلوقات اورمزد همه در مرحلهٔ «مینو» قرار داشتند که بنابر تفسیر بندهش به این معنی است که «بدون اندیشه و بدون حرکت و لمس نشدنی» بودند[1]. در آغاز سه هزارهٔ دوم اهرمن از جهان تاریکی به مرز جهان روشنی آمد[2]. اورمزد که جهان خویش را در خطر می‌دید با اهرمن پیمان بست که جدال را به مدت ۹ هزار سال به عقب بیاندازند. اورمزد با علم کامل خویش می‌دانست که در پایان این مدت اهرمن از فعالیت باز خواهد ایستاد و نیز می‌دانست که از این مدت، سه هزار سال به کام اورمزد و سه‌هزار سال در زمان اختلاط (خوب و بد) به کام هر دو خواهد بود و در پایان جدال اهرمن بدون نیرو خواهد شد . آنگاه اورمزد با خواندن دعای اهونور اهرمن را بیهوش کرد و وی به مدت سه‌هزار سال در حالت بیهوشی باقی ماند[3]. در این سه‌هزار سال اورمزد مخلوقات را از صورت مینو به صورت گیتی (مادی یا مجسم) در آورد[4]. اما همه آرام و بدون جنبش و فعالیت در جای خود قرار داشتند . چون اهرمن به هوش آمد، یعنی اول سه‌هزارهٔ سوم ، به آسمان حمله کرد[5] و دوران اختلاط از این زمان آغاز شد . در این هنگام همه چیز به حرکت آمد و جهان به شکل کنونیش هویدا شد . نیز رك به پرسش ۵۶ بند ۳۰ .

۱ــ بندهش ص ۴ س ۷ــ۶.

۲ــ همان مأخذ .

۳ــ همان مأخذ ص ۶ و ۷ .

۴ــ همان مأخذ ص ۱۶ س ۱۳ به بعد .

۵ــ ایضاً ص ۴۱ ــ ۳۹.

پرسش ۷ بند ۲۷

جمشید: اشاره به جدا شدن فرّه از اوست. در اوستا[1] آمده است که جمشید دروغ گفت. آنگاه فرّه به شکل بازی از او جدا شد. در کتاب روایات پهلوی[2] آمده است که وی به راه دیوان رفت و خلقت آب و زمین و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و گوسفند و انسان و همه مخلوقات را به دروغ به خود نسبت داد. در نتیجه فرّهٔ شاهی از او جدا شده و تنش نیز به دست دیوان افتاد تا آن را تباه کنند. این نکتهٔ آخر اشاره به میرندگی اوست.

در متون اسلامی نیز نظیر همین مطلب آمده است، فی‌المثل در تاریخ طبری[3] روایت شده که جمشید از این که در زمان او گرما و سرما و بیماری و پیری و حسد نبود، غرّه شد و به جن وانس گفت که مالك آنان است و به روایت دیگر دعوی خدایی کرد.

فریدون: در متون پهلوی و متون دورهٔ اسلامی تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در جایی به این که فریدون در اصل جاودانه بوده و بعد بر اثر ارتکاب گناهی میرنده گشته، اشاره‌ای نشده است. در یکی از قطعات اوستا آمده است که جم و کاووس در اصل بیمرگ آفریده شده بودند و براثر ارتکاب گناه میرنده شدند[4]. هم

۱– یشت ۱۹ بند ۳۳.

۲– فصل ۳۱ بند ۹ به بعد. ترجمهٔ همهٔ فصل در کتاب اساطیر ایران ص ۱۲۸ آمده است.

۳– ج ۱ ص ۱۸۰ به بعد.

4 J. Darmesteter, *ZA*, III, p 36-37.

چنانکه وست[1] حدس زده است، شاید این عمل فریدون که کشور را میان سه فرزند خود تقسیم کرد و سهواً باعث شد که تخم‌کینه در میان آنان پراگنده شود، در نظر بعضی گناه محسوب شده است. در غررالسیر مرغنی[2] آمده است که فریدون مرتکب اشتباه شد و از روی هوی و هوس و نه تدبیر،فرزند کوچکتر را بر فرزند بزرگتر ترجیح داد . نیز رك به پرسش ۲۰ بند ۲۵ .

کاووس بنابر روایت دینکرد[3] کاووس برتمام زمین هم بر دیوان و هم بر مردمان حکمرانی می‌کرد و هفت خانه در میانهٔ البرز ساخته بود، یکی زرین، دو تا سیمین و دو تا پولادین و دو تا از آبگینه . هر کسی براثر پیری زورش کم می‌شد به خانهٔ او می‌آمد و دوباره زور بدو باز می‌گشت و جوان پانزده ساله می‌شد . دیوان برای این که مرگ را بر او مستولی کنند ، مشورت کردند و سرانجام دیو خشم این وظیفه را به عهده گرفت و او را به سبب سلطنتش برهفت کشور فریفت. سرانجام آرزوی رفتن به آسمان و جای امشاسپندان در دل او راه یافت. تا لبهٔ تاریکی به همراهی دیوان و مردم بدکار رفت و آنجا فرّه از او جدا شد و خود او از سپاه دور افتاد و سرانجام در دریای فراخکرد فرود آمد و بدین‌طریق میرنده شد.

در منابع اسلامی نیز به این داستان اشاراتی رفته است . رك به کتاب کیانیان کریستن‌سن[4].

1 F. W. West, *SBE*, Vol. 24, p. 35 n. 1.

۲ــ بکوشش زوتنبرگ ، ص ۴۲.

۳ــ دینکرد نهم ، فصل ۲۲ ، بکوشش مدن ، ص ۸۱۶ــ۸۱۵ . برای ترجمهٔ همهٔ فصل رك به ترجمهٔ نگارنده از دینکرد نهم (آمادهٔ چاپ).

4 A. Christensen, *Les Kayanides*, 73, 108.

ترجمهٔ فارسی از ذبیح‌الله صفا ، تهران، ۱۳۳۶ ص ۱۱۱ و ۱۵۹.

در مورد جم و فریدون و کاووس نیز رك به پرسش ۵۶ بند ۲۱ .

پرسش ۱۵ بند ۱۰

بنابر اساطیر زردشتی زمین شامل هفت اقلیم (= کشور) است به این نامها ارزه[۱] در طرف مشرق ، سوه[۲] در مغرب ، فرددفش[۳] و ویددفش[۴] در جنوب و وروبرش[۵] و وروجرش[۶] در شمال . اقلیم میانی خنیره[۷] (خنیرث ، خنیرس و غیره) نامیده شده است .

در بعضی از منابع اسلامی نیز به این اقالیم اشاره رفته است. جاحظ در کتاب التربیع و التدبیر[۸] از ایدذفش و افرددش و ابرشارش و ابربارش و خونرث بـامیة نام می‌برد و خـونرث را اعمرالعوالم ذکر می‌کند . در کتاب الحیوان[۹] نیز این نامها به صورت تصحیف شده آمده است . در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری[۱۰] چنین آمده است: «هرکجا آرامگاه مردمان بوذ بـه چهارسوی جهان از کران تا کران

1 *arzah*

2 *sawah*

3 *fradadafš*

4 *widadafš*

5 *wourubarš*

6 *wourujarš*

7 *x^wanērah*

۸ــ بکوشش پـلا (Pellat) دمشق ۱۹۵۵ ص ۴۳ (نیز رك بـه تعلیقات کتاب ص ۱۷) .

۹ــ بکوشش عبدالسلام محمد هارون ، ج ۳ ص ۳۷۰ ، قاهره ۱۹۶۵.

۱۰ــ بکوشش محمد قزوینی ، بیست مقاله ، ج ۱ ص ۴۳ تهران ۱۳۳۲ .

این زمین را ببخشیدند و به هفت بهر کردنـد و هر بهری را یکی کشور خواندند . نخستین را ارزه خواندند ، دوم را شبه خواندند ، سوم را فرددفش خواندند ، چهارم را ویدفش خـواندند ، پنجم را وورپرست خـواندند، ششم را وورجـرست خـواندند . هفتم را که میان جهانست خنرس (یا خنیره) بامی خـواندند و خنرس بامی این است که ما بذو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی.»

پرسش ۱۵ بند ۱۷

کلمهٔ درون (*drōn*) در اوستا به صورت *draonah* و به معنی «نصیب ، بهره ، دارایی» است و اصطلاحاً به «سهمی» گفته می‌شود که در طی مراسم دینی به خدایان تقدیم می‌شود (یسن ۳۳ بند ۸ و ۱۱ بند ۴). در یسن ۱۱ کلمه به معنی قسمتی از حیوان قربانی است که برای ایزد هوم جدا گذاشته می‌شود. اما در آثار پهلوی و استعمال امروزی «درون» قرصهٔ نان نازکی است که از خمیر برنیامدهٔ گندم درست می‌کنند . در مراسم یسنه (*yasna*) همراه با این نـان ، کـره که نمایندهٔ جهان حیوانـی است و اصطلاحـاً آن را گـوشوداگ[1] (*gōšodāg*) می‌نامند، دعا خوانده می‌شود و از این هردو زوت (موبد اجراء کنندهٔ مراسم) در ضمن های هشتم یسنه می‌خورد. مراسم درون از های سوم تا های هشتم یسنه ادامه مـی‌یابـد و اصطلاحاً آن را «درون یشتن» می‌گویند. «یشت درون» برای «عبادت» یا «شکرگزاری» از خدایان است و می‌توان آن را به هریك از ایزدان تقدیم داشت. «یشت درون» همچنین به عنوان «باج نان خوردن» (دعـای غـذا)

۱ــ در دورانهای قبل «گوشت» حیوان قربانی شده به جای کره دعا خوانده می‌شد .

به‌کار می‌رود و در این مورد به اورمزد خدا تقدیم می‌شود. در مورد اول «باج نان» (دعای غذا) که مخصوص شروع است ، خوانده می‌شود و بعد غذا در سکوت خورده می‌شود و بعد از شستن دهان و دست «باج پایان غذا» را می‌خوانند . برای اطلاع بیشتر در مورد باج و درون رك به مقالهٔ بویس ـ کوتوال[1].

پرسش ۳۰ بند ۳۵

اشاره به داستان کشته شدن ایرج به دست برادرانش. به این قصه در بعضی از کتابهای دیگر پهلوی نیز اشاره شده است از جمله در بندهش[2] و دینکرد[3] و ماه فروردین روز خرداد[4]. در «ایادگار جاماسبیگ»[5] داستان با تفصیل بیشتری آمده است . بنابر روایت این کتاب فریدون سه پسر خویش را خواند و به آنان گفت که قصد دارد جهان را میان آنان قسمت کند و از هر یك خواست تا آنچه به نظرشان بهتر می‌رسد بخواهند . سلم «ثروتمندی بسیار» ، توز (= تور در فارسی) «نیرومندی» و ایرج ، چون فرّه کیان داشت ، «داد و دین» خواست . فریدون زمین روم را تا ساحل دریا به سلم داد، ترکستان را با بیابان تا ساحل دریا به توز داد و ایرانشهر و هندوستان را تا ساحل دریا به ایرج بخشید . پس دیهیم از سر

1 M. Boyce and F. Kotwal, «Zoroastrian bāj and drōn» I, *BSOAS* 34, 1971, 56-73; II, *BSOAS* 34, 1971, 298-313.

۲ـ ص ۲۱۱ س ۱۱ .

۳ـ کتاب هفتم ص ۶۸۹ س ۷ .

۴ـ بندهای ۱۲ تا ۱۵ (متون پهلوی آسانا ص ۱۰۳) .

۵ـ بکوشش مسینا (Messina) فصل ۴ بند ۳۹ به بعد .

برداشت[۱] و بر سر ایرج نهاد و گفت که: «نشست فرّهٔ من بر سر ایرج تا صبح فرشگرد کرداری (= تا قیامت)، در همهٔ زندگی تو و فرزندان تو برسلم و توز فرمانروایی و پادشاهی خواهید داشت.» سلم و توز چون آن گونه دیدند گفتند که «این چه بود که فریدون پدر ما کرد که سالاری را نه به فرزند بزرگتر و نه به فرزند میانی بلکه به فرزند کوچکتر داد.» چاره اندیشی کردند و ایرج برادر خویش را کشتند. نیز رك به پرسش ۷ بند ۲۷.

در منابع تاریخی دوران اسلامی و نیز در شاهنامه این داستان با تفاوتهایی در جزئیات آمده است، از جمله در تاریخ طبری[۲]، غررالسیر مرغنی[۳]، مروج‌الذهب[۴] و سنی‌ملوك‌الارض[۵].

پرسش ۲۶ بند ۱۴

ارزور (*arzūr*) از این دیو که به دست گیومرث کشته شده است در اوستا ذکری نیامده است. در رسالهٔ پهلوی ماه فروردین روز خرداد (بند ۱۹) از وی به عنوان فرزند اهرمن یاد شده است (نیزرك به بند ۵ همین رساله)[۶]. جزئیات داستان وی در کتابهای پهلوی نیامده است. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه[۷] آورده است

۱ـ در مورد این عبارت رك به مقالهٔ موله M. Molé, *JA*, 1953,271.

۲ـ بکوشش دوخویه، ج ۱ ص ۲۲۹.

۳ـ بکوشش زوتنبرگ ص ۴۱.

۴ـ بکوشش پلا (Pellat) ج ۱ ص ۲۶۵.

۵ـ چاپ بیروت، ص ۳۴.

۶ـ متون پهلوی آسانا ص ۱۰۲ و ۱۰۴.

۷ـ بکوشش زاخو ص ۱۰۰.

که اهرمن فرزندی داشت به اسم خزوره (به جای ارزور یا ارزوره[۱]). وی به گیومرث تعرض کرد و گیومرث او را کشت. اهرمن به پیش اورمزد شکایت برد و درخواست کرد که برای حفظ عهدی که با هم کرده بودند، انتقام خون او را از گیومرث بگیرد. اهرمن نخست سرانجام جهان و قیامت را برگیومرث نمود تا وی مشتاق مرگ شد، سپس او را کشت.

در روایات پهلوی[۲] بنابر سنتی آمده است که «دوزخ پوست ارزور است... و گویند که در پایان (جهان) اورمزد پوست ارزور را با فلز کاملاً پر می‌کنند.»

در وندیداد[۳] کوهی به اسم *arəzūra-* آمده است که دیوان در آن رفت و آمد دارند و همین کوه در بندهش و دادستان دینیگ و روایات پهلوی درِ دوزخ دانسته شده است. از سوی دیگر در یشت ۱۹ بند ۲ از کوهی به نام *ərəzūra-* یاد شده که اورمزد آن را آفریده است و این همان کوهی است که در بندهش جای آن در «روم» دانسته شده است. کریستن‌سن احتمال می‌دهد که این هر دو نام در اوستا به یك کوه اطلاق می‌شده و در وندیداد که تألیف آن متأخرتر از یشتهاست، کوهی دوزخی تصور شده است. به هر حال ارتباط دیو ارزور و کوه ارزور چندان روشن نیست. رك به

۱ــ در خط پهلوی الف و خ به یك شکل نوشته می‌شود. رك به:
Darmesteter, *Le Zend-Avesta*, I, p. 334 n. 31.

۲ــ ص ۱۶۲.

۳ــ فرگرد سوم بند ۷ و فرگرد نوزدهم بند ۴۵.

کتاب کریستن‌سن[1] و هارتمان[2].

پرسش ۲۶ بند ۱۹

هوشنگ: در آبان یشت (یشت ۵ بند ۲۲) آمده است که هوشنگ پیشدادی با تقدیم قربانی از اردوی سور ناهید درخواست کرد که «باشد که از میان ببرم دوسوم دیوان مازنی و بدکاران پیرو شهوت را.» و ایزد ناهید این درخواست او را اجابت کرد. در زام یشت(یشت۱۹ بند ۲۶) نیز آمده است که «فرّه با هوشنگ پیشداد همراه بود ... وی دو سوم دیوان مازنی و بدکاران پیرو شهوت را کشت.» نیز همین مطلب در رام یشت (یشت ۱۵ بند ۷) و ارت یشت (یشت ۱۷ بند ۲۶) ذکر شده است.

در کتابهای پهلوی نیز به این مطلب اشاره شده است. در دینکرد هفتم[3] آمده است: «هوشنگ با آن فرّه دوسوم دیو مَزَن را بزد.» و به همین مطلب در دادستان دینیگ[4] برمی‌خوریم.

در تاریخ طبری[5] بدون ذکر نام «دیوان مازنی» آمده است‌که هوشنگ ابلیس و لشکر او را شکست داد و از اختلاطشان با مردم جلوگیری کرد و از آنان تعهد گرفت که به مردمان تجاوز نکنند و متمردان و دسته‌ای از غولان آنان را بکشت. تردیدی نیست که

1 A. Christensen, *Les types du premier homme et du premier roi*, I, p. 53.

2 S. Hartman, *Gayōmart*, p. 31 sq.

۳- ص ۵۹۴ س ۱۹.

۴- فصل ۶۵ بند ۵.

۵- ج ۱ ص ۱۷۱.

غرض از غولان در روایت طبری و عفاریت در روایت مرغنی[1] همان دیوان مازندر «دیوان بزرگ» است .

پرسش ۲۶ بند ۲۲

تهمورث و اهرمن : به افسانهٔ سوار شدن تهمورث براهرمن در زام یشت اوستا[2] چنین اشاره شده است: «تهمورث زیناوند (= هوشیار) آن فرّه را به دست آورد ... که برهمهٔ دیوان و مـردمان و جادوگَران و پریان غالب شد و به مدت سی سال اهرمن را بـه شکل اسب در آورده بر او سوار شد.» همین مطلب در رام یشت[3] تکرار شده است .

در دینکرد[4] این داستان که از مأخذ اوستایی گرفته شده چنین آمده است: «تهمورث زیناوند با آن فرّه بر دیو و مـردم بـد و جادوگر و پری غلبه‌کرد و بت پرستی را برافگند و پرستش آفریدگار را در میان مخلوقات رواج داد و سی زمستان گَنّامینو (= اهرمن) را به شکل اسب در آورده بر او سوار شد.» در رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد[5] و ائوگَمندئچه[6] و ایادگار جاماسبیگ[7] نیز به این داستان اشاره رفته است .

دربارهٔ رها شدن اهـرمن از دست تهمورث در اوستا و متون

۱ـ غررالسیر ص ۶ .
۲ـ یشت ۱۹ بند ۲۸ و ۲۹ .
۳ـ یشت ۱۵ بند ۱۲ .
۴ـ کتاب هفتم ص ۵۹۴ س ۲۱ .
۵ـ بند ۸ .
۶ـ بند ۹۱ و ۹۲ .
۷ـ فصل ۴ بند ۱۰ . بکوشش مودی ص ۶۵ س ۱۰ .

پهلوی مطلبی ذکر نشده است. امّا در روایات فارسی داراب هرمزد-یار[۱] منظومه‌ای در این‌باره آمده که احتمالاً از یك مأخذ قدیمتر پهلوی اتخاذ شده است. خلاصهٔ آن چنین است: اهرمن برای رهایی خویش چاره‌ای اندیشید و نزد زن تهمورث رفت و از او درخواست کرد که از شوهرش بپرسد که وقتی سوار بر اهرمن برالبرز می‌رود، آیا جایی هست که از او بترسد. اهرمن به زن وعده داد که در عوض این خدمت به او ابریشم و انگبین بدهد. زن فریفته شد و پس از پرداختن از خوراك شام سؤالی را که اهرمن از او خواسته بود، مطرح کرد. تهمورث غافل از مکر او گفت که «در بازگشت از البرز، در نشیب، ترس برمن غالب می‌شود و گرز گران برسر اهرمن می‌زنم تا از آنجا زود بشتابد. زن این سخنان را به اهرمن باز گفت و اهرمن شاد گشت و به وعدهٔ خود وفا کرد. فردای آن روز تهمورث را در نشیب البرز برزمین زد و او را بلعید. سرانجام خبر مرگ او را سروش به جمشید برادر او رسانید و بدو گفت که چارهٔ بیرون آوردن تهمورث از شکم اهرمن این است که سرود بخوانی تا اهرمن نزد تو آید، چون اهرمن شیفتهٔ سرود و غلامبارگی است. جمشید چنین کرد تا اهرمن حاضر شد. جمشید به او پیشنهاد لواط کرد و چون اهرمن پشت کرد، وی تهمورث را از شکمش بیرون کشید و خود از پیش او بتاخت. اهرمن نومیدانه به دوزخ گریخت. سپس جمشید به بالین تهمورث آمد و دستور داد برای وی استودانی (= جای نهادن استخوانهای مرده) بسازند و او را در آن قرار دهند....

۱- ج ۱ ص ۳۱۲.

در آثارالباقیه بیرونی[1] نظیر این داستان آمده، امّا به گیومرث نسبت داده شده است. بنابر این روایت خدا گیومرث را براهرمن فرستاد و وی بر اهرمن چیره گردید و بر او سوار شد و با او به گرد جهان گشت تا این که اهرمن از او پرسید که «منفورترین و ترسناکترین چیز در نظر تو چیست؟» گیومرث در پاسخ گفت: «هرگاه به جهنم می‌رسم ترس شدیدی برمن مستولی می‌شود.» اهرمن هنگامی که او را به آنجا می‌برد چموشی کرد و به حیله بر زمینش انداخت.

در بعضی متون اسلامی دیگر به داستان تهمورث و به باره گرفتن اهرمن بدون ذکر جزئیات اشاره رفته است از جمله در تاریخ طبری[2] و البدء و التاریخ مقدسی[3]. از روایت مرغنی برمی‌آید که این داستان به آن اندازه در نزد ایرانیان شهرت داشته که درکتابها و قصرها و عمارات خویش تهمورث را سواره براهرمن نقاشی می‌کرده‌اند.

در بعضی منابع مانند ترجمهٔ سنسکریت ائوگمندئچه[4] وغررالسیر و البدء داستان سوار شدن تهمورث براهرمن را مجازی گرفته و آن را کنایه از تسلط وی بر اهرمن دانسته‌اند.

پرسش ۲۶ بند ۲۳

هفت گونه خط: در رسالهٔ پهلوی ائوگمندئچه[5] نظیر همین عبارت آمده است. بیشتر منابع اسلامی نیز آوردن خط و نوشتن

۱ــ بکوشش زاخو ص ۹۹.
۲ــ ج ۱ ص ۱۷۵ و ۱۷۶.
۳ــ ج ۳ ص ۱۳۹.
4 Darmesteter, Z.A. III, 165 n.
۵ــ بند ۹۳.

به فارسی را به تهمورث نسبت داده‌اند از قبیل طبری[۱] ، مرغنی[۲] ، ابن بلخی[۳] و فردوسی[۴] . امّا ابن‌الندیم[۵] آورده است «که ایرانیان گمان می‌کنند که جمشید هنگامی که بر زمین فرمانروا شد و دیوان را مقهور کرد و ابلیس فرمانبردارش گردید ، بدو دستور داد که که آن چه را در اندیشه دارد عیان کند . ابلیس نوشتن را به وی آموخت...» همین نویسنده از قول ابن مقفّع تعداد خطوط ایرانیان را هفت یاد کرده است .

در مورد خطوط هفتگانه رك به مقالهٔ علی اشرف صادقی[۶]. در مورد تهمورث رك به کتاب کریستن‌سن[۷].

پرسش ۲۶ بند ۲۵

بیمرگی جهان : دوران بیمرگی مخلوقات در زمان جمشید در نسخه‌ای از متن پهلوی مینوی خرد سیصد سال و در نسخهٔ دیگر ششصد سال و در تحریر پازند ششصد سال و شش ماه و شانزده روز ذکر شده است . در متون اوستایی و پهلوی و منابع اسلامی

۱ــ ج ۱ ص ۱۷۶ .

۲ــ غررالسیر ص ۱۰ .

۳ــ فارسنامه ص ۲۸ .

۴ــ شاهنامهٔ چاپ مسکو ص ۲۹ .

۵ــ الفهرست، بکوشش تجدد ص ۱۵ .

۶ــ سخن، سال نوزدهم (شمارهٔ ۱۰)، ۱۳۴۸، صفحات ۸ــ۱۰۳۷ و سال بیستم (شمارهٔ ۲) ۱۳۴۹ ، صفحات ۲ــ۱۴۰.

7 A. Christensen, *Les types du premier homme et du premier roi*, I. 183.

نیز در این مورد اتفاق نظر نیست . در درواسپ یشت[۱]، جمشید از ایزد درواسپا درخواست می‌کند که به این سعادت برسد که گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و بادگرم و سرد را به مدت هزار سال دور دارد و درواسپا آرزوی او را برمی‌آورد . در ارد یشت [۲] نیز جمشید همین سعادت را از اشی درخواشت می‌کند و اشی نیز آرزوی او را برآورده می‌کند . اما در زامیاد یشت[۳] و هوم‌یسن[۴] که نظیر این مطلب آمده از مدت ذکری به میان نیامده است . در وندیداد (فرگرد دوم) از سه دورهٔ سیصد سالهٔ حکمرانی جمشید سخن رفته است .

در بندهش[۵] آمده که (زمان) جم تا هنگامی که فرّه از او جدا شد ۶۱۶ سال و شش ماه بود و صد سال در گریز بود که مجموعاً دوران او ۷۱۶ سال و شش ماه می‌شود . در ائوگمندئیچه[۶] این مدت ۶۱۶ سال و شش ماه و سیزده روز ذکر شده و از یك‌صد سال اضافی سخنی نیست. در ایادگار جاماسپیگ[۷] مدت ۷۱۷ سال و ۷ ماه به اضافهٔ صد سال در گریز آمده است .

در کتاب‌المعارف[۸] مدت حکومت جمشید ۹۰۰ سال و در

۱ــ یشت ۹ بند ۱۰ .

۲ــ یشت ۱۷ بند ۳۰ .

۳ــ یشت ۱۹ بند ۳۳ .

۴ــ یسن ۹ بند ۵ .

۵ــ ص ۲۳۹ س ۲ . نسخهٔ TD2 ورق ۱۹۰ روی س ۱۵ .

۶ــ بند ۹۵ .

۷ــ فصل ۴ بند ۱۳ و ۲۲ .

۸ــ بکوشش وستنفلد ص ۳۲۰ .

تاریخ یعقوبی[۱] ۷۰۰ سال و در تاریخ طبری[۲] بـه روایتی ۷۱۶ سال و شش ماه و به روایت دیگر ۷۱۶ سال و چهار ماه و ۲۰ روز یا ۷۱۹ (۶۱۹+۱۰۰) سال و در مـروج‌الـذهب[۳] ۶۰۰ سال یـا ۷۰۰ سال و شش ماه و در التنبیه والاشراف[۴] ۷۰۰ سال و سه ماه و در سنی ملوك الارض[۵] ۷۱۶ (۶۱۶+۱۰۰) سال و در غـررالسیر[۶] ۵۲۰ سال ذکر شده است .

کریستن‌سن[۷] معتقد است که جم در یکی از سنتهای قدیم هند و ایرانی نخستین بشر و نخستین شاه بوده و دوران او هـزار سال به شمار مـی‌آمده است . بعد کـه هـوشنگ و تهمورث از سنتهای محلی ایرانی به تاریخ اساطیری ایـران راه یـافتند ، مدت حکومت جمشید نیز تقلیل یافت تا این دو و همچنین گیومـرث در آن جایی بیابند . در مورد روایات مربوط به جمشید رك به کتاب وی[۸].

پرسش ۲۶ بند ۲۸

ملکوسان منسوب بـه ملکوس (اوستا *-mahrkuša*) دیوی است که در هزارهٔ هوشیدر جهان را دوچار سرما و برف و باران سخت می‌کند. رك به تعلیقات پرسش ۱ بند ۹۳ ذیل هوشیدر و نیز پرسش ۶۱ بند ۱۵ .

۱ــ بکوشش هوتسما ص ۱۷۸ .
۲ــ ج ۱ ص ۱۷۹ ، ص ۱۸۱ ، ص ۱۸۳ .
۳ــ بکوشش پلا ج ۱ ص ۲۶۴ .
۴ــ بکوشش دوخویه ص ۸۵ .
۵ــ چاپ بیروت ص ۲۶ .
۶ــ بکوشش زوتنبرگ ص ۱۷ .

7 *Les types*, II, p. 36.

پرسش ۲۶ بند ۳۳

به این مطلب در رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد[1] (بند ۱۰) چنین اشاره شده است: «ماه فروردین روز خرداد جم پیمانه از دوزخ بیرون آورد و در جهان به پیدایی آمد (= ظاهر شد).» در ایادگار جاماسبیگ[2] نیز چنین آمده است: «او (= جم) پیمان را از آنان (= پریان) بازستد.» همچنین در آثارالباقیه[3] آمده است که «در این روز (= روز ششم فروردین) جم پیمانهای اشیاء را بیرون آورد...». در دینکرد[4] دربارهٔ پیمان توضیح روشنتری آمده است: «پیش از آمدن جمشید به سلطنت، براثر غارت دیوان، آسن خرد (= خرد غریزی) در میان مردم نزار و ورن (*waran* «شهوت») غالب بود. پیمان (= اعتدال) که منشعب از «آسن خرد» ایزدی است در «افراط» و «تفریط» منشعب از ورن دیوی از میان رفته بود... جم چارهٔ (رهایی) پیمان آسن خردیِ ایزدی را از افراط و تفریط ورنی دیوی نگریست (= چاره جویی کرد)...». پس از بازگردانیدن آن جمشید توانست اعتدال را در جهان برقرار کند به‌گونه‌ای که مرگ و پیری و تشنگی و گرسنگی و باد گرم و باد سرد در دوران پادشاهی او نبود. امّا این که اهرمن چگونه و چه زمان «پیمان» را بلعیده و به دوزخ برده بود، معلوم نیست.

۱ــ متون پهلوی آسانا ص ۱۵۳.
۲ــ فصل ۴ بند ۲۱.
۳ــ ص ۲۱۸.
۴ــ دینکرد سوم فصل ۲۸۶ ص ۲۹۵ س ۲۰.

کریستن‌سن[1] بــه حدس ارتباطــی میان بـلعیدن پیمان و بلعیدن تهمورث بوسیلهٔ اهرمن تصور کـرده است . چنین ارتباطـی بعید به نظر می‌رسد .

پرسش ۲۶ بند ۳۳ (الف)

پیل : نظیر این مطلب همانطور که در واژه‌نامهٔ مینوی خرد[2] ذکر کرده‌ام در روایات پهلوی[3] نیز آمـده است : «وقتی که دیوان به مردمان گفتند که گوسفند را بکشید تا ما به شما پیل بدهیم کـه سودمند است و او را حافظ و نگهبانـی لازم نیست ، مردمان گفتند که آن را تنها به اجازهٔ جمشید می‌کنیم و کـردنـد (ظاهراً : اجازه خواستند) و جمشید در مورد نکشتن مردم گوسفند را و نگرفتن پیل را از آنان با دیوان مجادله کرد به طوری که دیوان شکست خوردند و آنان را میرنده و سزاوار عقوبت کرد. » وست[4]، کـریستن‌سن[5]، بوزانی[6] و بهار[7] کلمه را «پیر» گرفته‌اند که ابداً متناسب با عبارت نیست . جملهٔ توضیحی «که آن را نگاهبان و حافظ نیست.» دلالت بر این دارد که سخن از حیوانی است که برخلاف گوسفند (وگاو

1 Christensen, *Les types*, II, 24 n.

۲ــ ص ۹۶ .

۳ــ ص ۱۰۲ بند ۱ .

4 West, *SBE* 24, p. 60.

5 Christensen, *Les types*, II, 24,

6 Bausani, *Testi Religiosi Zoroastriani*, p. 125.

۷ــ اساطیر ایران، ص ۱۲۹ .

و بز و غیره) وحشی است و احتیاجی به مراقبت آدمی ندارد . از جزئیات داستان اطلاع بیشتری نداریم اما می‌توان تصور کرد که به احتمال قوی فیل در زمان به وجود آمدن این داستان برای ایرانیان حیوانـی نـامأنـوس و وحشی و اهـرمنی بوده است . نیز رك بـه بندهش[1] .

در روایات اسلامی رام کردن فیل و از صحرا به شهر آوردن آن به فریدون نسبت داده شده است[2]. این حیوان به هرحـال جای خود را پیش ایرانیان باز می‌کند و در جنگهای بزرگ در خـدمت آنان در می‌آید . در جنگ شاپور دوم با رومیان بنابر روایت آمیانوس مارسلینوس فیلان سکائیان کـه در خـدمت شاپـور بـودند ترس و وحشت زائدالوصفی در دل سپاهیان روم انداختند[3].

بنابر روایت جاحظ خسروپرویز نهصد و پنجاه فیل داشته‌است و ایرانیان با همین فیلهای جنگی در قادسیه با مسلمانان جنگیدند[4].

به نظر می‌رسد که در دورهٔ ساسانی این حیوان اصل اهرمنی خود را از دست می‌دهد تا آنجا که در کارنـامهٔ اردشیر بـابکان[5] پیل سپید نشانهٔ قدرت و پـادشاهی است : «(بـابك) شب دیـگر به خواب دید کـه ساسان به پیل آراستهٔ سپیدی نشسته بود.» و معبران

۱ــ ص ۱۴۹ س ۶ .

۲ــ رك به طبری ج ۱ ص ۲۲۹ س ۸ : گردیزی. زین‌الاخبار ، ص ۶ و غیره .

3 Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, p. 245-6.

۴ــ الحیوان ج ۷ ص ۱۸۱ .

۵ــ فصل اول بند ۹ و ۱۳ .

بدو گفتند که «خورشید و پیل سفید آراسته چیرگـی و توانایـی و پیروزگری است...» همچنین در آخر جهان شاه بهرام ورجاوند که از یاوران سوشیانس است با هزار پیل از هندوستان می‌آید[۱].

با این همه گـاهگاه در سنتهای ایرانی بـه شومی پیل اشاره شده است :

از پیل و بوم شومتر و نـاخجسته‌تر
دیدار روی اوست به سیصد هزار بار[۲]

در مورد این دو جنبهٔ متضاد فیل در مقالهٔ دیگری مفصلتر بحث خواهم کرد .

پرسش ۲۶ بند ۴۰

فریدون و مازندران : داستان بـرخورد فریـدون و دیـوان مـازنـدر و راندنشان از خنیره (= خنیرث) در کتاب نهم دینکرد[۳] آمده است کـه خـلاصهٔ آن چنین است : پس از ایـن که فریدون ضحاك را به بند کشید ، دیوان مازندر در خنیره اقامت گزیدنـد و با حملات بسیار فـریدون را از آنجا رانـدنـد . چـون به خنیره آمدنـد به درویشان زیـان و آزار رسانیدنـد و مـردم شکایت بـه فریدون بردند و گفتند که ضحاك در مقایسه بـا مـازندرهـا حکمران خوبی بود .

فریدون با مازندرها در دشت پیشانسه برخورد کرد . مازندران

۱ــ متون آسانا ص ۱۶۰ .
۲ــ دیوان سوزنی سمرقندی، ص ۴۱ ح ۸ .
۳ــ فصل ۲۱، ص ۸۱۲ س ۱۹ تا ۸۱۵ س ۲ .

فریدون را دست کم گرفتند و بدو گفتند کـه «ما ترا به اینجا راد نمی‌دهیم.» آنگاه فریدون به پیش و بالا تـاخت و چـون دم بیرون می‌داد از بینی راست او تگرگ بیرون می‌ریخت، سرد چون زمستان و از بینی چپ او سنگ می‌ریخت هریك به اندازهٔ خانه‌ای . آنگاه آنان را به پای اسب گشن برمایون (= برادر فریدون) بست و بـه بالا راند و آنان را به شکل سنگ در آورد . دوسوم آنان را نابود کرد و یك سوم دیگر آزرده و بیمار بیرون آمدند و دیگر به این کشور خنیره باز نگشتند . بـرای ترجمهٔ کامـل رك بـه کتاب نهم دینکرد بکوشش نگارنده (آمادهٔ چاپ).

پرسش ۲۶ بند ۴۱

پس از این که فریدون کشور را میان سه پسر خویش تقسیم کرد، سلم و تور بر ایرج حسد بردند و او را کشتند (رك تعلیقات پرسش ۲۰ بند ۲۵) و از نسل او کسی را جز دختری به نام وزگ یا گوزگ[1] باقی نگذاشتند . فریدون این دختر را در پنهانی پـرورد و از نسل او منوچهر زاده شد و بـه ایـرانشهر آمـد و به قصاص خون نیای خویش سلم و تور را کشت. رك به ایادگار جاماسبیگ[2]، بندهش[3] و تاریخ طبری[4].

۱ــ *guzag / wizag*

۲ــ فصل ۴ بند ۴۵ تا ۳۷ .

۳ــ ص ۲۲۹ س ۱۴ تا ۲۳۰ س ۷ .

۴ــ ج ۱ ص ۲۲۵ و ۲۳۰ .

پرسش ۲۶ بند ۴۴

از زمین پدشخوارگر تا بن گوزگ: اشاره به داستان تیر- اندازی آرش است. در تیشتر یشت اوستا[۱] به تمثیل از تیری که آرش پرتاب کرده یاد شده است. در ادبیات پهلوی نیز اطلاع چندانی در مورد افسانهٔ تیراندازی آرش در دست نیست[۲]. اما در مآخذ دورهٔ اسلامی اطلاعات بیشتری دربارهٔ آرش می‌یابیم. خلاصهٔ داستان بنابر این مآخذ[۳] چنین است: بعد از این که افراسیاب تورانی منوچهر پادشاه پیشدادی را در طبرستان محصور کرد، سرانجام هردو به صلح گراییدند و منوچهر از افراسیاب درخواست کرد که به اندازهٔ یك تیر پرتاب از خاك او را به وی برگرداند. افراسیاب این تقاضا را پذیرفت. فرشته‌ای که نام وی در آثارالباقیه اسفندارمذ ذکر شده است، حاضر شد و به منوچهر دستور داد که تیر و کمان خاصی را بسازد. بنابر روایت غررالسیر چوب و پر و آهن پیکان این تیر و کمان هرکدام از جنگل و عقاب و معدن خاصی تهیه شد. چون این تیر و کمان آماده گشت به آرش که تیرانداز ماهری بود دستور دادند تیری

۱ــ یشت هشتم بند ششم.

۲ــ رك ماه فروردین روز خرداد بند ۲۲ (متون پهلوی بکوشش آسانا ص ۱۰۴).

۳ــ تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۳۵ و ج ۲ ص ۹۹۲ و ۹۹۷؛ آثارالباقیه ص ۲۲۵، غررالسیر ص ۱۵۷ و غیره.

پرتاب کند . بنابر روایت بیرونی آرش برهنه شد و تن خود را به مردم نشان داد و گفت : «ببینید که بدن من عاری از هر جراحت و بیماری است . اما بعد از این تیراندازی نابود خواهم شد.» در همان حال کمان را کشید و خود پاره پاره شد . خدا باد را فرمان داد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان، میانهٔ فرغانه (احتمالاً فرخار) و طبرستان (احتمالاً طخارستان یا طالقان)[1]، برساند . سرانجام این تیر بر درخت گردوی بزرگی برخورد . بنابر روایت غررالسیر این تیر که افراسیاب برآن نشانه‌ای از خود نهاده بود در هنگام طلوع خورشید رها شد و از طبرستان به بادغیس رسید . همین که نزدیك به فرود آمدن بود به دستور خدا فرشته‌ای («باد» بنابر روایت بیرونی) آن تیر را به پرواز در آورد تا به زمین خُلم در بلخ رسید و آنجا در محلی به نام کوزین (مصحّف گوزبن) در هنگام غروب آفتاب فرود آمد . بعد این تیر را از خلم به طبرستان نزد افراسیاب باز آوردند و به این طریق مرز ایران و توران معین شد .

در مورد جای فرودآمدن تیر آرش در منابع مختلف اختلاف نظر دیده می‌شود . در بسیاری از روایات اسلامی که براساس منابع ساسانی تدوین یافته ، جای فرودآمدن تیر در بلخ و زمین خُلم از نواحی بلخ یا طخارستان و لب جیحون ذکر شده است . محل « کوزین » که در غررالسیر ضبط شده تصحیف « گوزبن » است که احتمالاً ناحیه‌ای است میان گوزگان و جیحون[2] و این

1 V. Minorsky, *Hudūd al-ʿālam*, p.330; *BSOAS* 11,760.

۲ــ رك مینورسکی ، مأخذ مذکور ، ص ۳۳۱ .

همان «بُن گوزگ» متن مینوی خرد است[1].

برای اطلاع بیشتر در مورد آرش رك بـه مقالـهٔ نگارنده در ترجمهٔ فارسی دائرةالمعارف اسلام (زیر چاپ) .

پرسش ۲۶ بند ۴۴

کانسه : بنابر روایت بندهش[2] دریاچهٔ کیانسه (یـا کانسه) در سیستان قرار دارد و نخست در آن حیوان موذی ومار و وزغ وجود نداشته و آبش شیرین بوده است. بنابر روایت همین کتاب[3] افراسیاب هزار چشمه آب کوچك و بزرگ از جمله رود هیرمند و وادینی و شش رودخانهٔ قابل کشتیرانی دیگر را که به این دریـاچه می‌ریخت از میان برد و مردمان را در جای آنها مستقر کرد .

پرسش ۲۶ بند ۵۰

اژدهای شاخدار : این اژدها که به دست گرشاسب کشته شده در هوم‌یسن[4] چنین توصیف شده است: «او(=گرشاسب) کشت اژدهای شاخدار اسب‌بلعندهٔ مردبلعندهٔ زهرآلود زرد رنگ را که بر او زهر زرد رنگ به بلندی نیزه روان بود ، گرشاسب در هنگام ظهر بر او در دیگی غذا پخت. آن بدکار تافته شد و عرق کرد. از (زیر) دیگ به پیش

1 J. Markwart, *Wehrōt und Arang*, p. 14.

۲– ص ۸۴ س ۴ .

۳– ص ۸۹ س ۷ .

۴– یسن ۹ بند ۱۱ .

جست و آب جوشان را به این سوی و آن سوی پراگند، گرشاسب نریمان ترسیده به پس تاخت.»

در متون پهلوی[1] از این اژدها غالباً یاد شده است . وصف او و چگونگی کشته شدنش در روایات پهلوی از زبان گرشاسب چنین آمده است: «من کشتم اژدهای شاخدار اسب بلعندهٔ مرد بلعنده را که دندانش به اندازهٔ بازوی من بود و گوشش به اندازهٔ چهارده نمد بود و چشمش به اندازهٔ گردونه‌ای و شاخش به بلندی شاخه بود . به اندازهٔ نصف روز برپشت او تاختم تا سرش را به دست آوردم و گرزی برگردنش زدم و بکشتمش. اگر آن اژدها را نکشته بودم ، همهٔ جهان تو (= جهان اورمزد) را نابود کرده بود و تو هرگز چارهٔ اهرمن را نمی‌دانستی.» رك به تعلیقات سوتکرنسك از کتاب نهم دینکرد (آمادهٔ چاپ) .

پرسش ۲۶ بند ۵۰

گرگ کبود (پشن) : در زام یشت[2] آمده است که گرشاسب نه فرزند از نسل پثنه (*paθana*) را کشت . گرگ کبود ، در ترکی قدیم کوك بوری (*Kōkbüri*) ، جد توتمی ترکان است . این گرگ از طرفی با پثنهٔ مذکور و ازطرفی با پشنه (*pəšana*) که نام دیو پرستی در آبان یشت[3] است ، یکی دانسته شده است. این نام اخیر صورت

۱ــ ص ۶۶ بند ۴ به بعد .

۲ــ یشت ۱۹ بند ۴۱ .

۳ــ یشت ۵ بند ۱۰۹ .

قدیمتر پشنگ پدر افراسیاب است . رك به کتاب مارکوارت[1] .

پرسش ۲۶ بند ۵۰

گندرو : در اوستا *gandarəwa-* اژدهایی است که با صفات «زرین پاشنه» و «آب زی» و «دهان گشاده» آمده و گرشاسب او را کشته است[2] .

در روایات پهلوی[3] وصف کشته شدنش به دست گرشاسب چنین آمده است : «گندرو را کشتم که به یك‌بار دوازده ده را بجوید . چون به دندان گندرو نگریستم مردم مرده در دندان او آویخته بودند . ریش مرا گرفت و مرا به دریا کشید . نه شبانه‌روز در دریا کارزار داشتیم. سرانجام من از گندرو نیرومندتر شدم. ته پای گندرو را گرفتم و تا سر پوست او را کندم و دست و سر گندرو را بدان بستم و به دریا کشیدم و به آخرورگ (*āxrūrag*) سپردم و پانزده اسب را کشتم و خوردم و در سایهٔ ستور خفتم . گندرو مرا کشید و همهٔ مردم مرا از خواب بیدار کردند و من برخاستم و هرگامی هزار گام جستم و آنچه از پای من می‌جست به هرچه بر می‌خورد ، آتش در آن می‌افتاد . به دریا رفتم و آنان را باز کشیدم و گندرو را گرفتم و کشتم . اگر او را نکشته بودم، اهرمن

---

1 Markwart-Messina, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr*, p. 6.

۲ــ یشت ۵ بند ۳۸ ، یشت ۱۹ بند ۴۱ ، یشت ۱۵ بند ۲۸ .

۳ــ ص ۶۸ بند ۹ به بعد .

برمخلوقات تو (= اورمزد) مسلط شده بود . در کتاب نهم دینکرد[۱] نیز به این دیو و کشته شدنش به دست گرشاسب اشاره شده است.

پرسش ۲۶ بند ۵۰

مرغ **کمك**[۲]: وصف این مرغ از زبان گرشاسب در صددر بندهش[۳] و با اختلافات جزئی در روایات داراب هرمزدیار[۴] چنین آمده است: «... چون کمك مرغ پدید آمد و پر به سر همهٔ جهانیان باز داشت و جهان تاریك کرد و هر باران که می‌بارید همه بر پشت او می‌بارید و به دم همه باز به دریا می‌ریخت و نمی‌گذاشت که قطره‌ای در جهان باریدی، همهٔ جهان از قحط و نیاز خراب شد ، مردم می‌مردند و چشمه‌ها و رودها و خانیها خشك شد و مردم و چارپای ، مانند آن که مرغ گندم چیند ، او می‌خورد و هیچ کس تدبیر آن نمی‌توانست کردن و من تیر و کمان برگرفتم و هفت شبانه‌روز مانند آن که باران بارد تیر می‌انداختم و به هر دو بال او می‌زدم تا بالهای او چنان سست شد که به زیر افتاد و بسیار خلایق در زیرگرفت و هلاك کرد و به گرز ، من منقار وی خرد کردم . و گر من آن نکردمی عالم را خراب کردی و هیچ کس بنماندی.»

۱ــ سوتکرنسك ، فصل ۱۵ ، بکوشش مدن ص ۸۰۲ .
۲ــ Kamak یا Kamag
۳ــ بکوشش دابار ص ۸۹ بند ۳۷ به بعد .
۴ــ ج ۱ ص ۶۵ــ۶۴ .

پرسش ۲۶ بند ۵۰

دیو بیابانی : دربارهٔ این دیو اطلاعی ندارم . کلمه‌ای که بیابانی ترجمه شده است ، در پهلوی معنی «گمراه کننده» نیز دارد و این معنی دوم در واژه‌نامهٔ مینوی خرد ص ۲۲۱ س ۵ اتخاذ شده است . از آنجا که گندرو دیو آبی و کمك مرغی است ، احتمال می‌رود که این دیو منسوب به بیابان باشد .

پرسش ۳۵ بند ۱۶

زندیقی (پهلوی *zandīgīh*) : کلمهٔ زند تحت‌اللفظی به معنی «تفسیر» اوستا به پهلوی است و نسبت بدان زندیگ است که در مورد کسی که متون دینی را برخلاف شرع و به روش غیرمجاز تفسیر می‌کرده ، به کار رفته است .

پرسش ۵۲ بند ۵

پارسیان سه نوع آتش دارند که بنابر اهمیت مرتبه عبارتند از آتش بهرام ، آدران و دادگاه . آتش بهرام با تشریفات خاصی از شانزده آتش مختلف تهیه و تطهیر می‌شود و بعد آن را در جایگاه یا تخت آن همچون شاهی می‌نشانند .

برای نشاندن آتش آدران تنها چهار نوع آتش خانگی کافی است و مراسم تطهیر و تقدیس آن ساده‌تر از آتش بهرام است .

آتش دادگاه تنها از یك آتش بـه سادگـی تهیه و تطهیر و تقدیس می‌شود. نگاهداری این آتش را هر بهدینی می‌تواند برعهده گیرد .

آذرو (= آدَروگ) به آتشهای مرتبهٔ پائین اطلاق شده کـه در جاهای مختلف برپا می‌شده است و نیز مـی‌توانسته در آتشکده نیز نشانده شود. اگر این آتش در «دادگاه» (جای مقدس مخصوص آتش) نشانده مـی‌شد ، آن را بـا عنوان مطلق «آتش» می‌نامیدند . در مورد انواع آتشها رك به مقالات بویس[1].

پرسش ۵۵ بند ۵

کلمه‌ای که به «جای» ترجمه شده است ، در نسخهٔ K43 بـه صورت *gyww'k* آمـده است کـه احتمالاً تصحیف *gyw'k* «جای» است. زینر[2] کلمه را *savāk** (از ریشهٔ *sav*) به معنی «سود رساننده» گرفته است .

پرسش ۵۶ بند ۱۴

کلمه «آبگینه» براساس قرائت تحریر پازند انتخاب شده است . در متن پهلوی بـه صورت *m'nynk* آمـده است کـه احتمالا تصحیف

1 M. Boyce, «*On the Sacred Fires of the Zoroastrians*», *BSOAS* 31, 1968, 52-68; «*The Pious Foundations of the Zoroastrians*». *BSOAS* 31, 1968, 287-289.

2 R. C. Zaehner, *BSOS* 9, p. 103 .

MY'kynk (*ābgēnag*) است . رك به کتاب بیلی[1].

پرسش ۵۶ بند ۲۵

وَذَغان(*waδaγān*): در اوستا *vaδaγanō* (از *vaδaγan-*) نام فرمانروای ظالمی است که در اینجا با ضحاك تطبیق داده شده است. این بند مینوی خرد از وندیداد ۱۹ بند ۶ اقتباس شده است . رك به کتاب نیبرگ[2].

پرسش ۵۸ بند ۸

کلمه‌ای که به «خشونت» برگردانیده شده، در متن به صورت *dhšyh* آمده است که احتمالاً تصحیف *dhykyh* (*dahīgīh*) است . در مورد این کلمه رك به کتاب[3] و مقالات بیلی[4].

پرسش ۵۹ بند ۹

این تمثیل در کتاب التاج (منسوب به) جاحظ[5] و در مروج‌الذهب مسعودی[6] به اردشیر نسبت داده شده است : وکان اردشیر

1 H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems*, p. 131.

2 Nyberg, *Manual* II, p. 200.

3 H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems*, p. 151.

4 *BSOS* 6, p. 955; *TPS* 1956, p. 11.

۵ـ بکوشش احمد زکی پاشا ص ۲۴ .

۶ـ بکوشش پلا ، ج ۱ ص ۲۸۶ .

یقول : «ماشیء أضرّ علی نفس ملك او رئیس او ذی‌معرفة صحیحة من معاشرة سخیف أو مخالطة وضیع ،لأنّه کما أنّ النفس تصلح علی مخالطة الشریف الأدیب الحسیب، کذلك تفسد بمعاشرة الخسیس. حتی یقدح ذلك فیها و یزیلها عن فضیلتها و یثنیها عن محمود شریف أخلاقها؛ و کما أنّ الریح اذا مرّت بالطیب حملت طیباً تحیی به‌النفوس وتقوی به جوارحها، کذلك اذا مرّت بالنتن فحملته تألمت له‌النفس...»

پرسش ۶۰ بند ۷

کلمه‌ای که در ترجمه به جای آن چند نقطه گذاشته شده است در متن به صورت *w/nmyhkwn* آمده است . در واژه‌نامهٔ مینوی خرد[۱] *meh-kūn* «کون گنده» خوانده شده است . این قرائت و معنی مورد تردید است ، زیرا با صفات قبل و بعد آن چندان مناسبتی ندارد .

پرسش ۶۰ بند ۸

در بندهش[۲] آمده است : «نخست گاو سپیدموی زردزانو را آفرید و آن رد (= سرکردهٔ) گاوان است.»

پرسش ۶۰ بند ۹

در بندهش[۳] رَد پرندگان *karišift* نوعی «باز» ذکر شده و

۱ــ ص ۲۱۳ .

۲ــ بندهش ص ۱۲۰ س ۱۱ .

۳ــ ایضاً ص ۱۲۱ س ۳ .

در وندیداد[۱] این پـرنده با *čaxrwāg* (*čihrāb* =) یکی دانسته شده است . رك به یادداشت تاوادیا[۲] .

پرسش ۶۰ بند ۱۰

در بندهـش[۳] آمـده است : «نـخست اسب سفید زردگـوش درخشنده‌موی سپیدچشم را آفرید و آن رد اسبان است.»

پرسش ۶۰ بند ۱۱

در بندهش[۴] آمده است : «نخست خـرگوش بور را آفرید و آن رد حیوانات وحشی است.»

پرسش ۶۱ بند ۱۳

کنگدز دزی است که سیاوش آن را بر سر دیوان ساخت و تا آمدن کیخسرو متحرك بود. کیخسرو از آن دز خـواست کـه به زمین فرود آید و کنگذر در ناحیهٔ خراسان در جایی به نام «سیاوش گرد» در مرز ایرانـویج مستقر شد. کنگدز دارای هفت دیوار است

۱ــ فرگرد دوم بند ۴۲ .

2 Tavadia, *Šāyist nē Šāyist*, ch.10.9 (p. 129) .

۳ــ ایضاً ص ۱۲۰ س ۱۲ .

۴ــ ایضاً ص ۱۲۱ س ۱ .

که بنابر روایات پهلوی[1] یکی از سنگ ، دومین از فولاد ، سومین از شیشه ، چهارمین سیمین ، پنجمین زریـن ، ششمین از کهربـا و هفتمین از یاقوت است . بنابر روایت بندهش[2] این دیـوارها از زر و سیم و فولاد و برنج و آهـن و آبگینه و سنگ لاجـورد ساخته شده‌اند. کوشکهای آن سیمین و دندانـه‌هایش زریـن است . در آن چهارده کوه و هفت رود قابل کشتیرانی وجود دارد و هفت مـرغ در آن‌انـد کـه می‌توانند حکمران آن را یـاری کنند . زمینش چنان نیك است که اگر خری در آن بول کند در یـك شب گیاه به قامت مردی از آن بروید. پانزده در دارد هریکی به بالای پنجاه مرد. بلندی خود کنگدز به اندازهٔ تیرپرتاب مرد جنگجویی است که تیری را پرتاب‌کند ، ممکن است این تیر برسر آن برسد یا نرسد . از دری تا در دیـگر هفتصد فـرسنگ است و یـاقوت و زر و سیم و جواهرات و خواسته های نیك درآن بسیار است . پشوتن‌گشتاسپان با هزار پیرو خود در آن اقامت‌دارند و در پایان جهان به ایرانشهر مـی‌آیند و دیـن و پادشاهی را دوباره مستقر می‌سازنـد . نیز رك به پرسش ۲۶ بند ۵۸ .

پرسش ۶۱ بند ۱۵

ورجمکرد قلعه‌ای است که جمشید ساخته و در آن بهتریـن

۱ــ ص ۱۵۹ .

۲ــ ص ۲۱۰ س ۸ .

تخمهٔ انواع مخلوقات را نهاده است تا در طوفانی که در هزارهٔ هوشیدر اتفاق می‌افتد نژاد مخلوقات از میان نرود[۱] . جای این قلعه بنابه روایت بندهش در میان پارس است. وصف این قلعه در وندیداد فرگرد دوم[۲] آمد است .

پرسش ۶۱ بند ۲۰

پیشانسه : در بندهش[۳] آمده است که : «دشت پیشانسه در کابلستان است ، چنانکه (در دین) گوید که آشکارترین قله در کابلستان است ، آنجا که دشت پیشانسه است .» احتمالاً صورت اوستایی آن *pišinah-* است . نیز رك به یشتها[۴].

پرسش ۶۱ بند ۲۶

خرسه‌پا: وصف این خر در بندهش[۵] با تفصیل بیشتری آمده است . بنابر این روایت این خر که میان دریای فراخکرد قرار دارد دارای سه پا و شش چشم و نه خایه (= گند) و دو گوش و یك شاخ است . سرش کبود و تنش سپید است ، خوراکش مینویی و

۱ــ وندیداد فرگرد ۲ ، بند ۲۵ به بعد ، بندهش ص ۲۱۹ . روایات‌پهلوی فصل ۴۸ بند ۱۰. رك به تعلیقات پرسش ۱ بند ۹۳ .

۲ــ برای ترجمهٔ فارسی آن رك به اساطیر ایران ص ۱۲۲ به بعد .

۳ــ ص ۱۹۸ س ۱۱ .

۴ــ پورداود ، یشتها ج ۱ ص ۲۰۰ .

۵ــ ص۱۵۱ س ۸ نسخه TD_1 ورق ۶۲ پشت س ۳ .

خود او مقدس است . از شش چشم او دوتا در جای چشم و دوتا برنوك سر و دوتا برکوهۀ اوست. باآن شش چشم «سیژ» (= خطر) بد را مغلوب می‌کند و می‌زند و از آن نه خایه، سه تا بر سر و سه تا برکوهه و سه‌تا در داخل طرف پهلوی اوست و هریك از خایه‌ها به اندازۀ یك خانه است و خود او به اندازۀ کوه خونونت[1] است . هریك از آن سه پا هرگاه که آن را برزمین نهاده باشد به اندازۀ هزار میشی که گرد هم آمده و نشسته باشند ، جای می‌گیرد. خردۀ پای او (= بالای سم) به اندازه‌ای است که هزار مرد با اسب و هزار گردونه از آن می‌گذرند. آن دو گوش او کشور مازندرها را بگرداند و آن یك شاخ او زرین گونه و دارای سوراخ است و هزار شاخ دیگر از آن روییده است که بعضی به بلندی شتر و بعضی به بلندی اسب و بعضی به بلندی گاو و بعضی به بلندی خر. بزرگ و کوچك‌اند. با آن شاخ همه «سیژ» (= خطر) بد جدال کننده را بزند و در هم شکند. هرگاه آن خر گرد آن دریا بیاید و گوشش را بجنباند(؟) تمام آب دریای فراخکرد به لرزه می‌افتد و ناحیۀ گناوه(؟) به حرکت می‌آید . وقتی این خر بانگ کند همه مخلوقات مادۀ آبی اورمزدی آبستن شوند و همه جانوران موذی آبی آبستن وقتی آن بانگ را بشنوند، از فرزند عاری شوند . وقتی در دریا ادرار کند ، همۀ آب دریا پاك شود . به این دلیل است که همۀ خران وقتی آب می‌بینند درآن ادرار می‌کنند. (در دین گوید) که اگر خر سه پا پاکی به آب نداده بود ، همۀ آبها تباد

1. X'anwant

شده بود و تباهیی که گنامینو (= اهرمن) برآب برده بود ، سبب نابودی مخلوقات اورمزد می‌شد. تیشتر آب را از دریا به یاری خر سه پا بیشتر می‌ستاند .

و پیداست که عنبر سرگین خر سه‌پاست . اگر چه بیشتر خوراك او مینویی است ، با اینهمه آن نم و غذای آب از سوراخها وارد تن او می‌شود و وی آن را با بول و سرگین بیرون می‌افگند.

پرسش ۶۱ بند ۲۹

در بندهش[۱] آمده است که هوم سپید که آن را گوکرن (*gōkaran*) هم خوانند در عمق دریای فراخکرد رسته است و در انجام فرشگرد به کار می‌آید ، چه بیمرگی را از آن فراهم می‌کنند. گنامینو (= اهرمن) در دشمنی با آن در عمق آب وزغی را آفریده است که آن هوم را تباه کند . اورمزد برای باز داشتن آن وزغ دو ماهی کر (= کرماهی) در آنجا آفریده است که همواره پیرامون آن هوم می‌گردنند . همیشه یکی از آن ماهیان سرش به سوی آن وزغ است . آن ماهیان خوراکشان مینویی است ، یعنی نیازی به خوراك ندارند و تا فرشگرد در جدال‌اند .

پرسش ۶۱ بند ۳۷

درخت دورکنندهٔ غم: در بندهش[۲] وصف این درخت چنین

۱ـ ص ۱۴۹ س ۱۵ .

۲ـ ص ۱۵۰ س ۱۵ .

است : درخت بسیار تخمه (وَن وَسْ تخمگ) میان دریای فراخکرد رسته است و تخم همهٔ گیاهان درآن است... در ساقهٔ آن نه کوه آفریده شده است که دارای ۹۹۹۹۹ جوی است . نیمی از آبها در آن کوهها آفریده شده است. آب از آنجا از طریق آن جویها و گذرها به زمین هفت اقلیمی می‌رود به طوری که تمام آب دریاهای زمین از آنجاست .

در زادسپرم[1] توصیف این درخت چنین است: درخت دربردارندهٔ همهٔتخمه‌ها (وَن هَروِسْپ تخمگ) را در میان دریای فراخکرد آفرید که همهٔ انواع گیاهان از آن رویند و سیمرغ در آن آشیان دارد. هنگامی که در آن به پرواز آید ، تخم خشك را به آب افگند و آن تخمها با باران باز به زمین باریده شوند ، و هوم سپید را در نزدیکی آن درخت آفرید که دشمن پیری و زنده‌گر مردگان و بیمرگ کنندهٔ زندگان است .

درخت دور دارندهٔ غم (ون جد بیش) همچنین نام یکی از جاودانان است[2].

پرسش ۶۱ بند ۴۰

چینامروش[3]: در مورد این مرغ در بندهش[4] آمده است که

۱ــ فصل سوم بند ۳۹ و ۴۰ .

۲ــ رك بـه بندهش ص ۱۹۷ س ۹، زادسپرم فصل ۳۵ بند ۴ . دینکرد نهم ص ۸۰۵ س ۷ .

3 Čīnamrōš

۴ــ ص ۱۵۳ س ۱۴ .

هرسه سال بسیاری از مردم غیرایرانی بر سرکوه البرز گردآیند تا به ایرانیان زیان رسانند . ایزد بُرز مـرغ «چمروش» را بـه آن کوه می‌فرستد و آن مرغ همه ناایرانیان را مانند دانه بر می‌چیند.

فهرست‌ها

آ*

الف

---

*اعداد مقابل کلمات شمارهٔ صفحات کتاب و ح نشانهٔ حاشیه است.

چ

خ

د

اوستایی

پهلوی

مآخذ

۱ـ فارسی و عربی

ابن بلخی، فارسنامه، بکوشش لیسترانج (Le Strange) و نیکلسون (Nicholson)، لندن ۱۳۳۹ هجری (۱۹۲۱ میلادی).

ابن قتیبه، کتاب‌المعارف، بکوشش وستنفلد (Wüstenfeld)، گوتینگن، ۱۸۵۰.

ابن الندیم، الفهرست، بکوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۲.

مهرداد بهار، اساطیر ایران، تهران، ۱۳۵۲.

ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، بکوشش زاخو، لایپزیگ، ۱۹۲۳.

ابراهیم پورداود، یشتها، بمبئی، ۱۳۰۷.

خرده اوستا، بمبئی، ۱۳۱۰.

احمد تفضلی، آبسالان، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۴، شمارهٔ ۱، ۴۲.

واژه‌نامهٔ مینوی خرد، تهران، ۱۳۴۸.

جاحظ، کتاب‌التاج، بکوشش احمد زکی پاشا، قاهره، ۱۳۲۲ هجری (۱۹۱۴ میلادی).

التربیع والتدبیر، بکوشش شارل پلا (Pellat)، دمشق، ۱۹۵۵.

الحیوان، بکوشش عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، قاهره ۱۹۶۵.

حمزه اصفهانی، سنی‌ملوک‌الارض و الانبیاء، چاپ بیروت، ۱۹۶۱.

داراب هرمزدیار، روایات، بکوشش مدی، بمبئی ۱۹۲۲.
سوزنی سمرقندی، دیوان ، به‌کوشش ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، ۱۳۳۸.

علی‌اشرف صادقی، دربارهٔ خطوط ایرانیان باستان ، سخن، سال نوزدهم (شمارهٔ ۱۰) ، ۱۳۴۸، ۸–۱۰۳۷ ؛ سال بیستم (شمارهٔ ۲)، ۱۳۴۹، ۲–۱۴۰.

صد در بندهش، بکوشش دابار، بمبئی، ۱۹۰۹.
محمدبن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، بکوشش دوخویه. لیدن. ۱۸۸۱–۱۸۷۹.
فردوسی. شاهنامه، بکوشش برتلس (چاپ اول)، مسکو ۱۹۶۰ . (چاپ دوم) تهران ۱۹۷۱.
محمد قزوینی، بیست مقاله، جلد دوم، تهران، ۱۳۳۲.
آ. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۲.

کیانیان، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.
مزدا پرستی درایران قدیم، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.

گردیزی، زین‌الأخبار، بکوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷.
مهدی محقق، «تأثیر زبان فارسی در زبان عربی (۲)»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال هفتم، شمارهٔ ۴، ۱۰۳.
مرغنی (ثعالبی)، غررالسیر، بکوشش زوتنبرگ (چاپ افست). تهران، ۱۹۶۳.

مسعودی، التنبیه و الاشراف، بکوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴.
مروج‌الذهب. بکوشش پلا (Pellat)، بیروت، ۱۹۶۵.
مقدسی، البدء و التاریخ ، بکوشش هوارت ، پاریس ، ۱۹۱۹–۱۸۹۹.

یعقوبی، تاریخ یعقوبی ، بکوشش هوتسما (Houtsma) لیدن. ۱۸۸۳.

۲- پهلوی

ائوگمندئیچه، بکوشش ویلهلم گایگر، لایپزیگ ـ ارلانگن، ۱۸۷۸.
ارداویرافنامه، بکوشش هوگ و وست، بمبئی ـ لندن، ۱۸۷۲
ایادگار جاماسپیگ (= جاماسپی)، بکوشش مدی، بمبئی ۱۹۰۳.
ایادگار جاماسپیگ، بکوشش گ. مسینا، رم، ۱۹۳۹.
بندهش (نسخهٔ TD_2) بکوشش ب. ت. انکلساریا، بمبئی؛ ۱۹۰۸؛ نسخهٔ TD_1 بکوشش پ. ك. انكلساريا، تهران، (۱۹۷۰).
دادستان دینیگ، بکوشش ب. ت. انکلساریا، بمبئی، (۱۹۱۱).
دینکرد، بکوشش مدن، بمبئی، ۱۹۱۱.
روایات پهلوی، بکوشش دابار، بمبئی، ۱۹۱۳.
گزیده‌های زادسپرم، بکوشش ب. ت. انکلساریا، بمبئی، ۱۹۶۴.
متون پهلوی، بکوشش جاماسب آسانا، بمبئی، ۱۹۱۳–۱۸۹۷.
نامه‌های منوچهر، بکوشش دابار، بمبئی، ۱۹۱۲.

۳- به‌زبانهای اروپایی

H. W. Bailey, "To the *Zāmāsp-Nāmak* I", *BSOS* 6, 1932, 80.

Zoroastrian Problems, Oxford, 1943.

"Iranian *Arya-* and *Daha-*", *TPS* 1959, 111.

Chr. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961.

A. Bausani, *Testi religiosi zoroastriani*, Edizioni Paoline - Catânia, 1960.

M. Boyce, "Some Reflections on Zurvanism", *BSOAS* 19, 1957, 304-316.

"*ātaš-zōhr* and *āb-zōhr*", *JRAS* 1966,100-118.

"On the Sacred Fires of the Zoroastrians",

BSOAS 31, 1968, 52-68.

"The Pious Foundations of the Zoroastrians", *BSOAS* 31, 1968, 287-289.

and F. Kotwal, "Zoroastrian *bāj* and *drōn* I", *BSOAS* 34, 1971, 56-73; II, *BSOAS* 34, 1971, 298-313.

A. Christensen, *Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens*, I, Stockholm, 1917; II, Leide, 1934.

Les Kayanides, Copenhague, 1931.

L' Iran sous les Sassanides, Copenhague, 1944.

J. Darmesteter, *Le Zend-Avesta*. Paris, 1960.

J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962.

S. Hartman, *Gayōmart*, Uppsala, 1953.

J. Markwart, *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938.

and G. Messina (ed.) *A Catalogue of the Provincial Capitals of Ērānshahr*, Rome ,1931.

V. Minorsky, *Hudūd al- 'ālam*, London, 1937.

"Vīs u Rāmīn", *BSOAS* 11, 1946, 760.

J. J. Modi, *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*, Bombay, 1937.

M. Molé, "Le partage du monde" *JA*. 1953, 271-273.

"Le problème zurvanite", *JA*. 1959, 431-469

La légende de Zoroastre, Paris, 1967.

S. H. Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi*, Uppsala, 1928-1931.

A Manual of Pahlavi, Wiesbaden, 1964-1974.

"Middle Iranian *Has, Hasēnag*", *Henning Memorial Volume*, London, 1970, 343-348.

A. Tafazzoli, "Notes pehlevies I", *JA*. 1970, 87.

J. Tavadia, *Šāyast-nē-šāyast*, Hamburg, 1930.

E. W. West, *Sacred Books of the East*, Vol. 24, London, 1885.

R. C. Zaehner, "Nāmak-Nipēsišnīh", *BSOS* 9, 1937, 103.

Zurvan, Oxford, 1955.